

کتاب ایقان

نازله از قلم

حضرت بهاء الله

کتاب ایقان

نازله از قلم حضرت بهاء الله

لجنة ملی نشر آثار بهائی به زبان فارسی و عربی - آلمان

ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات بهائی آلمان، هوفمايم، آلمان

چاپ اول (نشر جدید)

۱۵۵ بدیع، ۱۳۷۷ شمسی، ۱۹۹۸ میلادی

ISBN ۳-۸۷۰۳۷-۹۶۴-۲

مقدمه

کتاب مستطاب ایقان از اعظم و اهمّ آثاری است که از قلم معجز شیم حضرت بهاءالله جلّ ذکره الاعلی در اواخر دوره اقامت در بغداد صادر گردیده و علاوه بر احتواء بر اصول اساسی "تئولوژی" از منظر بهائی، شرائط نیل به معرفت الهی و موانع و مشاکل آن را بیان کرده و کلید فهم و درک درست کلمات متشابهه و رموز و اسرار غامضه کتب مقدّسه را بدست داده است و بحثی را نیز به اثبات حقیقت دعوی حضرت باب بعنوان موعود اسلام مختصّ کرده است. در وصف این کتاب شریف که در حدّ خود بهترین گواه دانش غیبی و مظهریت الهی جمال مبارک است حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع "آگاد پاسزبای" چنین مرقوم فرموده اند (ترجمه):

"در بین جواهر اسرار مخزونه و لئالی ثمینه مکنونه که از بحر زخار علم و حکمت حضرت بهاءالله ظاهر گردیده اعظم و اقدم آن

کتاب مستطاب ایقان است که در سنین اخیره دوره اقامت بغداد (۱۲۷۸ هـ. ق. مطابق با ۱۸۶۲ میلادی) طیّ دو شبانه روز از قلم مبارک نازل گردیده و با نزول آن بشارت حضرت باب تحقّق پذیرفت و وعده الهی که حضرت موعود بیان فارسی را که ناتمام مانده تکمیل خواهد فرمود به انجام پیوست. این کتاب مبین ورقّ متین در جواب اسئله جناب حاجی میرزا سیّد محمّد خال (۱) که در آن اوان هنوز به امر مبارک اقبال ننموده با برادر خود جناب حاجی میرزا حسنعلی عازم زیارت مشاهد مشرفه بوده‌اند صادر گردیده است. (۲) این منشور جلیل نمونه کامل از منشآت نثر پارسی است که دارای سبکی بدیع و لحنی مهیمن و منیع و از لحاظ استحکام بیان و قوّت برهان بی نظیر و در فصاحت و بلاغت بی بدیل و مثیل است و کاشف نقشه عظیمه‌الهیّه جهت نجات عالم بشریّه است و در بین آثار و صحف بهائی پس از کتاب مستطاب اقدس، اعظم و اشرف از کلّ محسوب است. با ظهور این کتاب مستطاب و فصل الخطاب که مفتاح معضلات کتب سماویّه است و به فاصله قلیل قبل از اعلام امر حضرت ربّ الارباب از سماء اراده‌الهی نازل گردیده بیان دانیال نبی که می فرماید: لَانَّ الْكَلِمَاتِ مَخْفِيَّةٍ وَ مَخْتُومَةٍ اِلَى وَقْتِ النِّهَايَةِ، اکمال پذیرفت و ستر از کلمات کتاب برداشته شد و ختم "رحیق مختوم" به اصابع حیّ قیوم گشوده گردید و رائحه مشک فام "ختامه مسک" مشام مشتاقان و طالبان کؤوس ایمان را معنبر و معطر نمود.

این سفر قویم که از دویست صفحه است * حقیقت و وحدانیت الهیه را که ماوراء ادراک عقول و ما فوق عرفان نفوس و مبدء ظهورات ربّانیّه و منشأ حقائق روحانیّه و ذات قدیم و علیم و حکیم و قادر علی الاطلاق است اعلام، و وحدت شرائع رحمانیه و عدم انقطاع فیض صمدانیّه و تکمیل هر شریعت لاحقه و توحید تعالیم اساسیه مظاهر مقدّسه و حقّانیت کتب و صحف سماویّه و واجد بودن مطالع سبحانیّه دو مقام توحید و تحدید یعنی اشراقات الهیه و حدودات بشریه را تبیین و تشریح می نماید و نیز مراتب جهل و عماء و غفلت و ضلالت علما و پیشوایان قوم را در هر زمان توضیح و معانی بیانات متشابهانجیل و آیات قرآنیّه و اخبار و احادیث مأثورّه اسلامیّه را که پیوسته مورد تعبیرات و تفسیرات مختلفه و سوء تفاهمات کثیره بوده واضح و آشکار می سازد. در این کتاب مقدّس، شرائط سالکین سبیل معرفت و طالبین حقیقت تشریح و حقّانیت امر حضرت باب و عظمت ظهور مبارکش اثبات و مراتب انقطاع و فداکاری و جانبازی تابعانش تقدیر و نصرت و غلبه کلیّه ظهور مقدّسی که به اهل بیان وعده داده شده پیش بینی گردیده است. هم چنین طهارت و معصومیت حضرت مریم تصریح و مقام ائمه اطهار تجلیل و شهادت حضرت سید الشهداء و علوّ درجات آن جُنْدِیّ شجاع الهی تکریم و معانی کلمات رجعت و قیامت و خاتمیت و یوم الجزاء و غیره تبیین گردیده و مراحل ثلاثه * اشاره به تعداد صفحات نسخ خطّی یا چاپ های قبلی است.

ظهورات ربانیه تعلیم و توضیح و معانی دقیقه مدینه الهی و تجدید این مدینه مقدسه یعنی شریعت الهیه در میعاد مقرر برای هدایت نفوس و تربیت اهل عالم تقریر و تفصیل شده و بطور کلی می توان گفت که در بین کتب و آثاری که از قلم مُلهم شارع امر بهائی نازل گردیده کتاب مستطاب ایقان بنفسه، نظر به حلّ مشاکل و غوامض آیات الهیه که لازال عدم فهم آن سبب تخالف و تنافر احزاب و امم عظیمه بوده، اساس متین و استواری جهت وحدت کلّ ملل و نحل و ائتلاف اقوام و مذاهب متنوعه برقرار نموده است.*

پس بفرموده حضرت ولی امرالله کتاب ایقان "مخزن حقائق اسرار الهیه و مکمن معارف بدیعه رحمانیه" است. کتابی است که گشاینده رموز سرپوشیده آثار مقدسه گذشته است و تحقّق دهنده مصداق آیه "یوم یأتی تأویلہ." خود حضرت بهاءالله در متن کتاب شریف ایقان باین مطلب تلویحی ابلغ از تصریح دارند آن جا که می فرمایند:

"آن چه ذکر شده جمیع ارض و من علیها را کافی است. و فی الحقیقه جمیع کتب و اسرار آن در این مختصر ذکر شده بقسمی که اگر کسی قدری تأمل نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهره از آن سلطان حقیقی (مقصود حضرت باب) را از آن چه ذکر شده ادراک می نماید...."

در لوحی دیگر از قلم جمال مبارک در تجلیل و تکریم این سفر عظیم

* قرن بدیع، ترجمه نصرالله مودّت، مؤسسه معارف بهائی، دانداس کانادا، ۱۹۹۲

میلا دی، ص ۲۸۵-۲۸۷

"اگر نفسی به کتاب ایقان که در هنگام ظهور نیر آفاق از افق عراق نازل شده نظر نماید و تفکر کند خود را مستغنی مشاهده نماید. قسم به آفتاب حقیقت که در آن کتاب مبارک لثالی علم الهی مخزونست و دریا‌های عرفان مستور و مکنون، نیکوست حال نفسی که بانقطاع کامل باو توجه نمود و بآن فائز گشت."

بر پژوهندگان علم ادیان تطبیقی پوشیده نیست که اوصاف آخرالزمان یا روز قیامت کبری در اکثر کتب دینی بصورتی مشابه ارائه شده و پیش بینی تاریکی ماه و خورشید و شکافته شدن آسمان و سقوط ستارگان و زمین لرزه و بعث مردگان قبور و برپا شدن میزان و سنجش ثواب و گناه و نظائر آن را در آثار مختلفه دینی می توان تقریباً یکسان باز یافت. از این رو هر چند پرسش جناب خال در مورد قیامت از منظر قرآن کریم و احادیث مأثوره بوده اما پاسخ جمال اقدس ابهی فی الحقیقه مفتاح رموز و اسرار همه کتب مقدسه را بدست می دهد.

اینکه این اثر شریف را به نام ایقان نامیده اند ممکن است به این مناسبت باشد که وصول از مرحله ایمان که مرحله ابتدائی است به مرحله ایقان و اطمینان که مراحل نهائی است، مستلزم وقوف بر چنین حقائق معنوی و کشف چنین اشارات و رموز دینی تلقی شده است. دو لفظ ایمان و ایقان از همان سرآغاز کتاب شریف مذکور آمده و فرموده اند: "جوهر این باب آن که سالکین سبیل ایمان و طالبین

کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدّس نمایند. "ایقان مرتبه ای از معرفت است که در آن جایی برای ظنّ و گمان و تردید و سؤال باقی نمی ماند و کلام حقّ بعنوان جوهر حقیقت پذیرفته می شود. ایمان حقیقی چنان که در الواح شتی و کتاب مستطاب اقدس آمده اعتقاد تزلزل ناپذیر به این است که مظهر الهی "یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید" است و مصداق این بیان مبارک:

"پس سر تسلیم نه و توکل بر ربّ رحیم به."

کتاب مستطاب ایقان شامل دو باب است، باب اوّل در شرائط سالک راه خدا و طالب حقیقت که برای وصول به مقصود باید با انقطاع صرف و توجّه کامل و پرهیز از تقلید و پیروی دیگران و به هدایت عقل سلیم و قلب طاهر به جستجو پردازد، و باب دوّم در توضیح معنی حقیقی سلطنت قائم موعود و سایر مسائل متفرّعه بر آن. باب اوّل در دنباله خود به مبحث تازه ای که تشریح معانی علامات ظهور و قیامت و رجعت و سایر مواضع مهمّه که توجّه به معانی تحت اللفظی آن ها از علل عمدها احتجاب خلق بوده است نیز عطف نظر می کند و باب دوّم نیز در خاتمه، متضمّن احادیث معتبره در تأیید و اثبات حقیقت ظهور حضرت باب به عنوان قائم موعود است. در این باب نیز حضرت بهاء الله شرحی مبسوط در مورد شرائط پژوهش و لوازم پژوهنده حقائق روحانی ارائه می فرمایند که مکمل همان بحث آغاز باب اوّل است.

در تأثیر این سفر کریم کافی است که بنقل بیانی از حضرت

عبدالبهاء مبادرت شود آنجا که فرموده‌اند:

"...در ایام عراق روزی جمال قدم و اسم اعظم فدیت بروحی و ذاتی و کینونتی ارضاً و طئتها اقدام احبائه فرمودند که فارس چون موطن ربّ اعلی و نقطه اولی بود و منتسب بآن ذات مقدّس میل دارم که بنار محبّت الله مشتعل گردد. مدّتی جزئیّه نگذشت که جناب خال حضرت افنان آمدند و مشرف شدند و سؤالاتی نمودند و رساله خال که مسمّی به کتاب ایقانست نازل شد و نار محبّت الله در ولایت فارس شعله شدید زد و انوار عرفان از آن طالع و لائح شد و نفوس کثیره در ظلّ کلمه الهیه داخل شدند و بعضی از جام عنایت سرمست شده به قربانگاه فدا شتافتند و جان و دل باختند..."

ناشر این کتاب کمال افتخار را دارد که اکنون طبع جدیدی از ایقان شریف را بر اساس نسخه ای موثّق که به خطّ جناب زین المقرّین کتابت گردیده و تاریخ ۱۵ شعبان ۱۳۱۴ ه.ق.* را دارد به خوانندگان عزیز عرضه می دارد. این نسخه آخرین نسخه شناخته شده کتاب ایقان است که به خطّ این کاتب شهیر و معتبر بهائی سواد برداری شده و اصل آن در محفظه آثار بهائی در مرکز جهانی بهائی (حیفا) محفوظ است. این نسخه شامل ۲۹۲ صفحه است و در هر صفحه آن ۱۳ سطر بر روی کاغذ برّاق نخودی رنگ نگاشته شده

* برابر است با سه شنبه اول شهر السلطان ۵۳ بدیع، ۳۰ دی ماه ۱۲۷۵ شمسی و ۱۹ ژانویه ۱۸۹۷ میلادی.

است. نوع خط آن را می توان نسخ مستدیر معمول در ایران محسوب داشت.

باید یاد آور شد که قبل از این، نسخ مطبوعه ایقان شریف در

قاهره، طهران و بمبئی به حلیه طبع آراسته شده بود. نسخه قاهره را

جناب فرج الله زکی در سنه ۱۳۵۲ ه.ق. منتشر کرده بودند و با

همه دقتی که در نشر آن رفته بود عاری از بعضی منقصت ها نبود. از

آن گذشته باید متذکر شد که این کتاب مستطاب به زبان های عدیده

عالم ترجمه شده و ظاهراً ترجمه فرانسه آن به اهتمام جناب

هیپولیت دریفوس، سرآغاز همه ترجمه های دیگر بوده است.

طبع حاضر علاوه بر دقت تام در صحت متن، حاوی مزایای دیگری

نیز هست که از آن جمله است فهرست الفبائی که در پایان کتاب

افزوده شده و حاوی اسماء اعلام، و کلمات و اصطلاحات مهمه است.

طبع کنونی ضمناً مراجع دقیق آیات منقوله از کتب مقدسه را در بر

دارد، هر چند لازم است گفته شود که جمال اقدس ابهی حضرت

بهاءالله بعضی از آیات کتب مقدسه یا احادیث اسلامی را به مضمون

در این سفر منبع نقل فرموده اند لذا متن این قبیل منقولات ممکن است

در موارد چند با اصل مندرج در کتب مقدسه و احادیث اسلامی

تطابق کامل لفظی نداشته باشد.

نشر این کتاب هم زمان با نشر ترجمه انگلیسی آن، اثر خامه

حضرت ولی امرالله صورت می پذیرد. از آنجا که در ترجمه انگلیسی

هیكل مبارک حضرت ولی امرالله برای تسهیل درک مطالب اقدام به

پارگراف بندی و جدا نمودن بخش های کتاب فرموده اند لذا این پارگراف ها در نشر تازه انگلیسی شماره بندی شده و هم زمان، در این نشر فارسی معادل آن شماره ها در کنار مطلب مربوطه آورده شده بدون آنکه متن فارسی از صورت نزولی خارج گردد و پارگراف بندی شود. بدین ترتیب یارانی که مایل باشند از طریق اصل به ترجمه حضرت ولی امرالله و یا از طریق ترجمه به اصل نزولی دسترسی حاصل نمایند به آسانی خواهند توانست با داشتن شماره پارگراف مطلب مورد نظر را در متن دیگر پیدا نمایند. همین امر در نشر ترجمه آلمانی منظور گردیده و امیدوارست در ترجمه این کتاب شریف به همه زبان های عالم نیز مورد نظر قرار گیرد و کار محققین و علاقمندان را سهل کند.

یادداشت ها

- ۱- چنان که از متن کتاب مبارک ایقان مستفاد می شود پرسش های جناب خال عبارت بوده است از سؤال در علامات ظهور موعود- مسأله خاتم النبیین- موضوع قیامت کبری- مسأله رجعت پیغمبر و ائمه اطهار- لقاءالله در یوم قیامت- مسأله تحریف کتب آسمانی- حشر و نشر و زنده شدن مردگان- مسأله سلطنت و قدرت مظهر موعود و سؤالاتی از این قبیل که پاسخ همه آن ها به شیوه ای منظم در آن کتاب مستطاب داده شده است. ورقه مسوده سؤالات جناب خال که به خط خود ایشان مرقوم شده در بین صفحات ۴۰ و ۴۱ در کتاب خاندان افنان (تألیف جناب محمد علی فیضی، طبع طهران ۱۲۷ بدیع) گراور شده است.
- ۲- حضرت بهاءالله شرح نزول ایقان شریف را در یکی از الواح مبارکه که به افتخار جناب ابن اصدق در تاریخ ۱۹ رجب ۱۳۰۸ هـ. ق. نازل شده است

باین گونه بیان فرموده‌اند:

" یومی از ایام حضرت مرفوع جناب حاجی سید جواد علیه بهاء الله الابهی معروف به کربلایی بحضور فائز، عرض نمودند خال حضرت، جناب حاجی میرزا سید محمد و خال دیگر علیهما بهاء الله الابهی به زیارت نجف و کربلا فائز شده‌اند و حال مراجعت نموده‌اند و اراده رجوع به وطن دارند. جمال قدم فرمودند به ایشان چیزی گفته ای، عرض کرد خیر! فرمودند: چرا؟ شما باید به تبلیغ امر الله مشغول باشید، برو و از قبل ما سلام برسان و ایشان را به حضور آور. کن دلیلها الی ساحة العز والجلال. تشریف بردند یوم دیگر مع حضرت خال راجع شدند و بحضور فائز و لکن جناب خال کبیر تشریف آوردند من دون اخوی دیگر. بعد از حضور امواج بحر بیان مقصود عالمیان بشأنی ظاهر که احدی قادر بر احصا نبوده بالاخره فرمودند: ما دوست نداریم که شما از سدره مبارکه که بین شما روئیده و با ثمار حکمت و بیان مزین، محروم بمانید، عرض نمود مولائی هزار و دو بیست سال شنیدیم که حضرت قائم در مدن معروفه مشهوره ساکنند و اولادهای آن حضرت هر یک به کمال عزت و عظمت در آن مدن موجود و هر نفسی کلمه ای در تولد آن حضرت ذکر می نمود فی الحین اخذش می نمودند و خورش می ریختند و از این گذشته، حکایت ناحیه مقدسه چه شد؟ ذکر بحر و قالیچه کجا رفت؟ و هم چنین از علمای حزب شیعه شنیده ایم که آن حضرت می آید، و ظاهر می شود و دیون شیعیان را اداء می فرماید و جمیع ارض را مسخر می نماید و هم چنین ذکرهایی که این عبد از ذکرش عاجز است، چه که مطلب به طول می انجامد. بالاخره عرض نمودند مع عظمت و جلال و ذکر خوارق عادات، حال می گویند خواهرزاده شما است. این عبد چگونه قبول نماید آن چه از قبل گفته شده حال خلاف آن بمثابه آفتاب روشن و ظاهر، تکلیف این عبد چیست نمی دانم. بعد لسان عظمت باین کلمه علیا ناطق: یا خال، حال به مقرر خود توجه نمائید و اخبار و شبهات مذکوره و آن چه که سبب توقف شماست درست در آن تفکر کنید و معین نمائید مع جناب اخوی تشریف بیاورید لوشاء الله یبدل الشبهات بآیات محکمات انّه علی کل شیء قدیر. یوم بعد من غیر اخوی تشریف آوردند و یک یک

شبهات را ذکر نمودند و جواب نازل و آنچه نازل شد ما بین عباد به رساله خال
معروف و نظر به حکمت بالغه از بعد اسم خال را برداشتند و به کتاب ایقان موسوم گشت."

بِسْمِ رَبِّنَا الْعَلِيِّ الْأَعْلَى

۱ الباب المذكور في بيان أن العباد كن يصلوا إلى شاطئ بحر
العرفان إلا بالانقطاع الصّرف عن كلّ من في السموات و
الأرض. قدّسوا أنفسكم يا أهل الأرض لعلّ تصلن إلى المقام
الذي قدّر الله لكم وتدخلن في سرادق جعله الله في سماء البيان مرفوعاً.

۲ جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤوس
ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئون عرضیه پاک و
مقدس نمایند، یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از
ظنون متعلقه به سُبُحات جلال و روح را از تعلق به اسباب
ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکّین
علی الله و متوسّلین الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلیات

اشراقات شمس علم و عرفان الهی و محلّ ظهورات فیوضات
غیب نامتناهی کردند. زیرا اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و
افعال عباد را از عالم و جاهل میزان معرفت حقّ و اولیای او
قرار دهد هرگز به رضوان معرفت ربّ العزّه داخل نشود و به
سر منزل بقا نرسد و از جام قُرب و رضا مرزوق نگردد.

- ۳ ناظر به ایّام قبل شوید که چقدر مردم از اعالی و ادانی
همیشه منتظر ظهورات احدیه در هیاکل قدسیّه بوده اند به
قسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر بودند و
دعاها و تضرّع ها می نمودند که شاید نسیم رحمت الهیه به
وزیدن آید و جمال موعود از سرادق غیب به عرصه ظهور
قدم گذارد. و چون ابواب عنایت مفتوح می گردید و غمام
مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر می شد جمیع
تکذیب می نمودند و از لقاء او که عین لقاء الله است احتراز
می جستند چنانچه تفصیل آن در جمیع کتب سماویّه مذکور و
مسطور است. حال قدری تأمل نمائید که سبب اعتراض ناس
۴ بعد از طلب و آمال ایشان چه بود. و به قسمی هم اعتراض
می نمودند که زبان و بیان و تقریر و تحریر همه از ذکر آن
عاجز و قاصر است. و احدی از مظاهر قدسیّه و مطالع احدیه
ظاهر نشد مگر آنکه به اعتراض و انکار و احتجاج ناس مبتلا

گشت. چنانچه می فرماید: "يا حَسْرَةً عَلَي الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ." ۱ و در مقام دیگر می فرماید:

"وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ

لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ." ۲ و همچنین کلمات منزله که از غمام
 قدرت صمدانیه و سماء عزت ربانیه نازل شده زیاده از حد

احصاء و احاطه عباد است و اولوا الأفتده و صاحبان بصر را

سوره هود کفایت می کند. قدری در آن سوره مبارکه تأمل

فرمائید و به فطرت اصلیه تدبّر نمائید تا قدری بر بدائع امور

انبیاء وردّ و تکذیب کلمات نفی اطلاع یابید، شاید ناس را

از موطن غفلت نفسانیه به آشیان وحدت و معرفت الهیه پرواز

دهید و از زلال حکمت لایزال و اثمار شجره علم ذی الجلال

بیاشامید و مرزوق گردید. این است نصیب انفس مجرّده از

مائده منزله قدسیّه باقیه. اگر بر ابتلای انبیاء و علّت و
 ۶

سبب اعتراضات عباد بر آن شמוש هوّیه آگاه شوید بر

اکثری از امور اطلاع یابید و دیگر هر چه اعتراضات مردم را

بر مشارق شמוש صفات احدیه بیشتر ملاحظه کنید در دین

خود و امرالله محکم تر و راسخ تر شوید. لهذا بعضی از

حکایات انبیاء مجملاً در این الواح ذکر می شود تا معلوم

شود و مبرهن آید که در جمیع اعصار و اقران بر مظاهر قدرت

۱- سوره یس، آیه ۳۰ ۲- سوره غافر (مؤمن)، آیه ۵

و مطالع عزّت وارد می آوردند آنچه را که قلم از ذکرش خجل و منفعل است. شاید این اذکار سبب شود که بعضی از ناس از اعراض و اعتراض علماء و جهّال عصر مضطرب نشوند و بلکه بر ایقان و اطمینانشان بیفزاید. و از جمله انبیاء نوح بود

۷

که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را به وادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را اجابت ننمود. و در هر یوم به قدری ایذاء و اذیت بر آن وجود مبارک وارد می آوردند که یقین بر هلاکت او می نمودند. و چه مراتب سخریه و استهزاء و کنایه که بر آن حضرت وارد شد چنانچه می فرماید: "وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلًا مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ اِنْ تَسَخَرُوا مِنَّا فَاِنَّا نَسَخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسَخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ." ۱ و بعد از مدّت ها چند مرتبه وعده انزال نصر به اصحاب خود

فرمودند به وعده معین و در هر مرتبه بدا شد. و بعضی از آن اصحاب معدوده به علّت ظهور بدا اعراض می نمودند چنانچه تفصیل آن در اکثر کتب مشهوره ثبت شده و البتّه بنظر عالی رسیده یا می رسد. تا آنکه باقی نماند از برای آن حضرت مگر چهل نفس و یا هفتاد و دو نفس چنانچه در کتب و اخبار مذکور است. تا آنکه بالاخره نداء "رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْاَرْضِ مِنْ الْكٰفِرِيْنَ دِيَّارًا" ۲ از جان برکشید. حال قدری تأمل باید

۸

۱- سوره هود، آیه ۳۸-۳۹ ۲- سوره نوح، آیه ۲۶

که سبب چه بود در این مدّت آن عباد به این قسم اعتراض نمودند و احتراز جستند و از قمیص نفی به خلع اثبات مفتخر و فائز نشدند؟ و دیگر چرا در وعده های الهی بدا شد که سبب ادبار بعضی مقبلین شود؟ بسیار تأمل باید تا بر اسرار امور غیبی واقف شوید و از طیب معنوی گلستان حقیقی بوئی برید و تصدیق نمائید که امتحانات الهیه همیشه در ما بین عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب و حق از باطل و هدایت از ضلالت و سعادت از شقاوت و خار از گل ممتاز و معلوم شود. چنانچه فرمود: "الم أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ." ۱ و بعد از نوح ۹ جمال هود از مشرق ابداع مشرق شد و قریب هفتصد سنه او ازید به اختلاف اقوال، مردم را به رضوان قرب ذی الجلال دعوت نمود. و چه مقدار بلا یا که به مثل غیث هاطل بر آن حضرت بارید تا آنکه کثرت دعوت سبب کثرت اعراض شد و شدت اهتمام علت شدت اغماض گردید. "و لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ إِلَّا خَسَارًا." ۲ و بعد هیکل صالحی از رضوان ۱۰ غیبی معنوی قدم بیرون نهاد و عباد را به شریعه قرب باقیه دعوت نمود و صد سنه او ازید امر به اوامر الهی و نهی از مناهی می فرمود، ثمری نبخشید و اثری ظاهر نیامد. و چند ۱- سوره عنکبوت، آیه ۲ ۲- سوره فاطر، آیه ۳۹

مرتبہ غیبت اختیار فرمود. با آنکه آن جمال ازلی ناس را جز به مدینه احدیہ دعوت نمی نمود. چنانچه می فرماید: "وإِلَى ثُمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ" "إِلَى آخِرِ الْقَوْلِ: "قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا

وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ. "۱ و هیچ فائده نبخشید تا

۱۱ آنکه به صیحه ای جمیع به نار راجع شدند. و بعد جمال خلیل کشف نقاب نمود

و عَلم هُدی مرتفع شد و اهل ارض را به نور تقی دعوت فرمود. هر چه مبالغه در نصیحت فرمود جز حسد ثمری نیارود و غیر غفلت حاصلی نبخشید إِلَّا الَّذِينَ هُمْ انْقَطَعُوا بِكُلِّهِمْ إِلَى اللَّهِ وَعَرَجُوا بِنَجَاحِي الْإِيْقَانِ إِلَى مَقَامِ جَعَلَهُ اللَّهُ عَنِ الْإِدْرَاكِ مَرْفُوعًا. و تفصیل آن حضرت مشهور است که چه مقدار اعداء احاطه نمودند تا آنکه نار حسد و اعراض افروخته شد. و بعد از حکایت نار، آن سراج الهی را از بلد اخراج نمودند چنانچه

۱۲ در همه رسائل و کتب مذکور است. و بعد زمان او منقضی

شد تا نوبت به موسی رسید و آن حضرت به عصای امر و بیضای معرفت از فاران محبت الهیّه با ثعبان قدرت و شوکت صمدانیّه از سینای نور به عرصه ظهور ظاهر شد و جمیع من فی الملک را به ملکوت بقا و اثمار شجره وفا دعوت نمود. و

۱- سوره هود، آیه ۶۱-۶۲

شنیده شد که فرعون و ملأ او چه اعتراض ها نمودند و چه مقدار احجار ظنونات از انفس مشرکه بر آن شجره طیبه وارد آمد. تا به حدی که فرعون و ملأ او همت گماشتند که آن نار سدره ربانیّه را از ماء تکذیب و اعراض افسرده و محمود نمایند. و غافل از اینکه نار حکمت الهیه از آب عنصری افسرده نشود و سراج قدرت ربانیّه از بادهای مخالف

خاموشی نپذیرد. بلکه در این مقام ماء سبب اشتعال شود و باد علت حفظ کوانتم بِالْبَصْرِ الْحَدِيدِ تَنْظُرُونَ وَفِي رِضَى اللَّهِ تَسْلُكُونَ. و چه بیانی خوش فرمود مؤمن آل فرعون چنانچه حکایت او را رَبِّ الْعِزَّةِ برای حبیب خود می فرماید: " وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ." ۱ و بالاخره

امر به جانی کشید که همین مؤمن را به نهایت عذاب شهید نمودند. أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. حال قدری در این امورات تأمل فرمائید که چه سبب این گونه اختلافات بوده که هر ظهور حقی که در امکان از افق لامکان ظاهر می شد این گونه فساد و اغتشاش و ظلم و انقلاب در اطراف عالم ظاهر

۱- سوره غافر (مؤمن)، آیه ۲۸

و هویدا می گشت؟ با اینکه جمیع انبیاء در حین ظهور خود مردم را بشارت می دادند به نبی بعد و علامتی از برای ظهور بعد ذکر می فرمودند چنانچه در همه کتب مسطور است. با وجود طلب و انتظار ناس به مظاهر قدسیه و ذکر علامات در کتب، چرا باید این گونه امور در عالم رو دهد که جمیع انبیاء و اصفیاء را در هر عهد و عصر این گونه ظلم و جبر و تعدی نمایند؟ چنانچه می فرماید: "أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ." ۱۴

می فرماید هر زمان و عهد که آمد به سوی شما رسولی از جانب پروردگار به غیر هوای نفس شما، تکبر نمودید و موقن نشدید و گروهی از آن انبیاء را تکذیب نمودید و گروهی را می کشتید. آخر تأمل فرمائید که سبب این افعال چه بود که

به این قسم با طلعات جمال ذی الجلال سلوک می نمودند؟ و هر چه که در آن از مننه سبب اعراض و اغماض آن عباد بود حال هم سبب اغفال این عباد شده. و اگر بگوئیم حجج الهیه کامل و تمام نبود لهذا سبب اعتراض عباد شد، این کفری است صراح. لأجل آنکه این به غایت از فیض فیاض دور است و از رحمت منبسطه بعید که نفسی را از میان جمیع عباد برگزیند برای هدایت خلق خود و به او حجّت کافیه وافیه عطا

نفرماید و مع ذلک خلق را از عدم اقبال به او معذّب فرماید.
 بلکه لم یزل جود سلطان وجود بر همه ممکنات به ظهور
 مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او
 منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع
 گردد. پس نیست این امورات محدّثه مگر از انفس محدوده
 که در وادی کبر و غرور حرکت می نمایند و در صحراهای بُعد
 سیر می نمایند و به ظنونات خود و هر چه از علمای خود
 شنیده اند همان را تأسی می نمایند. لهذا غیر از اعراض امری
 ندارند و جز اغماض حاصلی نخواهند. و این معلوم است نزد
 هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر
 شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده
 و ادراک نموده پاک و مقدّس می نمودند البتّه از جمال الهی
 محروم نمی ماندند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیّه ممنوع
 نمی گشتند. و چون در هر زمان حجّت را به معرفت خود که از
 علمای خود شنیده بودند میزان می نمودند و به عقول ضعیفه
 آنها موافق نمی آمد لهذا از این گونه امور غیر مرضیه از ایشان
 در عالم ظهور به ظهور می آمد. و در همه اوقات سبب صدّ
 عباد و منع ایشان از شاطی بحر احدیّه علمای عصر بوده اند
 که زمام آن مردم در کف کفایت ایشان بود. و ایشان هم
 بعضی نظر به حبّ ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت، ناس

را منع می نمودند. چنانچه همه انبیاء به اذن و اجازه علمای عصر سلسبیل شهادت را نوشیدند و به اعلیٰ افق عزّت پرواز نمودند. چه ظلم ها که از رؤسای عهد و علمای عصر بر سلاطین وجود و جواهر مقصود وارد شد. و به این ایام محدوده فانیه قانع شدند و از ملک لا یفنی باز ماندند چنانچه چشم را از مشاهده انوار جمال محبوب بی نصیب نمودند و گوش را از بدائع نغمات و رقاء مقصود محروم ساختند. این است که در جمیع کتب سماویّه ذکر احوال علمای هر عصر شده، چنانچه می فرماید: "یا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ." ۱ و همچنین می فرماید: "یا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ" ۲ و در مقام دیگر می فرماید: "قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ." ۳ و این معلوم است که اهل کتابی که صدّ نموده اند مردم را از صراط مستقیم، علمای آن عهد بوده اند چنانچه اسم و رسم جمیع در کتب مذکور است و از اکثر آیات و اخبار مستفاد می شود لَوْ أَنْتُمْ بَطْرَفِ اللَّهِ تَنْظُرُونَ. پس قدری ۱۶ به دیده بصیرت الهیّه در آفاق علم ربّانی و انفس کلمات تامّه صمدانیّه تعقل فرمائید تا جمیع اسرار حکمت روحانیّه بی سبحات جلال از خلف سرادق فضل و افضال ظاهر و هویدا

۱- سوره آل عمران، آیه ۲ ۲ - سوره آل عمران، آیه ۷۱
 ۳ سوره آل عمران، آیه ۹۹

شود. و کلیه اعتراض مردم و احتجاجات ایشان از عدم ادراک و عرفان حاصل شده. مثلاً بیاناتی که طلعات جمال حق در علامات ظهور بعد فرمودند آن بیانات را ادراک نمودند و یه حقیقت آن واصل نشدند لهذا علم فساد برافراختند و رایات فتنه برپا نمودند. و این معلوم است که تأویل کلمات حمامات ازلیه را جز هیاکل ازلیه ادراک ننمایند و نغمات ورقاء معنویه را جز سامعه اهل بقا نشنود. هرگز قبطنی ظلم از شراب سبطی عدل نصیب ندارد و فرعون کفر از بیضای موسی اطلاع نیابد. چنانچه می فرماید: "وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ". مع ذلک تأویل کتاب را از اهل حجاب مستفسر شدند و علم را از منبع او اخذ نمودند. مثلاً چون ایام موسی گذشت و انوار عیسی از فجر روح عالم را احاطه نمود جمیع یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در تورات موعود است باید مروج و مکمل شرایع تورات باشد و این جوان ناصری که خود را مسیح الله می نامد حکم طلاق و سبت را که از حکم های اعظم موسی است نسخ نموده. و دیگر آنکه علائم ظهور هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که در تورات مذکور است. چقدر از مظاهر قدس احدیه و مطالع نور ازلیه که بعد از موسی در ابداع

ظاهر شده و هنوز یهود به حجابات نفسیه شیطانیه و ظنونات افکیه نفسانیه محتجب بوده و هستند و منتظرند که هیکل مجعول با علامات مذکوره که خود ادراک نموده اند کی ظاهر خواهد شد. کَذَلِکَ أَخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوبِهِمْ وَأَخَذَ عَنْهُمْ رُوحَ الْاِیْمَانِ وَعَدَّ بِهُمْ نَارًا کَانَتْ فِیْ هَاوِیَةِ الْجَحِیْمِ. و این نبود مگر از عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در تورات را که در علائم ظهور بعد نوشته شده. چون به حقیقت آن پی نبردند و به ظاهر هم چنین امور واقع نشد لهذا از جمال عیسوی محروم شدند و به لقاء الله فائز نگشتند وَ کَانُوا مِنَ الْمُنْتَظَرِیْنَ. ولم یزل ولا یزال جمیع امم به همین جعلیات افکار نالائقه تمسک جسته و از عیون های لطیفه رقیقه جاریه خود را بی بهره و بی نصیب نمودند. و در کشف این اسرار بعضی از عبارات انبیاء، به بدائع نعمات حجازی در الواح مسطوره قبل که برای یکی از احباب نوشته شده بود مذکور گشت و حال هم به تغنیات خوش عراقی نظر به خواهش آن جناب در این اوراق مجدداً ذکر می نمائیم که شاید تشنگان صحراهای بعد را به بحر قرب دلالت نماید و گمگشتگان بیابان های هجرو فراق را به خیام قرب و وصال رساند، تا غمام ضلالت مرتفع شود و آفتاب جهانتاب هدایت از افق جان طالع گردد. وَ عَلَی اللّٰهِ اتَّکَلُ و به اَسْتَعِیْنُ لَعَلَّ یَجْرِی مِنْ هَذَا الْقَلَمِ مَا یَحِیِّیْ به

أَفْتَدَةُ النَّاسِ لِيُقَوْمَنَّ الْكُلُّ عَنِ مَرَاقِدِ غَفَلَتِهِمْ وَيَسْمَعَنَّ
 اطوارَ وِرْقَاتِ الْفَرْدوسِ مِنْ شَجَرٍ كَانَ فِي الرَّوْضَةِ الْأَحَدِيَّةِ مِنْ أَيْدِي
 الْقُدْرَةِ بِإِذْنِ اللَّهِ مَغْرُوساً. براولی العلم معلوم و واضح بوده که ۱۹
 چون نار محبت عیسوی حجابات حدود یهود را سوخت و
 حکم آن حضرت فی الجملة جریان بر حسب ظاهر یافت،
 روزی آن جمال غیبی به بعضی از اصحاب روحانی ذکر فراق
 فرمودند و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که "من می روم و
 بعد می آیم"، و در مقام دیگر فرمودند "من می روم و می آید
 دیگری تا بگوید آنچه من نگفته ام و تمام نماید آنچه را که
 گفته ام." ۱ و این دو عبارت فی الحقیقه یکی است لَوَأْتُمْ فِي
 مَظَاهِرِ التَّوْحِيدِ بِعَيْنِ اللَّهِ تَشْهَدُونَ. و اگر به دیده بصیرت
 معنوی مشاهده شود فی الحقیقه در عهد خاتم، هم کتاب عیسی
 و امر او ثابت شد. در مقام اسم که خود حضرت فرمود:
 "منم عیسی." و آثار و اخبار و کتاب عیسی را هم تصدیق
 فرمود که من عندالله بوده. در این مقام نه در خودشان فرقی
 مشهود و نه در کتابشان غیریتی ملحوظ زیرا که هر دو قائم
 به امرالله بودند و هم ناطق به ذکرالله و کتاب هر دو هم
 مُشعر براوامرالله بود. از این جهت است که خود عیسی
 فرمود: "من می روم و مراجعت می کنم." به مثل شمس که
 ۱- انجیل یوحنا، فصل ۱۴، آیه ۲۸ و فصل ۱۶، آیه ۷

اگر شمس الیوم بگوید من شمس یوم قبلم صادق است و اگر بگوید در حدود یومی که غیر آنم صادق است. و همچنین در ایام ملاحظه نمائید که اگر گفته شود که کلّ شیء اند صحیح و صادق است و اگر گفته شود که به حدود اسمی و رسمی غیر هم اند آن هم صادق است. چنانچه می بینی با اینکه یک شیء اند با وجود این در هر کدام اسمی دیگر و خواصی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ می شود که در غیر آن نمی شود. و به همین بیان و قاعده، مقامات تفصیل و فرق و اتحاد مظاهر قدسی را ادراک فرمائید تا تلویحات کلمات آن مُبدع اسماء و صفات را در مقامات جمع و فرق عارف شوی و واقف گردی و جواب مسأله خود را در موسوم نمودن آن جمال ازلی در هر مقام خود را به اسمی و رسمی بتمامه

۲۱ بیابی. و بعد اصحاب و تلامیذ آن حضرت استدعا نمودند که

علامت رجعت و ظهور چیست و چه وقت این ظاهر خواهد شد؟ و در چند مقام این سؤال را از آن طلعت بی مثال نمودند و آن حضرت در هر مقام علامتی ذکر فرمودند چنانچه در

۲۲ اناجیل اربعه مسطور است. و این مظلوم یک فقره آن را ذکر

می نمایم و نعمت های مکنونه سدره مخزونه را لوجه الله بر عباد الله مبذول می دارم تا هیاکل فانیه از اثمار باقیه محروم نمانند که شاید به رشحی از انهار بی زوال حضرت ذی الجلال

که در دار السلام بغداد جاری شده فائز شوند بی آنکه اجر و
 مزدی طلب نمایم. "إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ
 جَزَاءً وَلَا شُكُوراً." ۱ و این طعامی است که ارواح و افنده
 منیره به او حیات باقیه یابند و این همان مائده ای است که
 می فرماید: "رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ." ۲ و این مائده
 هرگز از اهلش مقطوع نشود و نفاذ نجوید و در کلّ حین از
 شجره فضل می روید و از سماوات رحمت و عدل نازل
 می شود. چنانچه فرموده است: "مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ
 طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا
 كُلَّ حِينٍ." ۳ حیف است که انسان از این عطیّه لطیفه خود را منع نماید و ۲۳
 از این نعمت باقیه و حیات دائمه خود را محروم سازد. پس
 قدر این مائده معنوی را دانسته که بلکه از الطاف بدیعه آن
 شمس حقیقی اجسادهای مرده حیات تازه یابند و ارواح
 پژمرده به روح بی اندازه فائز شوند. ای برادر من، جهدی
 باید تا ایام باقی است از اکواب باقی چشیم. همیشه نسیم
 جان از مصر جانان نوزد و همیشه نه‌های تیان در جریان نه
 و مدام ابواب رضوان مفتوح نماند. آید وقتی که عندلیبان
 جنان از گلستان قدسی به آشیان های الهی پرواز نمایند، دیگر
 نه نغمه بلبل شنوی و نه جمال گل بینی. پس تا حمامه

- ۱ سوره انسان (دهر)، آیه ۹
 - ۲ سوره مائده، آیه ۱۱۴
 - ۳ سوره ابراهیم، آیه ۲۴-۲۵

ازلی در شور و تغنی است و بهار الهی در جلوه و تزئین

غنیمت شمرده گوش قلب را از سروش او بی بهره مکن. این
است نصیحت این عبد آن جناب و احبای خدا را. فَمَنْ شَاءَ
فَلْيُقْبِلْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَعْرِضْ. إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَنِيًّا عَنْهُ وَ

۲۴

عَمَّا يُشَاهِدُ وَ يُرَى. و این است نعمات عیسی بن مریم که در رضوان
انجیل به الحان جلیل در علائم ظهور بعد فرموده. در سفر اول
که منسوب به متی است در وقتی که سؤال نمودند از علامات
ظهور بعد جواب فرمود: "وَلِلْوَقْتِ مِنْ بَعْدِ ضَيْقِ تِلْكَ الْاَيَّامِ
تُظْلَمُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا يُعْطَى ضَوْءُهُ وَالْكَوَاكِبُ تَتَسَاقَطُ مِنَ
السَّمَاءِ وَقُوَّةُ الْاَرْضِ تَرْتَجُّ. حِينَئِذٍ تَظْهَرُ عَلَامَاتُ ابْنِ الْاِنْسَانِ
فِي السَّمَاءِ وَيُنْزَلُ كُلُّ قَبَائِلِ الْاَرْضِ وَيَرَوْنَ ابْنَ الْاِنْسَانِ آتِيًّا
عَلَى سَحَابِ السَّمَاءِ مَعَ قُوَّةٍ وَمَجْدٍ كَثِيرٍ وَيُرْسِلُ مَلَائِكَتَهُ مَعَ
صَوْتِ السَّافُورِ الْعَظِيمِ." ۱ انتهى. ترجمه آن بفارسی این
است که بعد از تنگی و ابتلا که همه مردم را احاطه می نماید
شمس از افاضه ممنوع می شود یعنی تاریک می گردد و قمر از
اعطای نور باز می ماند و ستاره های سماء بر ارض نازل
می شوند و ارکان ارض متزلزل می شود. در این وقت ظاهر
می گردد نشانه های پسرانسان در آسمان، یعنی جمال
موعود و ساذج وجود بعد از ظهور این علامات از

۱- انجیل متی، فصل ۲۴، آیه ۲۹-۳۱

عرصه غیب به عالم شهود می آید. و می فرماید: "در آن
حین جمیع قبیله ها که در ارض ساکن اند نوحه و ندبه
می نمایند و می بینند خلائق آن جمال احدیه را که می آید از
آسمان در حالتی که سوار بر ابر است با قوت و بزرگی و
بخششی بزرگ و می فرستد ملائکه های خود را با صدای
سافور عظیم. انتهی. و در اسفار ثلاثه دیگر که منسوب به
لوقا و مرقس و یوحنا است همین عبارات مذکور است و چون
در الواح عربیه به تفصیل مذکور شد دیگر در این اوراق
متعرض ذکر آنها نشدیم و اکتفا به یکی از آنها نمودیم. و
علمای انجیل چون عارف به معانی این بیانات و مقصود مودعه
در این کلمات نشدند و به ظاهر آن متمسک شدند لهذا از
شریعه فیض محمّدیه و از سحاب فضل احمدیه ممنوع
گشتند. و جهال آن طائفه هم تمسک به علمای خود جسته، از
زیارت جمال سلطان جلال محروم ماندند زیرا که در ظهور
شمس احمدیه چنین علامات که مذکور شد به ظهور نیامد.
این است که قرن ها گذشت و عهدها به آخر رسید و آن
جوهر روح به مقرّ بقای سلطنت خود راجع شد و نفخه دیگر
از نفس روحانی در صور الهی دمیده شد و نفس های مرده از
قبر غفلت و ضلالت به ارض هدایت و محلّ عنایت محشور
شدند و هنوز آن گروه در انتظار که کی این علامات ظاهر

شود و آن هیکل معهود به وجود آید تا نصرت نمایند و مال‌ها در راهش انفاق کنند و جان‌ها در سبیلش ایثار. چنانچه امم دیگر هم به همین ظنون از کوثر معانی رحمت نامتناهی حضرت باری دور مانده‌اند و به خیال خود مشغولند. و از این ۲۶ عبارت گذشته، بیان دیگر در انجیل هست که می‌فرماید:

"السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ تَزُولَانِ وَلَكِنَّ كَلَامِي لَا يُزُولُ" ۱ که معنی آن به فارسی این است که آسمان و زمین ممکن است که زائل و معدوم شوند اما کلام من هرگز زائل نمی‌شود و همیشه باقی و ثابت میانه ناس خواهد بود. و از این راه است که اهل انجیل می‌گویند که حکم انجیل هرگز منسوخ نمی‌شود و هروقت و زمان که طلعت موعود با همه علامت‌ها ظاهر شود باید شریعت مرتفعه در انجیل را محکم و ثابت نماید تا در همه عالم دینی باقی نماند مگر این دین. و این فقره از مطالب محققه مسلمه است نزد ایشان. و چنان اعتقاد کرده‌اند که اگر نفسی هم مبعوث شود به جمیع علامات موعوده و بر خلاف حکم ظاهر در انجیل حکم نماید البتّه اذعان نکنند و قبول نمایند بلکه تکفیر نمایند و استهزاء کنند. چنانچه در ظهور شمس محمدیه مشهود شد. حال اگر معانی این کلمات مُنزله در کتب را که جمیع ناس از عدم بلوغ به آن، از غایت ۱- انجیل متی، فصل ۲۴، آیه ۳۵ و انجیل لوقا، فصل ۲۱، آیه ۳۳

قصوی و سدره منتهی محجوب شده‌اند از ظهورات احدیه در هر ظهور به تمام خضوع سؤال می نمودند البتّه به انوار شمس هدایت مهتدی می شدند و به اسرار علم و حکمت واقف

۲۷

می گشتند. حال این بنده رشحی از معانی این کلمات را ذکر می نمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت از معنی آن به جمیع تلویحات کلمات الهی و اشارات بیانات مظاهر قدسی واقف شوند تا از هیمنه کلمات از بحر اسماء و صفات ممنوع

۲۸

نشوند و از مصباح احدیه که محلّ تجلّی ذات است محجوب نگردند. قوله: "مِنْ بَعْدِ ضِيقِ تِلْكَ الْاَيَّامِ"، یعنی وقتی که ناس در سختی و تنگی مبتلا شوند، و این در وقتی است که آثار شمس حقیقت و اثمار سدره علم و حکمت از میان مردم زائل شود و زمام ناس بدست جهّال افتد و ابواب توحید و معرفت که مقصود اصلی از خلق انسانی است مسدود شود و علم به ظنّ تبدیل گردد و هدایت به شقاوت راجع شود. چنانچه الیوم مشاهده می شود که زمام هر گروهی به دست جاهلی افتاده و به هر نحو که اراده کنند حرکت می دهند و در میان ایشان از معبود جز اسمی و از مقصود جز حرفی نمانده. و به قسمی بادهای هوی و نفس غالب شده که سراج های عقل و فؤاد را در قلوب خاموش نموده، با اینکه ابواب علم الهی به مفاتیح قدرت ربّانی مفتوح گشته و جواهر

وجود ممکنات به نور علمی و فیوضات قدسی منور و مهتدی گشتند به قسمی که در هر شیء بابتی از علم بازگشته و در هر ذره آثاری از شمس مشهود شده. و با همه این ظهورات علمی که عالم را احاطه نموده هنوز باب علم را مسدود دانسته‌اند و امطار رحمت را مقطوع گرفته‌اند. به ظن تمسک بسته، از عروة الوثقای محکم علم دور مانده‌اند. و آنچه از ایشان مفهوم می شود گویا به علم و باب آن بالفطره رغبتی ندارند و در خیال ظهور آن هم نیستند زیرا که در ظن و گمان، ابوابی برای نان یافته‌اند و در ظهور مظهر علم، جز انفاق جان چیزی نیافته‌اند. لهذا البتّه از این گریزانند و به آن متمسک. و با اینکه حکم الهی را یک می دانند از هر گوشه ای حکمی صادر می شود و از هر محلی امری ظاهر. دو نفس بر یک حکم ملاحظه نمی شود زیرا جزهوی الهی نجویند و به غیر از خطا سبیلی نخواهند. ریاست را نهایت وصول به مطلوب دانسته‌اند و کبر و غرور را غایت بلوغ به محبوب شمرده‌اند. تزویرات نفسانی را مقدم بر تقدیرات ربّانی دانند. از تسلیم و رضا گذشته‌اند و به تدبیر و ریا اشتغال نموده‌اند و به تمام قوّت و قدرت حفظ این مراتب را می نمایند که مبادا نقصی در شوکت راه یابد و یا خللی در عزّت بهم رسد. و اگر چشمی از کحل معارف الهی روشن شود ملاحظه می کند سبعی چند

۲۹ را که بر مردارهای نفوس عباد افتاده‌اند. حال کدام ضیق و تنگی است که ازید از مراتب مذکوره باشد که اگر نفسی طلب حقی و یا معرفتی بخواهد نماید نمی داند نزد کدام رود و از که جویا شود، از غایت اینکه رأی ها مختلف و سیل ها متعدّد شده. و این تنگی و ضیق از شرایط هر ظهور است که تا واقع نشود ظهور شمس حقیقت نشود زیرا که صبح ظهور هدایت بعد از لیل ضلالت طالع می شود. این است که در روایات و احادیث جمیع این مضامین هست که کُفر عالم را فرو می گیرد و ظلمت احاطه می نماید و امثال اینها چنانچه مذکور شد. و این عبد بواسطه شهرت این احادیث و

۳۰ اختصار دیگر متعرض ذکر عبارات حدیث نشده ام. حال اگر مقصود از این ضیق را همچو ادراک نمایند که عالم ضیق به هم رساند و یا امورات دیگر که به خیال خود توهم نمایند هرگز مشهود نگردد و البته گویند که این شرط ظهور نیافته چنانچه گفته‌اند و می گویند. باری، مقصود از ضیق، ضیق از معارف الهیه و ادراک کلمات ربّانیّه است که در ایّام غروب شمس و مرایای او عباد در تنگی و سختی افتند و ندانند به که توجّه نمایند چنانچه مذکور شد. كَذَلِكَ نُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْاِحَادِيثِ وَ نُلْقِي عَلَيْكَ مِنْ اَسْرَارِ الْحِكْمَةِ لِتَطَّلِعَ بِمَا هُوَ الْمَقْصُودُ وَ تَكُونَ مِنَ الَّذِينَ هُمْ شَرِبُوا مِنْ كَأْسِ الْعِلْمِ وَ

العِرفان. وقوله: "تُظْلَمُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا يُعْطَى ضَوْءُهُ وَ
 الْكَوَاكِبُ تَسْأَقُطُ مِنَ السَّمَاءِ." مقصود از شمس و قمر که
 در کلمات انبیاء مذکور است منحصر به این شمس و قمر
 ظاهری نیست که ملاحظه می شود. بلکه از شمس و قمر
 معانی بسیار اراده فرموده اند که در هر مقام به مناسبت آن
 مقام معینی اراده می فرمایند. مثلاً یک معنی از شمس،
 شمس های حقیقت اند که از مشرق قدم طالع می شوند و بر
 جمیع ممکنات ابلاغ فیض می فرمایند. و این شمس حقیقت،
 مظاهر کلیه الهی هستند در عوالم صفات و اسمای او. و
 همچنان که شمس ظاهری تربیت اشیاى ظاهره از اثمار و
 اشجار و الوان و فواکه و معادن و دون ذلک از آنچه در عالم
 ملک مشهود است، به امر معبود حقیقی به اعانت اوست،
 همچنین اشجار توحید و اثمار تفرید و اوراق تجرید و گل های
 علم و ایقان و ریاحین حکمت و بیان از عنایت و تربیت
 شمس های معنوی ظاهر می شود. این است که در حین اشراق
 این شمس، عالم جدید می شود و انهار حیوان جاری
 می گردد و ابحر احسان به موج می آید و سحاب فضل مرتفع
 می شود و نسفات جود بر هیاکل موجودات می وزد و از
 حرارت این شمس های الهی و نارهای معنوی است که حرارت
 محبت الهی در ارکان عالم احداث می شود و از عنایت این

ارواح مجردة است که روح حیوان باقیه بر اجساد مردگان
فانیه مبذول می گردد. و فی الحقیقه این شمس ظاهری یک آیه
از تجلی آن شمس معنوی است و آن شمسی است که از برای
او مقابلی و شبهی و مثلی و ندی ملاحظه نمی شود و کلّ به
وجود او قائمند و از فیض او ظاهر و به او راجع. مِنْهَا ظَهَرَتْ
الْأَشْيَاءُ وَالْإِلَى خَزَائِنِ أَمْرٍهَا رَجَعَتْ وَمِنْهَا بُدِئَتْ الْمُمْكِنَاتُ وَ
إِلَى كُنَائِرِ حُكْمِهَا عَادَتْ. و اینکه در مقام بیان و ذکر،

۳۲

تخصیص داده می شوند به بعضی از اسماء و صفات چنانچه
شنیده اید و می شنوید، نیست مگر برای ادراک عقول ناقصه
ضعیفه و اِلَّا لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ مَقْدَسٌ بُوْدَهُ اَنْدَازِ هِرَاسِمِي وَ مَنْزَه
خواهند بود از هر وصفی. جواهر اسماء را به ساحت قدسشان
راهی نه و لطائف صفات را در ملکوت عزّشان سیلی نه.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَنِ أَنْ يُعْرَفَ أَصْفِيَاؤُهُ بِغَيْرِ ذَوَاتِهِمْ أَوْ يُوصَفَ
أَوْلِيَاؤُهُ بِغَيْرِ أَنْفُسِهِمْ. فَتَعَالَى عَمَّا يَذْكُرُ الْعِبَادُ فِي وَصْفِهِمْ

و تعالی عَمَّا هُمْ يَعْرِفُونَ. و اطلاق شمس بر آن انوار مجردة در ۳۳

کلمات اهل عصمت بسیار شده، از آن جمله در دعای ندبه
می فرماید: "أَيْنَ الشُّمُوسُ الطَّالِعَةُ؟ أَيْنَ الْأَقْمَارُ الْمُنِيرَةُ؟ أَيْنَ
الْأَنْجُمُ الزَّاهِرَةُ؟" پس معلوم شد که مقصود از شمس و قمر و
نجوم در مقام اولیاء و اولیاء و اصحاب ایشانند که از

۳۴

انوار معارفشان عوالم غیب و شهود روشن و منور است. و در

مقام دیگر مقصود از شمس و قمر و نجوم، علمای ظهور
 قبلند که در زمان ظهور بعد موجودند و زمام دین مردم در
 دست ایشان است. و اگر در ظهور شمس آخری به ضیای او
 منور گشتند لهذا مقبول و منیر و روشن خواهند بود و الا
 حکم ظلمت در حق آنها جاری است اگر چه به ظاهر هادی
 باشند زیرا که جمیع این مراتب از کفر و ایمان و هدایت و
 ضلالت و سعادت و شقاوت و نور و ظلمت منوط به تصدیق
 آن شمس معنوی الهی است. بر هر نفسی از علماء حکم ایمان
 از مبدأ عرفان در یوم تغابن و احسان جاری شد حکم علم و
 رضا و نور و ایمان درباره او صادق است و الا حکم جهل و
 نفی و کفر و ظلم در حق او جریان یابد. و این بر هر

۳۵

ذی بصری مشهود است که همچنان که نور ستاره محو

می شود نزد اشراق شمس ظاهره، همین قسم شمس علم و

حکمت و عرفان ظاهره نزد طلوع شمس حقیقت و آفتاب

معنوی محو و تاریک می شود. و اطلاق شمس بر آن علماء به

۳۶

مناسبت علو و شهرت و معروفیت است. مثل علمای مسلم

عصر که مشهور بلاد و مسلم اند بین عباد. و اگر حاکی از

شمس الهی باشند از شمس عالیّه محسوسند و الا از شمس

سجین چنانچه می فرماید: "الشمس والقمر بحسبان." ۱ و

۱ سوره رحمن، آیه ۵

-

معنی شمس و قمر هم که در آیه مذکوره هست البتّه شنیده اید، احتیاج به ذکر نیست. و هر نفسی هم که از عنصر این شمس و قمر باشد یعنی در اقبال به باطل و اعراض از حقّ، البتّه از حسابان ظاهر و به حسابان راجع خواهد شد. پس

۳۷

ای سائل، باید به عروۃ الوثقی متمسک شویم که شاید از شام ضلالت به نور هدایت راجع گردیم و از ظلّ نفی فرار نموده در ظلّ اثبات درآئیم و از نار حسابان آزاد شده به نور جمال

حضرت مَنان منور گردیم والسلام. کَذَلِكَ نُعْطِيكُمْ مِنْ أَثْمَارِ شَجَرَةِ الْعِلْمِ لِتَكُونُنَّ فِي رِضْوَانِ حِكْمَةِ اللَّهِ لِمَنِ الْمُحْبِرِينَ. و ۳۸

در مقامی هم مقصود از اطلاقات شمس و قمر و نجوم، علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است مثل صلوات و صوم که در شریعت فرقان بعد از اخفای جمال محمدی از جمیع احکام محکم تر و اعظم تر است. چنانچه احادیث و اخبار مشعر بر آن است و به علّت شهرت، احتیاج ذکر نیست. بلکه در هر عصری حکم صلوات محکم و مجری بوده. چنانچه از انوار

۳۹

مشرقه از شمس محمدیه مأثور است که بر جمیع انبیاء در هر عهدی حکم صلوات نازل شده، نهایت آنکه در هر عصر به اقتضای وقت به قسمی و آدابی جدید مخصوص گشته. و

چون در هر ظهور بعد، آداب و عادات و علوم مرتفعه

محکمه مشرقه واضحه ثابتّه در ظهور قبل منسوخ

می شود لهذا تلویحاً به اسم شمس و قمر ذکر نموده اند.

"لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا" ۱ و در حدیث هم اطلاق ۴۰

شمس و قمر بر صوم و صلوات شده چنانچه می فرماید:

"الصَّوْمُ ضِيَاءٌ وَالصَّلَاةُ نُورٌ." و لکن روزی در محلی نشسته

بودم شخصی از علمای معروف وارد شد و به مناسبتی این

حدیث را ذکر نمود و فرمود: چون صوم حرارت در مزاج

احداث می نماید لهذا به ضیاء که شمس باشد تعبیر یافته و

صلوات لیل چون برودت می طلبد لهذا به نور که قمر باشد

معبر گشته. ملاحظه نمودم که آن فقیر به قطره ای از بحر معانی

موفق نشده و به جذوه ای از نار سدره حکمت ربّانی فائز

نگشته. بعد از مدّتی در نهایت ادب اظهار داشتم که جناب،

آنچه فرمودید در معنی حدیث، در السن و افواه ناس مذکور

است و لیکن گویا مقصود دیگر هم از حدیث مستفاد

می شود. بیان آن را طلب نمود. ذکر شد که خاتم انبیاء و سید

اصفیاء دین مرتفع در فرقان را تشبیه به سماء فرموده اند به

عَلَّتْ عَلَوُّ وَرَفَعَتْ وَعِظْمَتْ وَاحَاطَهُ أَنْ بَرَّجَمِيعِ اِدْيَانِ. و

چون در سماء ظاهره دو رکن اعظم اقوم مقرر شده است که

نیرین باشد و به شمس و قمر نامیده، همچنین در سماء دین

هم دو نیر مقرر گشته که صوم و صلوات باشد. الإسلامُ سَمَاءٌ

۱ سوره ملک، آیه ۲

- ۴۱ وَالصَّوْمُ شَمْسُهَا وَالصَّلَاةُ قَمَرُهَا. باری، این است مقصود از تلویحات کلمات مظاهر الهی. پس اطلاق شمس و قمر در این مراتب بر این مقامات مذکوره به آیات نازل و اخبار وارده محقق و ثابت شد. این است که مقصود از ذکر تاریکی شمس و قمر و سقوط انجم، ضلالت علماء و نسخ شدن احکام مرتفعه در شریعت است که مظهر آن ظهور به این تلویحات اخبار می دهد. و جز ابرار را از این کأس نصیبی نیست و جز اخیار را قسمتی نه. "إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا." ۱ و این مسلم است که در هر ظهور بعد، شمس علوم و احکام و اوامر و نواهی که در ظهور قبل مرتفع شده و اهل آن عصر در ظل آن شمس و قمر معارف و اوامر منور و مهتدی می شدند تاریک می شود، یعنی حکمش و اثرش تمام می گردد. و حال ملاحظه فرمائید که اگر امت انجیل مقصود از شمس و قمر را ادراک می نمودند و یا از مظهر علم الهی مستفسر می شدند بدون اعتراض و لجاج، البتّه معانی آن واضح می گشت و این گونه در ظلمت نفس و هوی مبتلا و گرفتار نمی شدند. بلی، چون علم را از مبدأ و معدنش اخذ نمودند لهذا در وادی مهلک کفر و ضلالت به هلاکت رسیده اند و هنوز مُشعر نشده اند که علامات کلّ ظاهر
- ۱سوره انسان (دهر)، آیه ۵

شد و شمس موعود از افق ظهور اشراق نمود و شمس و قمر
 ۴۳ علوم و احکام و معارف قبل تاریک شد و غروب نمود. حال به
 چشم علم یقین و جناحی عین یقین به صراط حق یقین قدم
 گذار، "قل الله ثم ذرهم في حوضهم يلعبون" ۱ تا از اصحابی
 محسوب شوی که می فرماید: "ان الذين قالوا ربنا الله ثم
 استقاموا تتنزل عليهم الملائكة". ۲

تا جمیع این اسرار را به

۴۴ بصر خود مشاهده فرمائی. ای برادر من، قدم روح بردار تا
 بادیه های بعیده بعد و هجر را به آنی طی فرمائی و در رضوان
 قرب و وصل در آئی و در نفسی به انفس الهیه فائز شوی. و
 به قدم جسد هرگز این مراحل طی نشود و مقصود حاصل
 نیاید. والسلام على من اتبع الحق بالحق وكان على

۴۵ صراط الامر في شاطئ العرفان باسم الله موقوفاً. این است
 معنی آیهمبارکه که می فرماید: "فلا أقسم برب المشارق و
 المغرب". ۳ زیرا که از برای هر شمسی از این شمس مذکوره
 محل اشراق و غروب است. و چون علمای تفسیر بر حقیقت
 این شمس های مذکوره اطلاع نیافتند لهذا در تفسیر این آیه
 مبارکه معطل شدند. و بعضی ذکر نمودند که چون آفتاب در
 هر روز از نقطه ای طلوع می نماید غیر از نقطه یوم قبل لهذا به
 - ۱ سوره انعام، آیه ۹۱ - ۲ سوره فصلت، آیه ۳۰
 - ۳ سوره معارج، آیه ۴۰

لفظ جمع ذکر فرموده. و بعضی دیگر نوشته‌اند که مقصود فصول اربعه است که در هر فصلی چون شمس از محلّی طالع می‌شود و به محلّی غروب می‌نماید لهذا مشارق و مغارب ذکر شده. این است مراتب علم عباد. و با وجود این به جواهر علم و لطائف حکمت چه جهل‌ها و عیوب‌ها که نسبت می‌دهند. و همچنین از این بیانات واضحه محکمه متقنه غیر متشابه تفسّر سماء را که از علائم ساعت و قیامت است ادراک نما. این است که می‌فرماید: "إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ." ۱ مقصود سماء ادیان است که در هر ظهور مرتفع می‌شود و به ظهور بعد شکافته می‌گردد، یعنی باطل و منسوخ می‌شود. قسم به خدا که اگر درست ملاحظه شود تفسّر این سماء اعظم است از تفسّر سماء ظاهری. قدری تأمل فرمائید. دینی که سال‌ها مرتفع شده باشد و جمیع در ظلّ آن نشو و نما نموده باشند و به احکام مشرقه آن مدّت‌ها تربیت یافته و از آباء و اجداد جز ذکر آن را نشنیده، به قسمی که چشم‌ها جز نفوذ امرش را ادراک نکرده و گوش‌ها جز احکامش را استماع ننموده، بعد نفسی ظاهر شود و جمیع اینها را به قوّت و قدرت الهی تفریق نماید و فصل کند بلکه همه را نفی فرماید. حال فکر نما که این اعظم است یا آنچه این همج رعاع گمان

- ۱ سوره انفطار، آیه ۱

۴۷ نموده‌اند از تفضّر سماء؟ و دیگر زحمت و مرارت آن طلعات را

ملاحظه نما که بی ناصر و معین ظاهری در مقابل جمیع اهل
ارض اقامه حدود الله می فرمایند. با آن همه ایذاء که بر آن
وجود های مبارکه لطیفه‌ریقه وارد می شود و با کمال قدرت

۴۸ صبر می فرمایند و با نهایت غلبه تحمل می نمایند. و همچنین

معنی تبدیل ارض را ادراک نما که غمام رحمت آن سماء بر
قلوبی که نیشان مکرمت مبذول داشت، تبدیل شد اراضی آن
قلوب به ارض معرفت و حکمت. و چه ریاحین توحید که در
ریاض قلوبشان انبات شده و چه شقایق های حقایق علم و
حکمت که از صدور منیرشان روئیده. و اگر ارض قلوبشان

تبدیل نمی شد چگونه رجالی که حرفی تعلیم نگرفته‌اند و معلّم
را ندیده‌اند و به هیچ دبستانی قدم نگذاشته‌اند به کلمات و

معارفی تکلم می نمایند که احدی ادراک نتواند نمود؟ گویا از
تراب علم سرمدی سرشته شده‌اند و از آب حکمت لدنی

عجین گشته‌اند. این است که می فرماید: "أَلْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ

اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَن يَشَاءُ." و این نحو از علم است که ممدوح

بوده و هست. نه علوم محدوده که از افکار محجوبه کدره

احداث شده و آن را گاهی از هم سرقت می نمایند و بر دیگران

۴۹ افتخار می کنند. ای کاش صدرهای عباد از نقوش این تحدیدات

و کلمات مظلّمه پاک و مقدّس می شد که لَعَلَّ به تجلّی انوار

شمس علم و معانی و جواهر اسرار حکمت لدنی فائز
می گشت. حال ملاحظه نما، اگر این اراضی جرز هوجود تبدیل
نمی شد چگونه محلّ ظهور اسرار احدیه و بروز جواهر هوّیه
می شد؟ این است که می فرماید: "يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ

۵۰

الْأَرْضِ". ۱ و از نسّمات جود آن سلطان وجود ارض ظاهره هم
تبدیل یافته لَوَأَنْتُمْ فِي أَسْرَارِ الظُّهُورِ تَتَفَكَّرُونَ. و دیگر معنی ۵۱
این آیه را ادراک نما که می فرماید: "وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا
يُشْرِكُونَ". ۲ مضمون آن این است که همه زمین اخذ شده،

در دست اوست روز قیامت و آسمان پیچیده شده، در دست
راست اوست. حال قدری انصاف می خواهد که اگر مقصود این
است که مردم ادراک نموده اند چه حسن بر آن مرتّب می شود؟
وانگهی این مسلم است که حقّ منیع، دستی که مرئی شود به
بصر ظاهر و مرتکب این امورات شود منسوب به ذات نیست
بلکه کفری است محض و افکی است صرف اقرار بر چنین
امری. و اگر بگوئی مظاهر امر او هستند که در قیامت به این
امر مأمور می شوند این هم به غایت بعید است و بی فائده.
بلکه مقصود از ارض، ارض معرفت و علم است و از سماوات،
سماوات ادیان. حال ملاحظه فرما که چگونه ارض علم و

۱- سوره ابراهیم، آیه ۴۸ ۲- سوره زمر، آیه ۶۷

- معرفت که از قبل مبسوط شده بود به قبضه قدرت و اقتدار
 قبض نمود و ارض منیعه تازه در قلوب عباد مبسوط فرمود و
 ریاحین جدیده و گل های بدیعه و اشجار منیعه از صدور منیره
 ۵۲ انبات نمود. و همچنین ملاحظه کن که سماوات ادیان مرتفعه
 در قبل چگونه در یمین قدرت پیچیده شد و سماء بیان به
 امرالله مرتفع گشت و به شمس و قمر و نجوم او امر بدیعه
 جدیده تزین یافت. این است اسرار کلمات که بی حجاب
 کشف و ظاهر گشته تا ادراک صبح معانی فرمائی و سراج های
 ظنون و وهم و شک و ریب را به قوت توکل و انقطاع خاموش
 نمائی و مصباح جدید علم و یقین در مشکات قلب و دل
 ۵۳ برافروزی. و از جمیع این کلمات مرموزه و اشارات ملغزه که از
 مصادر امریه ظاهر می شود مقصود امتحان عباد است چنانچه
 مذکور شد تا معلوم شود اراضی قلوب جیده منیره از اراضی
 جزوه فانیه. و همیشه این از سنت الهی در میان عباد بوده
 ۵۴ چنانچه در کتب مسطور است. و همچنین آیه قبله را ملاحظه
 فرمائید که بعد از هجرت شمس نبوت محمدی از مشرق
 بطحا به یثرب، روبرو بیت المقدس توجه می فرمودند در وقت
 صلوات، تا آنکه یهود بعضی سخن های ناشایسته بر زبان
 راندند که ذکرش شایسته این مقام نیست و سبب تطویل
 کلام می شود. باری، آن حضرت بسیار مکدر شدند و به لحاظ

تفکر و تحیر در سماء نظر می فرمودند. بعد جبرئیل نازل شد و این آیه تلاوت نمود: "قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا." ۱ تا آنکه در یومی آن حضرت با جمعی اصحاب به فریضه ظهر مشغول شدند و دو رکعت از نماز بجا آورده بودند که جبرئیل نزول نمود و عرض کرد:

"قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ." ۲ در اثنای نماز حضرت از بیت المقدس انحراف جسته به کعبه مقابل شدند. فی الحین تزلزل و اضطراب در میان اصحاب افتاد به قسمی که جمعی نماز را برهم زده اعراض نمودند. این فتنه نبود مگر برای امتحان عباد و الا آن سلطان حقیقی قادر بود که هیچ قبله را تغییر ندهد و در آن عصر هم بیت المقدس را قرار فرماید و این خلعت قبول را از وی سلب ننماید. چنانچه در عهد اکثری

۵۵

انبیاء که بعد از موسی مبعوث به رسالت شدند مثل داود و عیسی و دون آنها از انبیای اعظم که ما بین این دو نبی آمدند هیچ حکم قبله تغییر داده نشد و همه این مرسلین از جانب رب العالمین مردم را به توجه همان جهت امر می فرمودند. و نسبت همه اراضی هم به آن سلطان حقیقی یکی است مگر هر ارضی را که در ظهور مظاهر خود تخصیص به امری دهد. چنانچه می فرماید: "وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ

۱- سوره بقره، آیه ۱۴۴ ۲- سوره بقره، آیه ۱۴۹

وَجْهَ اللَّهِ" ۱ با وجود تحقق این امور چرا تبدیل شد که سبب
 جزع و فزع عباد شود و علت تزلزل و اضطراب اصحاب
 گردد؟ بلی، این گونه امور که سبب وحشت جمیع نفوس
 است واقع نمی شود مگر برای آنکه کلّ به محک امتحان الله
 در آیند تا صادق و کاذب از هم تمیز و تفصیل یابد. اینست که
 بعد از اختلاف ناس می فرماید: "وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ
 عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ

عَقِبِيهِ" ۲ که مضمون آن این است: ما نگردانیدیم و برهم نزدیکیم قبله را
 که آن بیت المقدس باشد مگر آنکه بدانیم که متابعت تو می نماید
 و که راجع بر عقیبه می شود، یعنی اعراض می نماید و اطاعت
 نمی کند و صلوات را باطل نموده فرار می نماید. "حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ

۵۶ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ" ۳ اگر قدری تأمل رود در همین مطلب و

بیان، ابواب های معانی و تبیان مفتوح بینید و جمیع علم و
 اسرار آن را بی حجاب مشاهده فرمائید. و نیست این امور
 مگر برای تربیت و خلاصی نفوس از قفس نفس و هوی و الا
 آن سلطان حقیقی لم یزل به ذات خود غنی بوده از معرفت
 موجودات و لا یزال به کینونت خود مستغنی خواهد بود از
 عبادت ممکنات. یک نسیم از غنای او جمیع عالم را به خلع غنا

۱- سوره بقره، آیه ۱۱۵ ۲- سوره بقره، آیه ۱۴۳

۳- سوره مدثر، آیه ۵۰-۵۱ -

مفتخر نماید و یک قطره از بحر جود او همه هستی را به حیات باقیه مشرف فرماید. ولیکن چون مقصود امتیاز حق از باطل و شمس از ظلّ است، این است که در کلّ حین امتحان های مُنزله از جانب ربّ العزّه چون غیث هاطل جاری است. اگر قدری در انبیای قبل و ظهور ایشان تعقل رود امر بسیار بر اهل دیار سهل شود به قسمی که از افعال و اقوالی که مخالف نفس و هوی است محتجب نمی مانند و همه حجابات را به نار سدره عرفان محترق نمایند و بر عرش سکون و اطمینان مستریح شوند. مثلاً موسی بن عمران که یکی از انبیای معظم و صاحب کتاب بود در اوّل امر، قبل از بعثت، روزی در سوق می گذشت. دو نفر با یکدیگر معارضه می نمودند. یکی از آن دو نفس از موسی استمداد جست. آن حضرت او را اعانت نموده مدّعی را بقتل رسانید چنانچه در کتاب مسطور است و ذکر تفصیل، مایه تعویق و تعطیل مقصود می شود. و این خبر در مدینه اشتهار یافت و آن حضرت را خوف غالب شد چنانچه نصّ کتاب است. تا آنکه به خبر " إِنَّ الْمَلَائِئِمَّ يَأْتُمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ " ۱ مخبر شد و از مدینه بیرون تشریف بردند و در مدین در خدمت شعیب اقامه فرمودند. و در مراجعت، در وادی مبارکه که بریّه

سینا باشد وارد شد و تجلی سلطان احدیه را از شجره
 لا شرقیه ولا غربیه مشاهده نمود و ندای جانفزای روحانی را از
 نار موقده ربّانی استماع فرمود و مأمور به هدایت انفس
 فرعون گشت تا مردم را از وادی نفس و هوی نجات داده، به
 صحراهای دلفزای روح و هدی وارد نماید و از سلسبیل انقطاع
 جمیع من فی الإبداع را از حیرت بعد به دارالسلام قرب
 رساند. و چون در منزل فرعون وارد شد و تبلیغ نمود به آنچه
 مأمور بود فرعون زبان به بی ادبی گشود و گفت: آیا تو
 نبودی که قتل نفس نمودی و از کافران شدی؟ مثل اینکه ربّ
 العظمه خبر داد از لسان فرعون که به موسی عرض نمود: "وَفَعَلْتَ
 فَعَلْتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَ
 أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي
 ۵۸ حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ." ۱ حال تفکر در فتنه های الهی و
 بدایع امتحان های او کن که نفسی که معروف است به قتل نفس و
 خود هم اقرار بر ظلم می نماید چنانچه در آیه مذکور است و
 سی سنه او اقل هم بر حسب ظاهر در بیت فرعون تربیت
 یافته و از طعام و غذای او بزرگ شده، یک مرتبه او را از ما بین
 عباد برگزیده و به امر هدایت کبری مأمور فرمود. و حال
 آنکه آن سلطان مقتدر قادر بر آن بود که موسی را از قتل

ممنوع فرماید تا به این اسم در بین عباد معروف نباشد که سبب وحشت قلوب شود و علت احتراز نفوس گردد. و همچنین در حالت مریم مشاهده نما که آن طلعت کبری از عظمت امر و تحیر، آرزوی عدم فرمود چنانچه مستفاد از آیه مبارکه می شود که بعد از تولد عیسی، مریم ناله نمود و به این کلمه زبان گشود: "يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا." ۱ که ترجمه آن این است: ای کاش مرده بودم قبل از ظهور این امر و بودم از فراموش شدگان. قسم به خدا که کبدها از استماع این سخن می گدازد و روان ها می ریزد. و این اضطراب و حزن نبود مگر از شماتت اعداء و اعتراض اهل کفر و شقا. آخر تفکر نمائید که مریم چه جواب با مردم می گفت؟ طفلی که پدر او معین نباشد چگونه می توان به مردم معین نمود که این از روح القدس است؟ این بود که آن مخدّره بقا آن طفل را برداشته به منزل مراجعت فرمود. تا چشم قوم بر او افتاد گفتند: "يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ إِمْرًا سَوْءًا وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعِيًّا." ۲ مضمون آن این است که ای خواهر هارون، نبود پدر تو مرد بدی و نبود مادر تو بدکار. حال ناظر به این فتنه کبری و امتحان اعظم شوید. و از همه گذشته، همان جوهر روح که در میان قوم به نسبت بی پدری

۱- سوره مریم، آیه ۲۳ ۲- سوره مریم، آیه ۲۸

- معروف بوده او را پیغمبری بخشید و حجّت خود نمود بر کلّ
 ۶۱ اهل سماوات و ارض. حال مشاهده فرمائید که چقدر امور
 مظاهر ظهور مغایر نفس و هوای عباد از سلطان ایجاد ظاهر
 می شود. و چون بر این جواهر اسرار مطلع شوی به مقصود آن
 نگار اطلاع یابی و اقوال و افعال آن ملیک با اقتدار را مثل هم
 ملاحظه نمائی به قسمی که آنچه در افعال او مشاهده شود در
 کلمات او هم ملاحظه گردد و هرچه در کلمات او ملاحظه
 گردد در افعال او به نظر آید. این است که این افعال و اقوال
 در ظاهر نقیمت اند برای فجّار و در باطن رحمت اند برای
 ابرار. اگر به دیده قلب ملاحظه رود کلمات مُنزله از سماء
 مشیّت با امور مُظهره از ملکوت قدرت یک شیء مشاهده شود
 ۶۲ و بر یک قسم ادراک گردد چنانچه مذکور شد. حال ای برادر
 ملاحظه نما اگر در این عهد چنین اموری ظاهر شود و چنین
 حکایت بروز نماید چه خواهند نمود؟ قسم به مرّی وجود و
 مُنزّل کلمات که در حین، بی تکلم حکم بر کفر و امر بر قتل
 نمایند. کجا گوش می دهند که گفته شود که عیسی از نفخه
 روح القدس ظاهر شده و یا موسی از امر مبرم مأمور گشته.
 اگر صد هزار خروش بر آری به گوش احدی نرود که بی پدری
 مبعوث به رسالت گشته و یا قاتلی از شجره نار، اِنّی اَنَا اللهُ
 ۶۳ آورده. چشم انصاف اگر باز شود از جمیع این بیانات مشهود

می گردد که مظهر همه این امور و نتیجه همه الیوم ظاهر است. با اینکه امثال این امور در این ظهور واقع نشده با وجود این متمسک به ظنونات انفس مردوده شده، چه نسبت ها که داده اند و چه بلایا که وارد آورده اند که در ابداع شبه آن به ظهور نیامده. الله اکبر، بیان که به این مقام ۶۴ رسید رانحه روحانی از صبح صمدانی مرور نمود و صبای صبحگاهی از مدینه سبای لایزالی وزید و اشارتش جان را بشارت تازه بخشید و روح را فتوحی بی اندازه. بساط جدیدی مبسوط نمود و ارمغان بی شمار بی کران از آن یار بی نشان آورد که خلعت ذکر از قدّ لطیفش بسی قاصر است و رداء بیان از قامت منیرش بس کوتاه. بی لفظ رمز معانی کشف می نماید و بی لسان اسرار تبیان می گوید و بلبل های شاخسار هجر و فراق را ناله و افغان می آموزد و قاعده و رسوم عشق و عاشقی و رمز دلدادگی تعلیم می نماید و گل های بدیع رضوان قرب و وصال را رسم دلبری و آداب عشوه گری تلقین می نماید و اسرار حقایق بر شقایق بستان عشق می بخشد و دقایق رموز و رقایق آن را در صدر عشاق ودیعه می گذارد. به قسمی عنایت در این ساعت فرموده که روح القدس به غایت حسرت می برد. قطره را امواج بحری داده و ذره را طراز خورشیدی عنایت نموده. الطاف به مقامی رسیده که جُعَل

قصه ناله مشک نموده و خفاش در مقابل آفتاب مقررگزیده.

مردگان را به نفخه حیات از قبور جسد مبعوث نموده و

جاهلان را بر صدر علم منزل داده و ظالمان را بر فراز عدل

۶۵ محلّ معین نموده. و عالم هستی به جمیع این عنایات حامله

گشته، تا کی اثر این عنایت غیبی در خاکدان ترابی ظاهر

شود و تشنگان از پیا افتاده را به کوثر زلال محبوب رساند و

گمگشتگان صحرای بُعد و نیستی را به سرادق قرب و هستی

معشوق فائزگرداند و در ارض قلوب که این حبه های قدس

انبات نماید و از ریاض نفوس که شقایق های حقایق غیبی

بشکفد. باری، نه چنان سدره عشق در سینای حبّ مشتعل

شده که به آب های بیان افسرده گردد و یا اتمام پذیرد. عطش

این حوت را بحور نشانند و این سمندر ناری جز در نار روی

یار مقرر نگزیند. پس ای برادر، سراج روح را در مشکات

قلب به دهن حکمت بر افروز و به زجاج عقل حفظش نما تا

نفس های انفس مشرکه آن را خاموش نکند و از نور باز

ندارد. كَذَلِكَ نُورِنَا أَفُقَ سَمَاءِ الْبَيَانِ مِنْ أَنْوَارِ شُمُوسِ

الْحِكْمَةِ وَالْعِرْفَانِ لِيَطْمَئِنَّ بِهَا قَلْبُكَ وَتَكُونَ مِنَ الَّذِينَ

طَارُوا بِأَجْنِحَةِ الْإِيْقَانِ فِي هَوَاءِ مَحَبَّةِ رَبِّهِمْ

۶۶ الرَّحْمَنِ. وقوله: "حِينَئِذٍ تَظْهَرُ

عَلَامَةُ ابْنِ الْإِنْسَانِ فِي السَّمَاءِ." می فرماید: بعد از کسوف

شمس معارف الهیه و سقوط نجوم احکام مثبتة و خسوف قمر

علم که مرتباً عباد است و انعدام اعلام هدایت و فلاح و
 ظلمت صبح صدق و صلاح، ظاهر می شود علامت ابن
 الانسان در آسمان. و مقصود از سماء، سماء ظاهره است که
 قریب ظهور آن فلک سماوات معدلت و جریان فلک هدایت بر
 بحر عظمت، در آسمان نجمی بر حسب ظاهر پیدا می شود که
 مبشر است خلق سماوات را به ظهور آن نیر اعظم. و همچنین
 در آسمان معنی نجمی ظاهر می شود که مبشر است اهل ارض
 را به آن فجر اقوم اکرم. و این دو علامت در سماء ظاهره و
 سماء باطنه قبل از ظهور هر نبی ظاهر گشته چنانچه
 ۶۷ شنیده اند. از جمله خلیل الرحمن که قبل از ظهور آن حضرت،
 نمود خوابی دید و گهنه را خواست. اخبار دادند بر طلوع
 نجمی در سماء. و همچنین شخصی در ارض ظاهر شد که مردم
 ۶۸ را بشارت می داد به ظهور آن حضرت. و بعد از او حکایت
 کلیم الله بود که گهنه آن زمان فرعون را خبر دادند که
 کوکبی در سماء طالع شده که دالّ است بر انعقاد نطفه ای که
 هلاک تو و قوم تو بر دست اوست. و همچنین عالمی پیدا شد
 که شب ها بنی اسرائیل را بشارت و تسلی می فرمود و
 اطمینان می داد چنانچه در کتب مسطور است. و اگر تفصیل
 این امور ذکر شود این رساله کتابی می شود. و دیگر آنکه
 دوست ندارم حکایات واقعه قبل را ذکر نمایم. و خدا شاهد

حال است که این بیان هم که می شود نیست مگر از کمال
 حبّ به آن جناب که شاید جمعی فقرای ارض بر شاطی غنا
 وارد شوند و یا گروهی از جاهلان بر بحر علم وارد گردند و
 یا تشنگان معرفت بر سلسبیل حکمت واصل آیند. و الاّ این
 عبد اشتغال به این مقالات را ذنبی عظیم می دانم و عصیانی
 کبیر می شمرم. و همچنین نزدیک ظهور عیسی شد، چند نفر
 ۶۹ از مجوس که اطلاع یافتند بر ظهور نجم عیسی در سماء، به
 اثر آن نجم آمدند تا داخل شدند به شهری که مقرّ سلطنت
 هیروودس بود. و در آن ایام سلطنت آن ممالک در قبضه تصرف
 او بود. و کانوا قائلین: "أین هُوَ المولود مَلِکُ الْیَهُودِ؟ لَأَنَّا قَدْ
 ۷۰ رَأینَا نَجْمَهُ فِی الْمَشْرِقِ وَوَأَینَا لِنَسْجُدَ لَهُ." ۱ و بعد از تفحص
 معلوم نمودند که در بیت اللحم یهودا آن طفل متولد شد. این
 علامت در سماء ظاهره. و علامت در سماء باطنه که سماء
 علم و معانی باشد ظهور یحیی بن زکریّا بود که مردم را
 بشارت می داد به ظهور آن حضرت. چنانچه می فرماید: "انَّ
 ۲ اللَّهُ یُبَشِّرُکَ بِیحیی مُصَدِّقًا بِکَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَیِّدًا وَحَصُورًا." ۲
 مقصود از کلمه، حضرت عیسی است که یحیی مبشّر به
 ظهور او بود. و در الواح سماوی هم مسطور است: "کَانَ
 یُوْحَنَّا یَکْرزُ فِی بَرِیَّةِ یَهُودَا قَائِلًا تُوبُوا فَقَدْ اقْتَرَبَ مَلْکُوتُ

- ۷۱ السَّمَوَاتِ ۱" و مقصود از یوحنا، یحیی است. و همچنین قبل از ظهور جمال محمدی آثار سماء ظاهره ظاهر شد. و آثار باطنه که مردم را در ارض بشارت می دادند به ظهور آن شمس هوّیه چهار نفر بودند واحداً بعد واحد. چنانچه روزه که موسوم به سلمان شد به شرف خدمتشان مشرف بود و زمان وفات هریک می رسید روزه را نزد دیگری می فرستاد تا نوبت به چهارم رسید و او در حین موت فرمود: ای روزه، بعد از تکفین و تدفین من برو به حجاز که شمس محمدی اشراق می نماید و بشارت باد تو را به لقای آن حضرت. تا رسید به این امر بدیع منیع. و اکثر از منجمان خبر ظهور نجم را در سماء ظاهره داده اند. و همچنین در ارض هم نورین نیرین، احمد و کاظم، قدس الله تربتهما. پس، از این معانی مبرهن شد که قبل از ظهور هریک از مرایای احدیه علامات آن ظهور در آسمان ظاهر و آسمان باطن که محلّ شمس علم و قمر حکمت و انجم معانی و بیان است ظاهر می شود و آن ظهور انسان کامل است قبل از هر ظهور برای تربیت و استعداد عباد از برای لقای آن شمس هوّیه و قمر احدیه. و
- ۷۲ قولہ: "وَيُنوحُ كُلُّ قَبَائِلِ الْأَرْضِ وَيَرُونَ ابْنَ الْإِنْسَانِ آتِيًا عَلَى سَحَابِ السَّمَاءِ مَعَ قُوَّةٍ وَمَجْدٍ كَبِيرٍ." تلویح این بیان این
- ۷۳ ۱- انجیل متی، فصل ۳، آیه ۲-۱
- ۷۴

است: یعنی در آن وقت نوحه می کنند عباد از جهت فقدان شمس جمال الهی و قمر علم و انجم حکمت لدنی و در آن اثنا مشاهده می شود که آن طلعت موعود و جمال معبود از آسمان نازل می شود در حالتی که برابر سوار است، یعنی آن جمال الهی از سماوات مشیت ربّانی در هیكل بشری ظهور می فرماید. و مقصود از سماء نیست مگر جهت علو و سموّ که آن محلّ ظهور آن مشارق قدسیّه و مطالع قدمیه است. و این کینونات قدیمه اگر چه به حسب ظاهر از بطن امّهات ظاهر می شوند و لیکن فی الحقیقه از سماوات امر نازلند و اگر چه بر ارض ساکن اند و لیکن بر رفرف معانی متکأند و در حینی که میان عباد مشی می نمایند در هواهای قرب طائرند. بی حرکت رَجَل در ارض روح مشی نمایند و بی پر به معارج احدیه پرواز فرمایند. در هر نفسی مشرق و مغرب ابداع را طیّ فرمایند و در هر آنی ملکوت غیب و شهاده را سیر نمایند. بر عرش "لا یَشْعَلُهُ شَأْنٌ عَنِ شَأْنٍ" واقف اند و بر کرسی "کُلُّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ" ساکن. از علو قدرت سلطان قدم و سموّ مشیت ملیک اعظم مبعوث می شوند. این است که می فرماید: از ۷۵ آسمان نازل می شود. و لفظ سماء در بیانات شمس معانی بر مراتب کثیره اطلاق می شود. مثلاً سماء امر و سماء مشیت و

سماء اراده و سماء عرفان و سماء ایقان و سماء تبیان و سماء ظهور و سماء بطون و امثال آن. و در هر مقام از لفظ سماء معنی اراده می فرماید که غیر از واقفین اسرار احدیه و شاربین کؤوس ازلیه احدی ادراک ننماید. مثلاً می فرماید: "وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ" ۱ و حال آنکه رزق از ارض انبات می نماید و همچنین: "الْأَسْمَاءُ تُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ،" با اینکه از لسان عباد اسماء ظاهر می شود. اگر قدری مرآت قلب را از غبار غرض پاک و لطیف فرمائی جمیع تلویحات کلمات کلمه جامعه ربوبیه را در هر ظهوری ادراک می نمائی و بر اسرار علم واقف می شوی. و لکن تا حجابات علمیه را که مصطلح بین عباد است به نار انقطاع نسوزانی به صبح نورانی علم حقیقی فائز نگردی. و علم به دو قسم منقسم است: علم الهی و علم شیطانی. آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات انفس ظلمانی باهر. معلّم آن حضرت باری و معلّم این وساوس نفسانی. بیان آن "اتَّقُوا اللَّهَ يُعَلِّمَكُمْ اللَّهُ" و بیان این "الْعِلْمُ حِجَابُ الْاَكْبَرِ". اثمار آن شجر، صبر و شوق و عرفان و محبت، و اثمار این شجر، کبر و غرور و نخوت. و از بیانات صاحبان بیان که در معنی علم فرموده اند هیچ رائحه این علوم ظلمانی که ظلمت آن همه بلاد را فرا گرفته

۱- سوره ذاریات، آیه ۲۲

استشمام نمی شود. این شجر جز بغی و فحشاء ثمری نیاورد و
جز غلّ و بغضاء حاصلی نبخشد. ثمرش سمّ قاتل است و
ظلّش نار مهلک. فنعم ما قال:

"تَمَسَّكَ بِأَذْيَالِ الْهَوَىٰ وَاخْلَعَ الْحَيَاءَ

وَخَلَّ سَبِيلَ النَّاسِكِينَ وَإِنْ جَلُّوا."

۷۷ پس باید صدر را از جمیع آنچه شنیده شده پاک نمود و قلب را

از همه تعلقات مقدّس فرمود تا محلّ ادراک الهامات غیبی

شود و خزینه اسرار علوم ربّانی گردد. این است که

می فرماید: "السَّالِكُ فِي النَّهْجِ الْبَيْضَاءِ وَالرُّكْنِ الْحَمْرَاءِ لَنْ

يَصِلَ إِلَى مَقَامٍ وَطَنِهِ إِلَّا بِالْكَفِّ الصَّفْرَعَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ."

این است شرط سالک. درست تفکّر و تعقل فرموده تا

۷۸ بی حجاب بر مقصود کتاب واقف شوی. باری، از مطلب دور

ماندیم اگر چه همه ذکر مطلب است و لیکن قسم به خدا آنچه

می خواهم اختصار نمایم و به اقلّ کفایت کنم می بینم زمام قلم از

دست رفته و با وجود این چقدر از لثالی بی شمار که ناسفته

در صدف قلب مانده و چه مقدار حوریات معانی که در

غرف های حکمت مستور گشته که احدی مسّ آنها ننموده،

"لَمْ يَطْمِئُنْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ." ۱ با همه این بیانات

گویا حرفی از مقصود ذکر نشد و رمزی از مطلوب مذکور

نیامد، تا کی محرمی یافت شود و احرام حرم دوست بندد و

به کعبه مقصود واصل گردد و بی گوش و لسان اسرار بیان
 بشنود و بیابد. پس، از این بیانات محکمه واضحه لائحه
 مقصود از سماء در آیه مُنزله معلوم شد و مفهوم گشت. و
 اینکه می فرماید: با ابر و غمام نازل می شود مقصود از ابر آن
 اموری است که مخالف نفس و هوای ناس است. چنانچه ذکر

۷۹

شد در آیه مذکوره: "أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى
 أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ." ۱ مثلاً

از قبیل تغییر احکام و تبدیل شرائع و ارتفاع قواعد و رسوم
 عادیّه و تقدّم مؤمنین از عوام بر معرضین از علماء. و همچنین
 ظهور آن جمال ازلی بر حدودات بشریّه از اکل و شرب و فقر
 و غنا و عزّت و ذلّت و نوم و یقظه و امثال آن، از آن چیزهائی
 که مردم را به شبهه می اندازد و منع می نماید. همه این

۸۰

حجبات به غمام تعبیر شده. و این است آن غمامی که
 سماوات علم و عرفان کلّ من فی الارض به آن می شکافد و
 شقّ می گردد چنانچه می فرماید: "يَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءُ

بِالْغَمَامِ." ۲ و همچنانکه غمام، ابصار ناس را منع می نماید از
 مشاهده شمس ظاهری، همین قسم هم این شئونات مذکوره
 مردم را منع می نماید از ادراک آن شمس حقیقی. چنانچه
 مذکور است در کتاب از لسان کفار: "وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ

۱- سوره بقره، آیه ۸۷ ۲- سوره فرقان، آیه ۲۵

يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا. ۱" مثل اینکه ملاحظه می شد از انبیاء فقر ظاهری و ابتلای ظاهری و همچنین ملزومات عنصری جسدی از قبیل جوع و امراض و حوادث امکانیه. چون این مراتب از آن هیاکل قدسیه ظاهر می شد مردم در صحراهای شک و ریب و بیابان های وهم و تحیر متحیر می ماندند که چگونه می شود نفسی از جانب خدا بیاید و اظهار غلبه نماید بر کل من علی الارض و علت خلق موجودات را به خود نسبت دهد چنانچه فرموده: "لَوْلَا كَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ." و مع ذلک به این قسم ها مبتلا به امور جزئیّه شود؟ چنانچه شنیده اند از ابتلای هر نبی و اصحاب او از فقر و امراض و ذلت، چنانچه سرهای اصحاب ایشان را در شهرها به هدیه می فرستادند و ایشان را منع می نمودند از آنچه به آن مأمور بودند و هر کدام در دست اعدای دین مبتلا بودند به قسمی که بر ایشان وارد

۸۱ می آوردند آنچه اراده می نمودند. و این معلوم است که تغییرات

و تبدیلات که در هر ظهور واقع می شود همان غمامی است تیره که حائل می شود بصر عرفان عباد را از معرفت آن شمس الهی که از مشرق هویه اشراق فرموده. زیرا که سال ها عباد بر تقلید آباء و اجداد باقی هستند و به آداب و طریقی که در

آن شریعت مقرر شده تربیت یافته‌اند، یک مرتبه بشنوند و یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدودات بشریه با ایشان یکسان است و مع ذلک جمیع آن حدودات شرعیّه که در قرن های متواتره به آن تربیت یافته‌اند و مخالف و منکر آن را کافر و فاسق و فاجر دانسته اند همه را از میان بردارد، البتّه این امور حجاب و غمام است از برای آنهایی که قلوبشان از سلسیل انقطاع نچشیده و از کوثر معرفت نیاشامیده. و به مجرد استماع این امور چنان محتجب از ادراک آن شمس می مانند که دیگری بی سؤال و جواب حکم بر کفرش می کنند و فتوی بر قتلش می دهند چنانچه دیده‌اند و شنیده‌اند از قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه شد. پس باید

۸۲ جهدی نمود تا به اعانت غیبی از این حجبات ظلمانی و غمام امتحانات ربّانی از مشاهده آن جمال نورانی ممنوع نشویم و او را به نفس او بشناسیم و اگر هم حجّت بخواهیم به یک حجّت و برهان اکتفا نمائیم تا به منبع فیض نامتناهی که جمیع فیوضات نزد او معدوم صرف است فائز گردیم نه آنکه هر روز

۸۳ به خیالی اعتراض نمائیم و به هوایی تمسّک جوئیم. سبحان الله، با وجود اینکه از قبل این امورات را به تلویحات عجیبه و اشارات غریبه خبر داده‌اند تا جمیع ناس اطلاع یابند و در آن

روز خود را از بحر البهور فیوضات محروم نسازند مع ذلک امر چنین واقع می شود که مشهود است. و این مضمونات در قرآن هم نازل شده چنانچه می فرماید: "هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ." ۱ و علمای ظاهر بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقل نموده اند گرفته اند و مضمون آن این است: آیا انتظار می کشند مگر اینکه بیاید آنها را خدا در سایه ای از ابر؟ و حال آنکه این مضمون در اکثر کتب سماوی مذکور است و در همه اماکن در ذکر علامات ظهور بعد ذکر فرموده اند چنانچه از قبل ذکر شد. و ۸۴ همچنین می فرماید: "يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ" ۲ که مضمون آن این است: روزی که می آید آسمان به دودی آشکار و فرو می گیرد مردم را و این است عذاب الیم. و همین امورات را که مغایر انفس خبیثه و مخالف هوای ناس است حضرت ربّ العزّه محکّ و میزان قرار داه و به آنها امتحان می فرماید عباد خود را و تمیز می دهد سعید را از شقیّی و مُعرض را از مقبل چنانچه مذکور شد. و اختلافات و نسخ و هدم رسومات عادیّه و انعدام اعلام محدوده را به دخان در آیه مذکوره تعبیر فرموده و کدام دخان است اعظم از این دخان که فرو گرفته همه ناس را و

۱- سوره بقره، آیه ۲۱۰ ۲- سوره دخان، آیه ۱۰-۱۱

عذابی است برای آنها که هرچه می خواهند رفع آن نمایند قادر نیستند؟ و به نار نفس در هر حین به عذابی جدید معذبند زیرا که هرچه می شنوند که این امر بدیع الهی و حکم منیع صمدانی در اطراف ارض ظاهر شده و هر روز در علو است ناری جدید در قلوبشان مشتعل می شود و آنچه ملاحظه می نمایند از قدرت و انقطاع و ثبوت این اصحاب که هر روز به عنایت الهی محکم تر و راسخ تر می شوند اضطراب تازه در نفوسشان ظاهر می گردد. در این ایام که بحمدالله سطوت الهی چنان غلبه فرموده که جرئت تکلم ندارند و آگریکی از اصحاب حق را که صد هزار جان به دل و جان رایگان در ره دوست ایثار می نماید ملاقات نمایند از خوف اظهار ایمان می کنند و چون خلوت می کنند به سب و لعن مشغول می شوند. چنانچه می فرماید: "وَإِذَا لُفُّوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بَعْضِكُمْ إِنْ أَلَّ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ".^۱ و عنقریب است که اعلام قدرت الهی را در همه بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمائی. باری، اکثر علماء چون این آیات را ادراک ننموده اند و از مقصود قیامت واقف نشده اند لهذا جمیع را به قیامت موهوم من حیث لا یَشْعُرُ تفسیر می نمایند.

خدای واحد شاهد است که اگر قدری بصیرت باشد از تلویح همین دو آیه جمیع مطالب که مقصود است ادراک می شود و به

صبح منیرایقان به عنایت رحمان واصل می گردند. کَذَلِکَ تَعْنُ عَلَیْکَ حَمَامَةُ الْبَقَاءِ عَلٰی اَفْنَانِ سِدْرَةِ الْبِهَاءِ لَعَلَّ تَكُوْنَنَّ فِی

۸۶ مَنَاهِجِ الْعِلْمِ وَالْحِکْمَةِ بِاِذْنِ اللّٰهِ سَالِکًا. و قوله : "یرسل

ملائکتہ " إلى آخر القول. مقصود از این ملائکه آن نفوسی

هستند که به قوه روحانیّه، صفات بشریّه را به نار محبت

الهی سوختند و به صفات عالین و کروییین متّصف گشتند.

چنانچه حضرت صادق در وصف کروییین می فرماید : قومی از

شیعیان ما هستند خلف عرش. و از ذکر خلف العرش اگر چه

معانی بسیار منظور بوده، هم بر حسب ظاهر و هم بر حسب

باطن، و لکن در یک مقام مدلّ است بر عدم وجود شیعه.

چنانچه در مقام دیگر می فرماید: مؤمن مثل کبریت احمر

است و بعد به مستمع می فرماید: آیا کبریت احمر دیده ای؟

ملتفت شوید به این تلویح که ابلاغ از تصریح است دلالت

می کند بر عدم وجود مؤمن. این قول آن حضرت. و حال

مشاهده کن چقدر از این خلق بی انصاف که رائج ایمان

نشنیده اند مع ذلک کسانی را که به قول ایشان ایمان محقق

۸۷ می شود نسبت به کفر می دهند. باری، چون این وجودات

قدسیّه از عوارض بشریّه پاک و مقدّس گشتند و متخلّق به

اخلاق روحانیین و متّصف به اوصاف مقدّسین شدند لهذا اسم ملائکه بر آن نفوس مقدّسه اطلاق گشته. باری، این است معنی این کلمات که هر فقره آن به آیات واضحه و دلیل های متقنه و براهین لائحه اظهار شد. و چون امم عیسی به این معانی نرسیدند و این علامات بر حسب ظاهر چنانچه خود و علمای ایشان ادراک نموده اند ظاهر نشد لهذا به مظاهر قدسیّه از آن یوم تا به حال اقبال ننمودند و از جمیع فیوضات قدسیّه محروم شدند و از بدایع کلمات صمدانیّه محجوب گشتند. این است شأن این عباد در یوم معاد. و این قدر ادراک ننمودند که اگر در هر عصری علائم ظهور مطابق آنچه در اخبار است در عالم ظاهر ظاهر شود دیگر که را یارای انکار و اعراض می ماند و چگونه میان سعید و شقیّ و مجرم و متقیّ تفصیل می شود؟ مثلاً انصاف دهید اگر این عبارات که در انجیل مسطور است بر حسب ظاهر ظاهر شود و ملائکه با عیسی بن مریم از سماء ظاهره با ابری نازل شوند دیگر که یارای تکذیب دارد و یا که لایق انکار و قابل استکبار باشد؟ بلکه فی الفور همه اهل ارض را اضطراب به قسمی احاطه می کند که قادر بر حرف و تکلم نیستند تا چه رسد به ردّ و قبول. و نظر به عدم ادراک این معانی بود که جمعی از علمای نصاری به آن حضرت معارضه نمودند که اگر تو آن نبیّ

موعودی چرا با تو نیستند آن ملائکه که در کتب ما مسطور است که باید با جمال موعود بیایند تا او را اعانت نمایند در امر او و منذر باشند برای عباد؟ چنانچه ربّ العزّه از لسان ایشان خبر داده: "لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا" که مضمون آن این است: چرا فرو فرستاده نشد با محمد ملکی پس باشد با او بیم دهنده و ترساننده مردمان را. این است ۸۹

که در همه اعهاد و اعصار این گونه اعتراضات و اختلافات در میان مردم بوده. و همیشه ایام مشغول به زخارف قول می شدند که فلان علامت ظاهر نشد و فلان برهان باهر نیامد. و این مرض ها عارض نمی شد مگر آنکه تمسک به علمای عصر می جستند در تصدیق و تکذیب این جواهر مجرّده و هیاکل الهیه. و ایشان هم، نظر به استغراق در شئونات نفسیه و اشتغال به امورات دنیّه فانیّه، این شמוש باقیه را مخالف علم و ادراک و معارض جهد و اجتهاد خود می دیدند و معانی کلمات الهیه و احادیث و اخبار حروفات احدیه را هم برسیل ظاهر به ادراک خود معنی و بیان می نمودند لهذا خود و جمیع ناس را از نیشان فضل و رحمت ایزدی مأیوس و مهجور نمودند با اینکه خود مدعن و مقرّند به حدیث مشهور که می فرماید: "حَدِيثُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ." " و در جای ۱- سوره فرقان، آیه ۷

دیگر می فرماید: "إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا
مَلِكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلَايْمَانِ." و
مسلم است نزد خود ایشان که هیچ یک از این ثلاثه در حق
ایشان صادق نیست. دو قسم اول که واضح است و اما

۹۰

ثالث، هرگز از امتحانات الهی سالم نماندند و در ظهور محک
الهی جز غش چیزی از ایشان به ظهور نرسید. سبحان الله،
با وجود اقرار به این حدیث، علمائی که در مسائل شرعیّه
هنوز در ظنّ و شکّ اند چگونه در غوامض مسائل اصول الهیه
و جواهر اسرار کلمات قدسیّه اظهار علم می نمایند و می گویند
فلان حدیث که از علائم ظهور قائم است هنوز ظاهر نشده با
اینکه راحه معانی احادیث را ابداً ادراک ننموده اند و غافل
از اینکه جمیع علامات ظاهر شد و صراط امر کشیده گشت و
المؤمنون كالبرق عليه يمرون وهم لظهور العلامة

يَنْتَظِرُونَ، قُلْ يَا مَلَأَ الْجَهَالِ فَانْتَظِرُوا كَمَا كَانَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ
لَمِنَ الْمُنتَظِرِينَ. و اگر از ایشان سؤال شود از شرائط ظهور انبیای
۹۱ بعد که در کتب قبل است، از جمله آنها علامات ظهور و

اشراق شمس محمدی است چنانچه مذکور شد و بر حسب
ظاهر هیچ یک ظاهر نشد، مع ذلک به چه دلیل و برهان نصاری
و امثال آنها را ردّ می نمائید و حکم بر کفر آنها نموده اید، چون
عاجز از جواب می شوند تمسک به این نمایند که این کتب

تحریف شده و من عندالله نبوده و نیست و حال آنکه خود عبارات آیه شهادت می دهد بر اینکه من عندالله است. و مضمون همین آیه در قرآن هم موجود است، لو اتمتعرفون. برآستی می گویم مقصود از تحریف را در این مدّت ادراک نموده اند. بلی، در آیات مُنزله و کلمات مرایای احمدیّه ذکر ۹۲ تحریف عالین و تبدیل مستکبرین هست، و لکن در مواضع مخصوصه ذکر شده. و از آن جمله حکایت ابن صوریا است در وقتی که اهل خیبر در حکم قصاص زنای محصن و محصنه از نقطه فرقان سؤال نمودند و آن حضرت فرمود حکم خدا رجم است، و ایشان انکار نمودند که در تورات چنین حکمی نیست. حضرت فرمود از علمای خود که را مسلّم و کلام او را مصدّقید؟ ابن صوریا را قبول نمودند و حضرت او را احضار نمود و فرمود: "أَقْسِمُكَ بِاللَّهِ الَّذِي فَتَقَّ لَكُمْ الْبَحْرَ وَأَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْمَنِّ وَظَلَّلَ لَكُمْ الْعَمَامَ وَنَجَّكُمْ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ وَفَضَّلَكُمْ عَلَى النَّاسِ بِأَنْ تَذَكَّرْنَا مَا حَكَّمَ بِهِ مُوسَى فِي قِصَاصِ الزَّانِي الْمُحْصَنِ وَالزَّانِيَةِ الْمُحْصَنَةِ." که مضمون آن این است که آن حضرت ابن صوریا را به این قَسَم های مؤکّد قَسَم دادند که در تورات حکم قصاص در زناى محصن چه نازل شده؟ عرض نمود: یا محمّد، رجم است. آن حضرت فرمود پس چرا این حکم میان یهود منسوخ شده و مجری نیست؟ عرض

نمود: چون بخت النّصر بیت المقدّس را بسوخت و جمیع یهود را بقتل رساند، دیگر یهودی در ارض باقی نماند الا معدودی قلیل. و علمای آن عصر نظر به قلت یهود و کثرت عمالقه به مشاوره جمع شدند که اگر موافق حکم تورات عمل شود آنچه از دست بخت النّصر نجات یافتند به حکم کتاب مقتول می شوند و به این مصالح حکم قتل را از میان بالمرّه برداشتند. باری، در این بین جبرئیل بر قلب منیرش نازل شد و این آیه را عرض نمود: "يَحْرُفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ." ۱ این ۹۳ یک موضع بود که ذکر شد. و در این مقام مقصود از تحریف نه چنان است که این همج رعاع فهم نموده‌اند چنانچه بعضی می گویند که علمای یهود و نصاری آیاتی را که در وصف طلعت محمدیه بود از کتاب محو نمودند و مخالف آن را ثبت کردند. این قول نهایت بی معنی و بی اصل است. آیا می شود کسی که معتقد به کتابی گشته و من عندالله دانسته آن را محو نماید؟ و از این گذشته، تورات در همه روی ارض بود، منحصر به مکه و مدینه نبود که بتوانند تغییر دهند و یا تبدیل نمایند. بلکه مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع علمای فرقان به آن مشغولند، و آن تفسیر و معنی نمودن کتاب است بر هوی و میل خود. و چون یهود در زمان آن

۱- سوره مائده، آیه ۱۳

حضرت آیات تورات را که مدلل بر ظهور حضرت بود به
 هوای خود تفسیر نمودند و به بیان آن حضرت راضی نشدند
 لهذا حکم تحریف درباره آنها صدور یافت. چنانچه الیوم
 مشهود است که چگونه تحریف نمودند امت فرقان آیات کتاب
 را در علامات ظهور، به میل و هوای خود تفسیر می نمایند

۹۴ چنانچه مشهود است. و در مقام دیگر می فرماید: "وَقَدْ كَانَ

فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَ
 هُمْ يَعْلَمُونَ." ۱ و این آیه هم مدلل است بر تحریف معانی کلام
 الهی نه بر محو کلمات ظاهریه چنانچه از آیه مستفاد

می شود. و عقول مستقیمه هم ادراک می نماید. و در موضع

۹۵ دیگر می فرماید: "قَوْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ

ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا." ۲ الی آخر الآیه.

و این آیه در شأن علمای یهود و بزرگان ایشان نازل شد که

آن علماء به واسطه استرضای خاطر اغنیاء و استجلاب

زخارف دنیا و اظهار غلّ و کفر، الواحی چند بر ردّ حضرت

نوشتند و به دلائلی چند مستدلّ شدند که ذکر آنها جائز نه،

و نسبت دادند ادله های خود را که از اسفار تورات مستفاد

گشته. چنانچه الیوم مشاهده می شود که چه مقدار ردّ بر این ۹۶

امر بدیع، علمای جاهل عصر نوشته اند و گمان نموده اند که این

۱- سوره بقره، آیه ۷۵ ۲- سوره بقره، آیه ۷۹

مفتریات مطابق آیات کتاب و موافق کلمات اولی الالباب
 ۹۷ است. باری، مقصود از این اذکار این بود که اگر بگویند این
 علائم مذکوره که از انجیل ذکر شد تحریف یافته و ردّ نمایند و
 متمسک به آیات و اخبار شوند مطلع باشید که کذب محض و
 افترای صرف است. بلی، ذکر تحریف به این معنی که ذکر شد
 در اماکن مشخصه هست چنانچه بعضی از آن را ذکر نمودیم تا
 معلوم و مبرهن شود بر هر ذی بصری که احاطه علوم ظاهره
 هم نزد بعضی از امّیین الهی هست، دیگر معارضین به این خیال
 نیفتند و معارضه نمایند که فلان آیه دلیل بر تحریف است و
 این اصحاب از عدم اطلاع ذکر این مراتب و مطالب را
 نموده اند. و دیگر آنکه اکثر آیات که مشعر بر تحریف است
 درباره یهود نازل شده، لو أنتم فی جزائر علم الفرقان تحبرون.
 ۹۸ اگر چه از بعضی حمقای ارض شنیده شد که انجیل سماوی در
 دست نصاری نیست و به آسمان رفته، دیگر غافل از اینکه از
 همین قول نسبت کمال ظلم و جبر برای حضرت باری جلّ و
 عزّ ثابت می شود. زیرا بعد از آنکه شمس جمال عیسی از
 میان قوم غائب شد و به فلک چهارم ارتقاء فرمود و کتاب حقّ
 جلّ ذکره که اعظم برهان اوست میان خلق او، آن هم غائب
 شود دیگر آن خلق از زمان عیسی تا زمان اشراق شمس
 محمّدی به چه متمسک اند و به کدام امر مأمور؟ و دیگر

چگونه مورد انتقام منتقم حقیقی می شوند و محلّ نزول عذاب و سیاط سلطان معنوی می گردند؟ از همه گذشته انقطاع فیض فیاض و انسداد باب رحمت سلطان ایجاد لازم می آید. فَتَعُوذُ بِاللَّهِ عَمَّا يَظُنُّ الْعِبَادُ فِي حَقِّهِ، فَتَعَالَى عَمَّا هُمْ يَعْرِفُونَ.

۹۹ ای عزیز، در این صبح ازلی که انوار "اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ" ۱ عالم را احاطه نموده و سرادق عصمت و حفظ "وَيَأْبَى اللَّهُ

إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ" ۲ مرتفع گشته و ید قدرت "وَبِيدِهِ

مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ" ۳ مبسوط و قائم شده کمر همت را محکم

باید بست که شاید به عنایت و مکرمت الهی در مدینه

قدسیّه "إِنَّا لِلَّهِ" وارد شویم تا به مواقع عزّ "الیه راجعون"

مقرّیاییم. انشاءالله باید چشم دل را از اشارات آب و گل پاک

نمود تا ادراک مراتب مالانهایه عرفان نمائید و حقّ را اظهر از

آن بینید که در اثبات وجودش به دلیلی محتاج شوید و یا به

۱۰۰ حجتی تمسّک جوئید. ای سائل محبّ، اگر در هوای روح

روحانی طائری حقّ را ظاهر فوق کلّ شیء بینی به قسمی که

جز او را نیابی. "كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ." و این

مقام مقدّس از آن است که به دلیلی مدلل شود و یا آنکه به

برهانی باهر آید. و اگر در فضای قدس حقیقت سائری کلّ

اشیاء به معروفیّت او معروف اند و او بنفسه معروف بوده و

۱- سوره نور، آیه ۳۵ ۲- سوره توبه، آیه ۳۲

۳- سوره مؤمنون، آیه ۸۸

خواهد بود. و اگر در ارض دلیل ساکنی کفایت کن به آنچه خود فرموده: "أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ." ۱ این است حجّتی که خود قرار فرموده و اعظم از این حجّت نبوده و نیست: "دَلِيلُهُ آيَاتُهُ وَوُجُودُهُ إِثْبَاتُهُ." در این وقت از اهل ۱۰۱ بیان و عرفاء و حکماء و علماء و شهدای آن استدعا می نمایم که وصایای الهی را که در کتاب فرموده فراموش ننمایند و همیشه ناظر به اصل امر باشند که مبدا حین ظهور آن جوهر الجواهر و حقیقه الحقائق و نور الانوار متمسک به بعضی عبارات کتاب شوند و بر او وارد بیاورند آنچه را که در کور فرقان وارد آمد. چه که آن سلطان هوّیه قادر است بر اینکه جمیع بیان و خلق آن را به حرفی از بدایع کلمات خود قبض روح فرماید و یا به حرفی جمیع را حیات بدیعه قدمیه بخشد و از قبور نفس و هوی محشور و مبعوث نماید. ملتفت و مراقب بوده که جمیع منتهی به ایمان به او و ادراک ایّام و لقای او می شود. "لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ." ۲ اسمعوا یا أهل البیان ما وصیناکم بالحقّ لعلّ تسکُننّ فی ظلّ کان فی ایّام الله ممدوداً.

۱- سوره عنکبوت، آیه ۵۱ ۲- سوره بقره، آیه ۱۷۷

۱۰۲ الباب المذكورُ في بيان أن شمس الحقيقة ومظهر نفس
 الله ليكونن سلطاناً على من في السموات والأرض وإن
 لن يطيعه أحد من أهل الأرض وغنياً عن كل من في الملوك
 وإن لم يكن عنده دينار. كذلك نُظهر لك من اسرار
 الأمر ونلقى عليك من جواهر الحكمة لتطيرن بجناحي
 الإنقطاع في الهواء الذي كان عن الأبصار مستوراً.

۱۰۳ لطائف و جواهر این باب آنکه بر صاحبان نفوس زکیه و
 مرایای قدسیه مبرهن و واضح شود که شمس حقیقت و
 مرایای احدیت در هر عصر و زمان که از خیام غیب هویّه به
 عالم شهاده ظهور می فرمایند برای تربیت ممکنات و ابلاغ
 فیض بر همه موجودات، با سلطنتی قاهر و سطوتی غالب
 ظاهر می شوند. چه که این جواهر مخزونه و کنوز غیبیه

- ۱۰۴ مکنونه محلّ ظهور یفعلُ اللهُ ما یشاءُ و یحکمُ ما یرید اند. و بر اولی العلم و افئده منیره واضح است که غیب هوّیه و ذات احدیّه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالی است از وصف هر و اصفی و ادراک هر مُدرکی. لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لایزال به کینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود. " لا تُدرکهُ الأَبصارُ و هُوَ یُدْرِکُ الأَبصارَ و هُوَ اللّطیفُ الخبیرُ " ۱ چه میان او و ممکنات، نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بُعد و جهت و اشاره به هیچ وجه ممکن نه زیرا که جمیع من فی السّموات و الارض به کلمه امر او موجود شدند و به اراده او که نفس مشیّت است از عدم و نیستی بحت بات به عرصه شهود و هستی قدم گذاشتند. سبحان الله، بلکه
- ۱۰۵ میانه ممکنات و کلمه او هم نسبت و ربطی نبوده و نخواهد بود. " و یحدّرکم اللهُ نَفْسَهُ " ۲ بر این مطلب برهانی است واضح " و کانَ اللهُ و لم یکن مَعَهُ من شَیْءٍ " دلیلی است لائح. چنانچه جمیع انبیاء و اوصیاء و علماء و عرفاء و حکماء بر عدم بلوغ معرفت آن جوهر الجواهر و بر عجز از عرفان و وصول آن حقیقه الحقائق مقرّ و مدعن اند. و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا به اقتضای رحمت
- ۱۰۶ ۱- سوره انعام، آیه ۱۰۳ ۲- سوره آل عمران، آیه ۲۸

واسعه "سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ" و "وَسِعَتْ رَحْمَتِي كُلَّ شَيْءٍ" جواهر قدس نورانی را از عوالم روحانی به هیاکل عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیّه و ساذج قدمیه. و این مرایای قدسیّه و مطالع هوپّه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت می نمایند، مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او. و ایشانند مخازن علوم ربّانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر فیض نا متناهی و مطالع شمس لایزالی چنانچه می فرماید: "لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ إِلَّا بَانَهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ." و این است مقام "أَنَا هُوَ وَ هُوَ أَنَا" که در ۱۰۷ حدیث مذکور است. و احادیث و اخبار مدله برای این مطلب

بسیار است و این بنده نظر به اختصار متعرّض ذکر آنها نشدم. بلکه آنچه در آسمان ها و زمین است محالّ بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ شیء به خلعت هستی مفتخر نیاید و به وجود مشرف نشود. چه آفتاب های معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته. خاصّه انسان که از بین موجودات به این خلع تخصیص یافته و به این

شرافت ممتاز گشته. چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی به نحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کلّ این اسماء و صفات راجع به اوست. این است که فرموده:

"الْإِنْسَانُ سِرِّي وَأَنَا سِرُّهُ." و آیات متواتره که مدلّ و مشعر بر این مطلب رقیق لطیف است در جمیع کتب سماویّه و صحف الهیّه مسطور و مذکور است. چنانچه می فرماید:

"سُنْرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ." ۱ و در مقام دیگر می فرماید: "وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ." و در مقام دیگر می فرماید: "لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ." ۳ چنانچه سلطان بقا، روح من فی سراق العماء فداه می فرماید: "مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ." قسم به خدا ای ۱۰۸ مخدوم من، اگر قدری در این عبارات تفکر فرمائی ابواب حکمت الهیّه و مصاریع علم نامتناهی را بوجه خود گشوده یابی. باری، از این بیانات معلوم شد که جمیع اشیاء حاکی از ۱۰۹ اسماء و صفات الهیّه هستند. هر کدام به قدر استعداد خود مدلّ و مشعرند بر معرفت الهیّه به قسمی که احاطه کرده است ظهورات صفاتیّه و اسمائیّه همه غیب و شهود را. این است که می فرماید: "أَيُّكُونُ لغيرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُّ لَكَ عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ." و باز سلطان

۱- سوره فصلت، آیه ۵۳ ۲- سوره ذاریات، آیه ۲۱

- ۳- سوره حشر، آیه ۱۹

بقا می فرماید: "مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَقَدْ رَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ أَوْ قَبْلَهُ أَوْ بَعْدَهُ. وَدَرُورَايْتُ كُمْبِل "نورُ أَشْرَقَ مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِ فَيَلُوحُ عَلَى هَيَاكِلِ التَّوْحِيدِ آثَارُهُ." و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است اشدُّ دَلَالَةً وَأَعْظَمُ حِكَايَةً است از سائر معلومات و اکمل انسان و افضل و الطف او مظاهر شمس حقیقتند. بلکه ما سوای ایشان موجودند به اراده ایشان و متحرکنند به افاضه ایشان. "كُلُّ لَآكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْأَفْلَآكَ." بلکه کلِّ در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود بحت اند. بلکه منزّه است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدّس است وصف ایشان از وصف ما سوی. و این هیاکل قدسیّه مرایای اوّلیّه ازلیّه هستند که حکایت نموده اند از غیب الغیوب و از کلّ اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزّت و جود و کرم. و جمیع ۱۱۰ این صفات از ظهور این جواهر احدیّه ظاهر و هویدا است. و این صفات مختصّ به بعضی، دون بعضی نبوده و نیست. بلکه جمیع انبیای مقرّبین و اصفیای مقدّسین به این صفات موصوف و به این اسماء موسوم اند. نهایت بعضی در بعضی مراتب اشدُّ ظُهوراً وَأَعْظَمُ نوراً ظاهر می شوند. چنانچه می فرماید: "تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ." ۱ پس معلوم و محقّق

شد که محلّ ظهور و بروز جمیع این صفات عالیّه و اسمای غیر متناهیّه انبیاء و اولیای او هستند، خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل نوریّه بر حسب ظاهر، ظاهر شود و خواه نشود. نه این است که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجردّه ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محالّ صفات الهیّه و معادن اسماء ربویّه شود. لهذا بر همه این وجودات منیره و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است اگر چه بر حسب ظاهر به سلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند. و این فقره بر هر ذی بصری ثابت و

۱۱۱

محقق است، دیگر احتیاج برهان نیست. بلی، این عباد چون از عیون صافیّه منیره علوم الهیّه تفاسیر کلمات قدسیّه را اخذ نموده اند لهذا تشنه و افسرده در وادی ظنون و غفلت سائرند و از بحر عذب فرات مُعرض شده در حول ملح اُجاج طائف اند. چنانچه در وصف ایشان و رقاء هویّه بیان فرموده:

"وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ
الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا

عَنْهَا غَافِلِينَ." ۱ که ترجمه آن این است: اگر ببینند راه صلاح و رستگاری را، آن را اخذ نمی نمایند و به آن اقبال نمی کنند و اما اگر راه باطل و طغیان و ضلالت را مشاهده کنند آن را برای

خود راه وصول به حقّ قرار دهند. و این اقبال به باطل و اعراض از حقّ ظاهر نشد، یعنی به این ضلالت و گمراهی مبتلا نشدند، مگر به جزای آنکه تکذیب کردند آیات ما را و ۱۱۲ بودند از نزول آیات ما و ظهورات آن غفلت کنندگان. چنانچه مشاهده شد در این ظهور بدیع منیع که کرورها آیات الهیه از سماء قدرت و رحمت نازل شد با وجود این جمیع خلق اعراض نموده و تمسک بسته اند به اقوال عبادی که یک حرف از آن را ادراک نمی نمایند. از این جهت است که در امثال این مسائل واضحه شبهه نموده و خود را از رضوان علم احدیه و ۱۱۳ ریاض حکمت صمدیه محروم نموده اند. باری، راجع به مطلب می شویم که سؤال از آن شده بود که سلطنت قائم با آنکه در احادیث مأثوره از انجم مضمیئه وارد شده با وجود این اثری از سلطنت ظاهر نشد بلکه خلاف آن تحقّق یافت. چنانچه اصحاب و اولیای او در دست ناس مبتلا و محصور بوده و هستند و در نهایت ذلّت و عجز در ملک ظاهرند. بلی، سلطنتی که در کتب در حقّ قائم مذکور است حقّ و لا ریبّ فیه ولیکن آن نه آن سلطنت و حکومتی است که هر نفسی ادراک نماید. و دیگر آنکه جمیع انبیای قبل که بشارت داده اند مردم را به ظهور بعد، همه آن مظاهر قبل ذکر سلطنت ظهور بعد را نموده چنانچه در کتب قبل مسطور است و آن تخصیص

به قائم ندارد و در حقّ جمیع آن مظاهر قبل و بعد حکم سلطنت و جمیع صفات و اسماء ثابت و محقق است زیرا که مظاهر صفات غیبیه و مطالع اسرار الهیه اند چنانچه مذکور شد. و دیگر آنکه مقصود از سلطنت، احاطه و قدرت آن حضرت است بر همه ممکنات و خواه در عالم ظاهر به استیلائی ظاهری ظاهر شود یا نشود. و این بسته به اراده و مشیت خود آن حضرت است. ولیکن بر آن جناب معلوم بوده که سلطنت و غنا و حیات و موت و حشر و نشر که در کتب قبل مذکور است مقصود این نیست که الیوم این مردم احصاء و ادراک می نمایند. بلکه مراد از سلطنت سلطنتی است که در ایام ظهور هر یک از شمس حقیقت بنفسه لفسه ظاهر می شود و آن احاطه باطنیه است که به آن احاطه می نماید کلّ من فی السموات و الارض را، و بعد به استعداد کون و زمان و خلق در عالم ظاهر به ظهور می آید چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر و هوید است. و در اول، امر آن حضرت آن بود که شنیدید. چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و ساذج طینت وارد آوردند. چه مقدار خاشاک ها و خارها که بر محلّ عبور آن حضرت ریختند. و این معلوم است که آن اشخاص به ظنون خبیثه شیطانیه خود اذیت به

آن هیکل ازلی را سبب رستگاری خود می دانستند زیرا که جمیع علمای عصر به مثل عبدالله اُبیّ و ابو عامر راهب و کعب بن اشرف و نصر بن حارث، جمیع آن حضرت را تکذیب نمودند و نسبت به جنون و افترا دادند و نسبت هائی که نُعودُ

بِاللَّهِ مِنْ أَنْ يَجْرِيَ بِهِ الْمِدَادُ أَوْ يَتَحَرَّكَ عَلَيْهِ الْقَلَمُ أَوْ يَحْمِلَهُ
الْأَلْوَاحُ. بلی، این نسبت ها بود که سبب ایدای مردم نسبت
به آن حضرت شد. و این معلوم و واضح است که علمای وقت
اگر کسی را ردّ و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر
۱۱۵ آن نفس می آید چنانچه بر سر این بنده آمد و دیده شد. این

است که آن حضرت فرمود: "مَا أَوْذِي نَبِيٍّ بِمِثْلِ مَا
أَوْذِيْتُ." و در فرقان نسبت ها که دادند و اذیت ها که به آن
حضرت نمودند همه مذکور است. فَارْجِعُوا إِلَيْهِ لَعَلَّكُمْ بِمَوَاقِعِ
الْأَمْرِ تَطَّلِعُونَ. حتی قسمی بر آن حضرت سخت شد که احدی
با آن حضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمی نمود و هر نفسی
که خدمت آن حضرت می رسید کمال اذیت را به او وارد

۱۱۶ می نمودند. در این موقع یک آیه ذکر می نمایم که اگر چشم
بصیرت باز کنی تا زنده هستی بر مظلومی آن حضرت نوحه و
ندبه نمائی. و آن آیه در وقتی نازل شد که آن حضرت از شدت
بلایا و اعراض ناس، به غایت افسرده و دل‌تنگ بود، جبرئیل
از سدره المنتهای قرب نازل شد و این آیه تلاوت نمود: "وَإِنْ

كَانَ كَبْرًا عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَن تَبْتَغِي نَفَقًا فِي
الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ. " ۱ که ترجمه آن این است که اگر بزرگ

است بر تو اعراض معرضین و سخت است بر تو ادبار منافقین
و ایدای ایشان، پس اگر مستطیعی و می توانی، طلب کن نقبی

در زیر ارض یا نردبانی به سوی آسمان، که تلویح بیان این
است که چاره نیست و دست از تو بر نمی دارند مگر آنکه در

۱۱۷

زیر زمین پنهان شوی و یا به آسمان فرار نمائی. و حال امروز

مشاهده نما که چقدر از سلاطین به اسم آن حضرت تعظیم

می نمایند و چقدر از بلاد و اهل آن که در ظلّ او ساکن اند و

به نسبت به آن حضرت افتخار دارند، چنانچه بر منابر و

گلدسته ها این اسم مبارک را به کمال تعظیم و تکریم ذکر

می نمایند. و سلاطینی هم که در ظلّ آن حضرت داخل نشده اند

و قمیص کفر را تجدید ننموده اند ایشان هم به بزرگی و

عظمت آن شمس عنایت مقرر و معترف اند. این است سلطنت

ظاهره که مشاهده می کنی. و این لابد است از برای جمیع

انبیاء که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان به موطن

حقیقی ظاهر و ثابت می شود چنانچه الیوم ملاحظه می گردد.

و لیکن آن سلطنت که مقصود است لم یزل و لایزال طائف

حول ایشان است و همیشه با ایشان است و آنی انفکاک

نیابد و آن سلطنت باطنیه است که احاطه نموده کلّ من فی
 ۱۱۸ السّموات و الارض را. و از جمله سلطنت آن است که از آن
 شمس احدیه ظاهر شد. آیا نشیندی که به یک آیه چگونه
 میانه نور و ظلمت و سعید و شقیّ و مؤمن و کافر فصل
 فرمود؟ و جمیع اشارات و دلالات قیامت که شنیدی از حشر و
 نشر و حساب و کتاب و غیره کلّ به تنزیل همان یک آیه
 هویدا شد و به عرصه شهود آمد. و همچنین آن آیه مُنزله،
 رحمت بود برای ابرار، یعنی انفسی که در حین استماع
 گفتند: "رَبَّنَا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا" و نقت شد برای فُجّار، یعنی
 آنهایی که بعد از استماع گفتند: "سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا." و
 سیف الله بود برای فصل مؤمن از کافر و پدر از پسر. چنانچه
 دیده اید آنهایی که اقرار نمودند با آنهایی که انکار نمودند در
 صدد جان و مال هم برآمدند. چه پدرها که از پسرها اعراض
 نمودند و چه عاشق ها که از معشوق ها احتراز جستند. و چنان
 حادث و برنده بود این سیف بدیع که همه نسبت ها را از هم
 قطع نمود. و از یک جهت ملاحظه فرمائید چگونه وصل نمود.
 مثل آنکه ملاحظه شد که جمعی از ناس که سال ها شیطان
 نفس تخم کینه و عدوان ما بین ایشان کاشته بود به سبب ایمان
 به این امر بدیع منیع چنان متحد و موافق شدند که گویا از
 یک صلب ظاهر شده اند. کَذَلِكَ يُؤَلِّفُ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِ الَّذِينَ هُمْ

انْفَطُوعُوا إِلَيْهِ وَآمَنُوا بِآيَاتِهِ وَكَانُوا مِنْ كَثْرِ الْفَضْلِ بِأَيْدِي الْعَزْمِ مِنَ الشَّارِبِينَ. و دیگر آنکه چقدر از مردم مختلف العقائد و مختلف المذهب و مختلف المزاج که از این نسیم رضوان الهی و بهارستان قدس معنوی قمیص جدید توحید پوشیدند و از

۱۱۹

کأس تفرید نوشیدند. این است معنی حدیث مشهور که فرموده گرگ و میش از یک محلّ می خورند و می آشامند. و حال نظر به عدم معرفت این جهال فرمائید، به مثل امم سابقه هنوز منتظرند که کی این حیوانات بر یک خوان مجتمع می شوند. این است رتبه ناس. گویا هرگز از جام انصاف نوشیده اند و هرگز در سیل عدل قدم نگذاشته اند. از همه گذشته این امر و قوعش چه حسنی در عالم احداث می نماید؟

فَنِعْمَ مَا نُزِّلَ فِي شَأْنِهِمْ : "لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا." ۱ و دیگر آنکه ملاحظه فرمائید به تنزیل ۱۲۰ همین یک آیه منزله از سماء مشیت چگونه حساب خلاق کشیده شد که هرکس اقرار نمود و اقبال جست حسنت او بر سیئات زیادتی نمود و جمیع خطایای او مغفوشد و مغفور آمد. كَذَلِكَ يُصَدِّقُ فِي شَأْنِهِ بِأَنَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ، وَكَذَلِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ لَوْ أَنَّكُمْ فِي آفَاقِ الْعِلْمِ وَانْقُسِ الْحِكْمَةِ تَتَفَرَّسُونَ. و همچنین هرکس از جام حبّ نصیب

برداشت از بحر فیوضات سرمدیه و غمام رحمت ابدیه،
 حیات باقیه ابدیه ایمانیه یافت و هر نفسی که قبول نمود به
 موت دائمی مبتلا شد. و مقصود از موت و حیات که در کتب
 مذکور است موت و حیات ایمانی است. و از عدم ادراک این
 معنی است که عامه ناس در هر ظهور اعتراض نمودند و به
 شمس هدایت مهتدی نشدند و جمال ازلی را مقتدی نگشتند.
 چنانچه وقتی که سراج محمدی در مشکات احمدیه مشتعل
 شد بر مردم حکم بعث و حشر و حیات و موت فرمود. این
 بود که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب استهزاء مفتوح
 گشت. چنانچه از زبان مشرکین، روح الامین خبر داده: "و
 لَنْ نُقِلَّ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ
 كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ." ۱ مضمون آن این است که اگر
 بگوئی به این مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن، هر آینه
 می گویند آنهایی که کافر شده اند به خدا و آیات او، نیست
 این مگر سحری ظاهر و آشکار و هویدا. و در جای دیگر
 می فرماید: "وَإِنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا
 أَئِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ؟" ۲ که ترجمه آن این است که می فرماید: اگر
 عجب می داری پس عجب است قول کافران و معرضان که
 می گویند: آیا ما تراب بودیم؟ و از روی استهزاء می گفتند که
 ۱- سوره هود، آیه ۷ ۲- سوره رعد، آیه ۵

آیا مائیم مبعوث شدگان؟ این است که در مقام دیگر قهراً لهم می فرماید: "أَفَعَيَّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ." ۱ مضمون آن این است که آیا ما عاجز و مانده شدیم از خلق اول؟ بلکه این مشرکین در شک و شبهه هستند از خلق جدید. و علمای تفسیر و اهل ظاهر چون معانی کلمات الهیه را ادراک نمودند و از مقصود اصلی محتجب ماندند لهذا به قاعده نحو استدلال نمودند "اذا" که بر سر ماضی در آید معنی مستقبل افاده می شود. و بعد در کلماتی که کلمه "اذا" نازل نگشته متحیر ماندند مثل اینکه می فرماید: "و نُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ." ۲ که معنی ظاهر آن این است: دمیده شد در صور و آن است یوم وعید که به نظرها بسیار بعید بود و آمد هر نفسی برای حساب و با اوست راننده و گواه. و در مثل این مواقع یا کلمه "اذا" را مقدر گرفتند و یا مستدل شدند بر اینکه چون قیامت محقق الوقوع است لهذا به فعل ماضی ادا شد که گویا گذشته است. ملاحظه فرمائید چقدر بی ادراک و تمیزند. نفخه محمدیه را که به این صریحی می فرماید ادراک نمی کنند و از افاضه این نقره الهی خود را محروم می نمایند و منتظر صور اسرافیل که یکی از عباد اوست می شوند با اینکه تحقق

۱- سوره ق، آیه ۱۵ ۲- سوره ق، آیه ۲۰- ۱۲

وجود اسرافیل و امثال او به بیان خود آن حضرت شده. قُل
 اَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ فَيَسَّ مَا اسْتَبَدَلْتُمْ بِغَيْرِ
 ۱۲۳ حَقِّ وَ كُنْتُمْ قَوْمٌ سُوءِ اٰخِسِرِينَ. بلکه مقصود از صور، صور محمدی

است که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت، قیام آن حضرت
 بود بر امر الهی. و غافلین که در قبور اجساد مرده بودند همه
 را به خلعت جدیده ایمانیّه مخلّع فرمود و به حیات تازه بدیعه
 زنده نمود. این است وقتی که آن جمال احدیّه اراده فرمود که
 رمزی از اسرار بعث و حشر و جنّت و نار و قیامت اظهار
 فرماید جبرئیل وحی این آیه آورد: "فَسَيُغْنِيَنَّوْنَ اِلَيْكَ
 رُؤُوسَهُمْ وَيَقُولُوْنَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى اَنْ يَكُوْنَ قَرِيْبًا." ۱

یعنی زود است این گمراهان وادی ضلالت سرهای خود را از روی
 استهزا حرکت می دهند و می گویند چه زمان خواهد این امور
 ظاهر شد؟ تو در جواب بگو که شاید اینکه نزدیک باشد.

تلویح همین یک آیه مردم را کافی است اگر به نظر دقیق
 ۱۲۴ ملاحظه نمایند. سبحان الله، چقدر آن قوم از سبیل حق دور

بودند. با اینکه قیامت به قیام آن حضرت قائم بود و علامات
 و انوار او همه ارض را احاطه نموده بود مع ذلک سخریّه
 می نمودند و معتکف بودند به تماثیلی که علمای عصر به
 افکار عاطل باطل جسته اند و از شمس عنایت ربّانیّه و

امطار رحمت سبحانیّه غافل گشته اند. بلی، جُعَل از روایح
 قدس ازل محروم است و خفاش از تجلّی آفتاب جهانتاب در
 گریز. و این مطلب در همه اعصار در حین ظهور مظاهر حقّ
 بوده. چنانچه عیسی می فرماید: "لا بدّ لکمّ بِان تُولّدوا مرّةً
 أُخری". ۱ و در مقام دیگر می فرماید: "مَنْ لَمْ یُولد مِنَ الْمَاءِ وَ
 الرُّوحِ لَا یَقْدِرُ أَنْ یَدْخُلَ مَلْکُوتَ اللَّهِ. الْمَوْلُودُ مِنَ الْجَسَدِ
 جَسَدٌ هُوَ وَ الْمَوْلُودُ مِنَ الرُّوحِ هُوَ رُوحٌ". ۲ که ترجمه آن این
 است: نفسی که زنده نشده است از ماء معرفت الهی و روح
 قدسی عیسوی، قابل ورود و دخول در ملکوت ربّانی نیست
 زیرا هرچه از جسد ظاهر شد و تولّد یافت پس اوست جسد،
 و متولّد شده از روح که نفس عیسوی باشد پس اوست روح.
 خلاصه معنی آنکه هر عبادی که از روح و نفخه مظاهر
 قدسیّه در هر ظهور متولّد و زنده شدند بر آنها حکم حیات و
 بعث و ورود در جنّت محبّت الهیّه می شود و من دون آن حکم
 غیر آن که موت و غفلت و ورود در نار کفر و غضب الهی
 است می شود. و در جمیع کتب و الواح و صحائف، مردمی که
 از جام های لطیف معارف نجشیده اند و به فیض روح القدس
 وقت قلوب ایشان فائز نشده، بر آنها حکم موت و نار و عدم
 بصر و قلب و سمع شده. چنانچه از قبل ذکر شده: "لَهُمْ
 ۱ و ۲- انجیل یوحنا، فصل ۳، آیه ۵-۷

۱۲۶ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا. " ۱ و در مقام دیگر در انجیل مسطور

است که روزی یکی از اصحاب عیسی والدش وفات نمود و او خدمت حضرت معروض داشت و اجازه خواست که برود و او را دفن و کفن نموده راجع شود. آن جوهر انقطاع فرمود:

"دَعِ الْمَوْتَى لِيَدْفِنُوهُ الْمَوْتَى." ۲ یعنی واگذار مرده ها را تا دفن کنند مرده ها. و همچنین دو نفر از اهل کوفه خدمت

حضرت امیر آمدند. یکی را بیتی بود که اراده بیع آن داشت و دیگری مشتری بود. و قرار بر آن داده بودند که به اطلاع آن حضرت این مبیعه وقوع یابد و قباله مسطور گردد. آن

مظهر امر الهی به کاتب فرمودند که بنویس: "قَدْ اشْتَرَى مَيْتٌ عَنْ مَيْتٍ بَيْتًا مَحْدُودًا بِحُدُودٍ أَرْبَعَةٍ، حَدٌّ إِلَى الْقَبْرِ وَحَدٌّ إِلَى اللَّحْدِ وَحَدٌّ إِلَى الصَّرَاطِ، وَحَدٌّ إِمَّا إِلَى الْجَنَّةِ وَ

إِمَّا إِلَى النَّارِ." حال اگر این دو نفر از صور حیات علوی زنده شده بودند و از قبر غفلت به محبت آن حضرت مبعوث گشته

۱۲۸ بودند البته اطلاق موت بر ایشان نمی شد. و هرگز در هیچ

عهد و عصر جز حیات و بعث و حشر حقیقی مقصود انبیاء و

اولیاء نبوده و نیست. و اگر قدری تعقل شود در همین بیان

آن حضرت، کشف جمیع امور می شود که مقصود از لحد و قبر

وصراط و جنت و نار چه بود. ولیکن چه چاره که جمیع ناس

۱- سوره اعراف، آیه ۱۷۸ ۲- انجیل لوقا، فصل ۹، آیه ۶۰

در لحد نفس محجوب و در قبر هوی مدفونند. خلاصه اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید می دانید که حیات حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد. زیرا که در حیات جسد همه ناس و حیوانات شریکند و لیکن این حیات مخصوص است به صاحبان افئده منیره که از بحر ایمان شاریند و از ثمره ایقان مرزوق. و این حیات را موت از عقب نباشد و این بقا را فنا از پی نیاید. چنانچه فرموده اند:

"المؤمن حَيٌّ فِي الدَّارِينِ". اگر مقصود حیات ظاهره جسدی

۱۲۹

باشد که مشاهده می شود موت آن را اخذ می نماید. و همچنین بیانات دیگر که در همه کتب مذکور و ثبت شده مدلل است بر این مطلب عالی و کلمه متعالی، و همچنین آیه مبارکه که در حق حمزه سید الشهداء و ابوجهل نازل شد برهانی است واضح و حجّتی است لائح که می فرماید: "أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَآ حَيِّينَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ

مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا." ۱ و این آیه در وقتی از سماء مشیّت نازل شد که حمزه به ردای مقدّس ایمان متردّی شده بود و ابوجهل در کفر و اعراض ثابت و راسخ بود. از مصدر الوهیت کبری و مکن ربویّت عظمی حکم حیات بعد از موت درباره حمزه شد و بر خلاف در حق ابوجهل. این بود

- ۱ سوره انعام، آیه ۱۲۲

که نائره کفر در قلوب مشرکین مشتعل شد و هوای اعراض
 به حرکت آمد. چنانچه فریاد بر آوردند که حمزه چه زمان
 مرد و کی زنده شد و چه وقت این حیات بر او عرضه گشت؟
 و چون این بیانات شریفه را ادراک نمی نمودند و به اهل ذکر هم
 تمسک نجستند تا رشحی از کوثر معانی بر آنها مبذول فرمایند
 ۱۳۰ لهدا این نوع فسادها در عالم جریان یافت. چنانچه الیوم

می بینی که با وجود شمس معانی، جمیع ناس از اعالی و ادانی
 تمسک به جُعل های ظلمانی و مظاهر شیطانی جسته اند و متصل
 مسائل مشکله خود را از ایشان مستفسر می شوند و ایشان
 نظر به عدم عرفان چیزی جواب می گویند که ضرری بر اسباب
 ظاهره ایشان نرساند. و این معلوم و واضح است که جُعل
 خود قسمتی از نسیم مشک بقا نبرده و به رضوان ریاحین
 معنوی قدم نگذاشته، با وجود این چگونه می تواند رائح
 عطر به مشام دیگران رساند؟ لم یزل شأن این عباد این بوده
 و خواهد بود. وَلَنْ يَفُوزَ بِآثَارِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ

أَقْبَلُوا إِلَيْهِ وَأَعْرَضُوا عَنْ مَظَاهِرِ الشَّيْطَانِ وَ

كَذَلِكَ أَثَبَتَ اللَّهُ حُكْمَ الْيَوْمِ مِنْ قَلَمِ الْعِزَّةِ عَلَى لَوْحِ

كَانَ خَلْفَ سُرَادِقِ الْعِزِّ مَكْنُونًا. اگر ملتفت به این بیانات شوید و

تفکر در ظاهر و باطن آن بفرمائید جمیع مسائل مشکله را که الیوم سدی

شده میان عباد و معرفت یوم التناد عارف شوی دیگر احتیاج به سؤال

نخواهی

داشت. انشاءالله امیدواریم که از شاطی بحر الهی لب تشنه

و محروم برنگردید و از حرم مقصود لایزالی بی بهره راجع

نشوید. دیگر تا همت و مجاهده شما چه کند. باری،

۱۳۱

مقصود از این بیانات واضحی اثبات سلطنت آن سلطان

السلاطین بود. حال انصاف دهید که این سلطنت که به یک

حرف و بیان این همه تصرف و غلبه و هیمنه داشته باشد اکبر

و اعظم است یا سلطنت این سلاطین که بعد از اعانت رعایا و

فقرا، ایشان را چند صباحی مردم به حسب ظاهر تمکین

می نمایند و لیکن به قلب همه معرض و مدبرند؟ و این

سلطنت به حرفی عالم را مسخر نموده و حیات بخشیده و

وجود افاضه فرموده. ما لِلْتُّرَابِ وَ رَبِّ الْأَرْبَابِ. چه می توان

ذکر نسبت نمود که همه نسبت ها منقطع است از ساحت قدس

سلطنت او. و اگر خوب ملاحظه شود خدام درگه او سلطنت

می نمایند بر همه مخلوقات و موجودات. چنانچه ظاهر شده و

۱۳۲

می شود. باری، این است یک معنی از سلطنت باطنی که نظر

به استعداد و قابلیت ناس ذکر شد. و از برای آن نقطه

وجود و طلعت محمود سلطنت هاست که این مظلوم قادر بر

اظهار آن رتبه نیست و خلق لایق ادراک آن نه. فَسُبْحَانَ اللَّهِ

عَمَّا يَصِفُ الْعِبَادُ فِي سُلْطَنَتِهِ وَ تَعَالَى عَمَّا هُمْ يَذْكُرُونَ. سؤالی ۱۳۳

می نمائیم از آن جناب که اگر مقصود از سلطنت، حکم ظاهرو

غلبه و اقتدار ظاهرملکی باشد که همه ناس مقهور شوند و به ظاهر مطیع و منقاد گردند تا دوستان مستریح و معزز و دشمنان مخذول و منکوب شوند، پس در حق ربّ العزّه که مسلماً سلطنت به اسم اوست و جمیع به عظمت و شوکت او معترفند این نوع از سلطنت صادق نمی آید. چنانچه مشاهده می نمائی که اکثر ارض در تصرف دشمنان اوست و جمیع بر خلاف رضای او حرکت می نمایند و همه کافر و معرض و مدبرند از آنچه به آن امر فرموده و مقبل و فاعل اند آنچه را نهی نموده و دوستان او همیشه در دست دشمنان مبتلا و مقهورند. چنانچه همه اینها اظهر من الشمس واضح است.

۱۳۴ پس بدان ای سائل طالب که هرگز سلطنت ظاهره نزد حق و

اولیای او معتبر نبوده و نخواهد بود. و دیگر آنکه اگر مقصود

از غلبه و قدرت، قدرت و غلبه ظاهری باشد کار بسیار بر آن

جناب سخت می شود. مثل آنکه می فرماید: "وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ

الْغَالِبُونَ." ۱ و در مقام دیگر می فرماید: "يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا

نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ

يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ." ۲ و دیگر: "هُوَ الْغَالِبُ فَوْقَ

۱۳۵ كُلِّ شَيْءٍ." مثل اینکه اکثری از فرقان صریح بر این مطلب است. و اگر

مقصود این باشد که این همج رعاع می گویند مغرّی برای ایشان نمی ماند

۱- سوره صافات، آیه ۱۷۳ ۲- سوره توبه، آیه ۳۲

مگر انکار جمیع این کلمات قدسیّه و اشارات ازلیّه را نمایند. زیرا که جُنْدی از حسین بن علی اعلی در ارض نبوده که اقرب الی الله باشد و آن حضرت بر روی ارض مثلی و شبهی نداشت. *لَوْلَاهُ لَمْ يَكُنْ مِثْلُهُ فِي الْمُلْكِ*. با وجود این شنیدید که چه واقع شد. *أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ*. حال اگر بر ۱۳۶ حسب ظاهر تفسیر کنید این آیه هیچ در حق اولیای خدا و جنود او بر حسب ظاهر صادق نمی آید چه که آن حضرت که جندیّتش مثل شمس لائح و واضح است در نهایت مغلوبیّت و مظلومیّت در ارض طفّ کأس شهادت را نوشیدند. و همچنین در آیه مبارکه که می فرماید: *يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ*، " ۱ اگر بر ظاهر ملکی تفسیر شود هرگز موافق نیاید زیرا که همیشه انوار الهی را بر حسب ظاهر اطفاء نمودند و سراج های صمدانی را خاموش کردند. مع ذلک غلبه از کجا ظاهر می شود و منع در آیه شریفه که می فرماید: *وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ* " ۲ چه معنی دارد؟ چنانچه ملاحظه شد جمیع انوار از دست مشرکین در محلّ امنی نیاسودند و شربت راحتی نیاشامیدند. و مظلومیّت این انوار به قسمی بود که هر نفسی بر آن جواهر وجود وارد می آورد آنچه را اراده می نمود

- چنانچه همه را احصاء و ادراک نمودند. مع ذلک چگونه این مردم از عهده معانی و بیان این کلمات الهی و آیات عزّ ۱۳۷ صمدانی بر می آیند؟ باری، مقصود نه چنان است که ادراک نمودند بلکه مقصود از غلبه و قدرت و احاطه مقامی دیگر و امری دیگر است. مثلاً ملاحظه فرمائید غلبه ترشحات دم آن حضرت را که بر تراب ترشح نموده و به شرافت و غلبه آن دم، تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد و ارواح ناس فرموده. چنانچه هر نفسی برای استشفاء به ذره ای از آن مرزوق شد شفا یافت و هر وجود که برای حفظ مال قدری از آن تراب مقدّس را به یقین کامل و معرفت ثابتة راسخه در بیت نگاه داشت جمیع مالش محفوظ ماند. و این مراتب تأثیرات آن است در ظاهر و اگر تأثیرات باطنیه را ذکر نمایم البتّه خواهند گفت تراب را ربّ الارباب دانسته و از دین خدا ۱۳۸ بالمرّه خارج گشته. و همچنین ملاحظه نما، با اینکه به نهایت ذلّت آن حضرت شهید شد و احدی نبود که آن حضرت را در ظاهر نصرت نماید و یا غسل دهد و کفن نماید مع ذلک حال چگونه از اطراف و اکناف بلاد چقدر از مردم که شدّ رحال می نمایند برای حضور در آن ارض که سر بر آن آستان بمالند. ۱۳۹ این است غلبه و قدرت الهی و شوکت و عظمت ربّانی. و همچه تصوّر نمائی که این امور بعد از شهادت آن حضرت

واقع شده و چه ثمری برای آن حضرت مترتب است زیرا که آن حضرت همیشه حیّ است به حیات الهی و در رُفرف امتناع قرب و سدره ارتفاع وصل ساکن. و این جواهر وجود در مقام انفاق کلّ قائم اند، یعنی جان و مال و نفس و روح همه را در راه دوست انفاق نموده و می نمایند و هیچ رتبه ای نزدشان احبّ از این مقام نیست. عاشقان جز رضای معشوق مطالبی ندارند و جز لقای محبوب منظوری نجویند. دیگر اگر بخواهم رشحی از اسرار شهادت و ثمرهای آن را ذکر نمایم البتّه این الواح کفایت نکند و به انتها نرساند. انشاءالله امیدواریم که نسیم رحمتی بوزد و شجره وجود از ربیع الهی خلعت جدید پوشد تا به اسرار حکمت ربّانی پی بریم و به عنایت او از عرفان کلّ شیء بی نیاز گردیم. تا حال نفسی مشهود نگشت که به این مقام فائز آید مگر معدودی قلیل که هیچ معروف نیستند تا بعد قضای الهی چه اقتضا نماید و از خلف سراق امضا چه ظاهر شود. کَذَلِكَ نَذُكُّكُمْ مِنْ بَدَائِعِ امْرَالِهٖ وَ نُلْقِیْ عَلَیْكُمْ مِنْ نِعْمَاتِ الْفِرْدَوْسِ لَعَلَّكُمْ بِمَوَاقِعِ الْعِلْمِ تَصِلُوْنَ وَ مِنْ ثَمَرَاتِ الْعِلْمِ تُرْزُقُوْنَ. پس به یقین باید دانست که این شمس عظمی اگر چه بر نقطه تراب جالس باشند بر عرش اعظم ساکن اند و اگر فلسی نزدشان موجود نباشد بر رُفرف غنا طائراند و در حینی که در دست

دشمنان مبتلایند بر یمین قدرت و غلبه ساکن و در کمال
ذلت ظاهره بر عرش عزت صمدانی جالس و متکأ و در
۱۴۱ نهایت عجز ظاهری بر کرسی سلطنت و اقتدار قائم. این است
که عیسی بن مریم روزی بر کرسی جالس شدند و به نغمات
روح القدس بیاناتی فرمودند که مضمون آن این است: ای
مردم، غذای من از گیاه ارض است که به آن سدّ جوع می نمایم
و فراش من سطح زمین است و سراج من در شب ها روشنی
ماه است و مرکوب من پاهای منست و کیست از من غنی تر
بر روی زمین؟ قسم به خدا که صد هزار غنا طائف حول این
فقر است و صد هزار ملکوت عزت طالب این ذلت. اگر به
رشحی از بحر این معانی فائز شوی از عالم ملک و هستی
۱۴۲ در گذری و چون طیر نار در حول سراج بهّاج جان بازی. و
مثل این از حضرت صادق ذکر شده که روزی شخصی از
اصحاب در خدمت آن حضرت شکایت از فقر نمود. آن جمال
لا یزالی فرمودند که تو غنی هستی و از شراب غنا آشامیده ای.
آن فقیر از بیان طلعت منیر متحیر شد که چگونه غنی هستم
که به فلسی محتاجم؟ آن حضرت فرمود: آیا محبت ما را
نداری؟ عرض نمود: بلی، یا ابن رسول الله. فرمود: آیا به هزار
دینار این را مبیعه می نمائی؟ عرض نمود که به جمیع دنیا و
آنچه در آن است نمی دهم. حضرت فرمودند: آیا نفسی که چنین

چیزی نزد او باشد که او را به عالم ندهد چگونه فقیر است؟

۱۴۳

و این فقر و غنا و ذلت و عزت و سلطنت و قدرت و مادون

آن که نزد این همج رعاع معتبر است در آن ساحت مذکور

نیست. چنانچه می فرماید: "يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى

اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ." ۱ پس مقصود از غنا، غنای از ما سوی

۱۴۴

است و از فقر، فقر بالله. و دیگر آنکه روزی عیسی بن مریم

را یهود احاطه نمودند و خواستند که آن حضرت اقرار فرماید

بر اینکه ادعای مسیحی و پیغمبری نمودند تا حکم بر کفر آن

حضرت نمایند و حدّ قتل بر او جاری سازند. تا آنکه آن

خورشید سماء معانی را در مجلس فیلاطس و قیافا که اعظم

علمای آن عصر بود حاضر نمودند. و جمیع علما در آن محضر

حضور هم رساندند و جمع کثیری برای تماشا و استهزاء و

اذیت آن حضرت مجتمع شدند. و هرچه از آن حضرت

استفسار نمودند که شاید اقرار بشنوند حضرت سکوت

فرمودند و هیچ متعرض جواب نشدند. تا آنکه ملعونی

برخاست و آمد در مقابل آن حضرت و قسم داد آن حضرت را

که آیا تو نگفتی که منم مسیح الله و منم ملک الملوک و منم

صاحب کتاب و منم مخرب یوم سبت؟ آن حضرت رأس مبارک

را بلند نموده فرمودند: "أَمَا تَرَى بَانَ ابْنِ الْإِنْسَانِ قَدْ جَلَسَ

عَنْ يَمِينِ الْقُدْرَةِ وَالْقُوَّةِ؟" ۱ یعنی آیا نمی بینی که پسر انسان جالس بر یمین قدرت و قوت الهی است؟ و حال آنکه بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد آن حضرت موجود نبود مگر قدرت باطنیه که احاطه نموده بود کلّ من فی السّموات و الارض را. دیگر چه ذکر نمایم که بعد از این قول بر آن حضرت چه وارد آمد و چگونه به او سلوک نمودند. بالاخره چنان در صدد ایذاء و قتل آن حضرت افتادند که به فلک

۱۴۵ چهارم فرار نمود. و همچنین در انجیل لوقا مذکور است که

روزی دیگر آن حضرت بر یکی از یهود گذشت که به مرض فلج مبتلا شده بود و بر سریر افتاده. چون آن حضرت را دید به قرائن شناخت آن حضرت را و استغاثه نمود و آن حضرت فرمودند: "قُمْ عَنْ سَرِيرِكَ فَإِنَّكَ مَغْفُورَةٌ خَطَايَاكَ." ۲ چند یهود که در آن مکان حضور داشتند اعتراض نمودند که "هَلْ يُمَكِّنُ لِأَحَدٍ أَنْ يَغْفِرَ الْخَطَايَا إِلَّا اللَّهُ." ۳ فَالْتَفَتَ الْمَسِيحُ إِلَيْهِمْ وَقَالَ: "إِنَّمَا أَسْهَلُ أَنْ أَقُولَ لَهُ قُمْ فَاحْمِلِ سَرِيرَكَ أَمْ أَقُولُ لَهُ مَغْفُورَةٌ خَطَايَاكَ لِتَعْلَمُوا بِأَنَّ لَابْنَ الْإِنْسَانِ سُلْطَانًا عَلَى الْأَرْضِ

لِمَغْفِرَةِ الْخَطَايَا" که ترجمه آن به فارسی این است: چون آن

حضرت به آن عاجز مسکین فرمودند که برخیز، بدرستی که

معاصی تو آمرزیده شد، جمعی از یهود اعتراض نمودند که آیا

۱- انجیل متی، فصل ۲۶، آیه ۶۴ و ۲ و ۳- انجیل لوقا، فصل ۵،

آیه ۱۸-۲۶

جز پروردگار غالب قادر کسی قادر بر غفران عباد هست؟ آن حضرت ملتفت به ایشان شده فرمودند که آیا کدام اسهل است نزد شما از اینکه بگویم به این عاجز فالج برخیز و برو و یا آنکه بگویم آمرزیده است گناهان تو، تا آنکه بدانید که از برای پسر انسان سلطانی است در ارض برای آموزش ذنوب مذنبان. این است سلطنت حقیقی و اقتدار اولیای الهی. همه این تفاسیل که مکرر ذکر می شود از همه مقام و همه جا، مقصود این است که بر تلویحات کلمات اصفیای الهی مطلع شوید که شاید از بعضی عبارات قدم نلغزد و قلب مضطرب نشود و به قدم یقین در صراط حقّ الیقین قدم گذاریم که لعلّ نسیم رضا از ریاض قبول الهی بوزد و این فانیان را به ملکوت جاودانی رساند و عارف شوی بر معانی سلطنت و امثال آن که در اخبار و آیات ذکر یافته. و دیگر آنکه بر آن جناب محقق و معلوم بوده آنچه را که یهود و نصاری به آن تمسک جسته اند و بر جمال محمدی اعتراض می نمودند بعینه در این زمان اصحاب فرقان به همان تشبّث نموده و بر نقطه بیان، روح من فی ملکوت الامر فداه اعتراض می نمایند. این بی خردان را مشاهده فرما که حرف یهودان را ایوم می گویند و شاعر نیستند. فنعلم ما نُزِّلَ مِنْ قَبْلُ فِي شَأْنِهِمْ: "ذَرَّهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ." ۱ " لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ." ۲

۱- سوره انعام، آیه ۹۱ ۲- سوره حجر، آیه ۷۲

۱۴۷ چون غیب ازلی و ساذج هوئیّه، شمس محمّدی را از افق علم و

معانی مشرق فرمود از جمله اعتراضات علمای یهود آن بود

که بعد از موسی نبی مبعوث نشود. بلی، طلعتی در کتاب

مذکور است که باید ظاهر شود و ترویج ملت و مذهب او را

نماید تا شریعه شریعت مذکوره در تورات همه ارض را

احاطه نماید. این است که از لسان آن ماندگان وادی بُعد و

ضلالت، سلطان احدیت می فرماید: "وَقَالَتِ الْيَهُودُ يُدُ اللَّهُ

مَغْلُوبَةٌ. غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ

مَبْسُوطَتَانِ." ۱ ترجمه آن این است که گفتند یهودان دست خدا بسته شده.

بسته باد دست های خود ایشان و ملعون شدند به آنچه افترا

بستند. بلکه دست های قدرت الهی همیشه باز و مهیمن

۱۴۸ است، "يُدُ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ." ۲ اگر چه شرح نزول این آیه را

علمای تفسیر مختلف ذکر نموده اند و لکن بر مقصود ناظر

شوید که می فرماید: نه چنین است یهود خیال نمودند که

سلطان حقیقی طلعت موسوی را خلق نمود و خلعت پیغمبری

بخشید و دیگر دست هایش مغلول و بسته شد و قادر نیست

بر ارسال رسولی بعد از موسی. ملتفت این قول بی معنی شوید

که چقدر از شریعه علم و دانش دور است. و الیوم جمیع این

مردم به امثال این مزخرفات مشغول اند. و هزار سال بیش

۱- سوره مائده، آیه ۶۴ ۲- سوره فتح، آیه ۱۰

می گذرد که این آیه را تلاوت می نمایند و بر یهود من حیث
لا یَشْعُرُ اعتراض می نمایند و ملتفت نشدند و ادراک نمودند به
اینکه خود سرّاً و جهراً می گویند آنچه را که یهود به آن
معتقدند. چنانچه شنیده اید که می گویند جمیع ظهورات منتهی
شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته، دیگر از مشارق
قدس معنوی شمسی طالع نمی شود و از بحر قدم صمدانی
امواجی ظاهر نگردد و از خیام غیب ربّانی هیکلی مشهود
نیاید. این است ادراک این همج رعاع. فیض کلیّه و رحمت
منبسطه که به هیچ عقلی و ادراکی انقطاع آن جائز نیست
جائز دانسته و از اطراف و جوانب، کمر ظلم بسته و همّت
گماشته اند که نار سدره را به ماء ملح ظنون مخمود نمایند و
غافل از اینکه زجاج قدرت، سراج احدیّه را در حصن حفظ
خود محفوظ می دارد. و همین ذلّت کافی است این گروه را که
از اصل مقصود محروم ماندند و از لطیفه و جوهر امر محبوب
گشتند. لاجل آنکه منتهی فیض الهی که برای عباد مقدر شده
لقاء الله و عرفان اوست که کلّ به آن وعده داده شده اند. و
این نهایت فیض فیاض قدم است برای عباد او و کمال فضل
مطلق است برای خلق او که هیچ یک از این عباد به آن مرزوق
نشوند و به این شرافت کبری مشرف نگشتند. و با اینکه
چقدر از آیات مُنزله که صریح به این مطلب عظیم و امر کبیر

است مع ذلک انکار نموده‌اند و به هوای خود تفسیر کرده‌اند.

چنانچه می‌فرماید: "وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ

يَسُؤُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ." ۱ و همچنین

می‌فرماید: "الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ

إِلَيْهِ رَاجِعُونَ." ۲ و در مقام دیگر: "قَالَ الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ

مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً." ۳ و در

مقامی دیگر: "فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا

صَالِحًا." ۴ و در مقامی دیگر: "يَدَّبَّرُوا الْأُمْرَ يُفْصِلُ الْآيَاتِ

لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ." ۵

۱۴۹ جمیع این آیات مدله بر لقاء را که حکمی محکم تر

از آن در کتب سماوی ملحوظ نگشته انکار نموده‌اند و از این

رتبه بلند اعلی و مرتبه ارجمند ابهی خود را محروم

ساخته‌اند. و بعضی ذکر نموده‌اند که مقصود از لقاء، تجلی الله

است در قیامت. و حال آنکه اگر گویند تجلی عام مقصود

است این در همه اشیاء موجود است. چنانچه از قبل ثابت

شد که همه اشیاء محلّ و مظهر تجلی آن سلطان حقیقی

هستند و آثار اشراق شمس مجلی در مرایای موجودات

موجود و لائح است. بلکه اگر انسان را بصر معنوی الهی

مفتوح شود ملاحظه می‌نماید که هیچ شیء بی ظهور تجلی

۱- سوره عنکبوت، آیه ۲۳ ۲- سوره بقره، آیه ۴۶

- ۳ سوره بقره، آیه ۲۴۹ ۴- سوره کهف، آیه ۱۱۰

- ۵ سوره رعد، آیه ۲

پادشاه حقیقی موجود نه. چنانچه همه ممکنات و مخلوقات را ملاحظه می نمائید که حاکی اند از ظهور و بروز آن نور معنوی. و ابواب رضوان الهی را مشاهده می فرمائید که در همه اشیاء مفتوح گشته برای ورود طالبین در مدائن معرفت و حکمت و دخول واصلین در حدائق علم و قدرت. و در هر حدیقه ای عروس معانی ملاحظه آید که در غرف های کلمات در نهایت تزیین و تلطیف جالس اند. و اکثر آیات فرقانی بر این مطلب روحانی مدلل و مشعر است. "وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ

بِحَمْدِهِ". ۱ شاهدهی است ناطق، "وَكَُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا" ۲ گواهی است صادق. حال اگر مقصود از لقاء الله، لقاء این تجلیات باشد پس جمیع ناس به لقاء طلعت لایزال آن سلطان بی مثال مشرف اند دیگر تخصیص به قیامت چرا؟ و اگر گویند مقصود تجلی خاص است آن هم اگر در عین ذات است در حضرت علم ازلاً، چنانچه جمعی از صوفیّه این مقام را تعبیر به فیض اقدس نموده اند، بر فرض تصدیق این رتبه، صدق لقاء برای نفسی در این مقام صادق نیاید لاجل آنکه این رتبه در غیب ذات محقق است واحدی به آن فائز نشود. "السَّبِيلُ

مَسْدُودٌ وَالطَّلَبُ مَرْدُودٌ". افنده مقررین به این مقام طیران

نماید تا چه رسد به عقول محدودین و محتجبین. و اگر

۱- سوره اسراء، آیه ۴۴ ۲- سوره نبا، آیه ۲۹

گویند تجلی ثانی است که معبر به فیض مقدّس شده این مسلماً در عالم خلق است، یعنی در عالم ظهور اوّلیه و بروز بدعیه. و این مقام مختصّ به انبیاء و اولیای اوست چه که اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود نگشته. چنانچه جمیع بر این مطلب مقرّ و مدعن اند. و ایشانند محالّ و مظاهر جمیع صفات ازلیّه و اسماء الهیه. و ایشانند مرایائی که تمام حکایت می نمایند و جمیع آنچه به ایشان راجع است فی الحقیقه به حضرت ظاهر مستور راجع. و معرفت مبدأ و وصول به او حاصل نمی شود مگر به معرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت. پس، از لقاء این انوار مقدّسه لقاء الله حاصل می شود و از علمشان علم الله و از وجهشان وجه الله و از اوّلیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت این جواهر مجردّه ثابت می شود از برای آن شمس حقیقت بآنّه "هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ". ۱ و همچنین سائر اسماء عالیّه و صفات متعالیه. لهذا هر نفسی که به این انوار مضییّه ممتنع و شمس مشرقه لائح در هر ظهور موفق و فائز شد او به لقاء الله فائز است و در مدینه حیات ابدیه باقیه وارد. و این لقاء میسر نشود برای احدی الا در قیامت ۱۵۲ که قیام نفس الله است به مظهر کلیّه خود. و این است معنی

قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت داده شده‌اند به آن یوم. حال ملاحظه فرمائید که آیا یومی از این یوم عزیزتر و بزرگ تر و معظّم تر تصوّر می شود که انسان چنین روز را از دست بگذارد و از فیوضات این یوم که به مثابه ابرنیشان از قبل رحمان در جریان است خود را محروم نماید؟ و بعد از آنکه به تمام دلیل مدلل شد که یومی اعظم از این یوم و امری اعزاز این امر نه، چگونه می شود که انسان به حرف متوهمین و ظائین از چنین فضل اکبر مایوس گردد؟ و بعد از همه این دلایل محکمه متقنه که هیچ عاقلی را گریزی نه و هیچ عارفی را مفری نه آیا روایت مشهور را نشنیده اند که می فرماید: "اذا قام القائم قامت القيامة؟" و همچنین ائمه هدی و انوار لا تطفی "هل ينظرون إلا أن يأتيهم الله في ظلل من الغمام" ۱ را که مسلماً از امورات محدثه در قیامت می دانند به حضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده‌اند.

۱۵۳

پس ای برادر، معنی قیامت را ادراک نما و گوش را از حرف های این مردم مردود پاک فرما. اگر قدری به عوالم انقطاع قدم گذاری شهادت می دهید که یومی اعظم از این یوم و قیامتی اکبر از این قیامت متصوّر نیست و یک عمل در این یوم مقابل است با اعمال صد هزار سنه، بلکه استغفرالله از

این تحدید زیرا که مقدّس است عمل این یوم از جزای محدود. و این همج رعاع چون معنی قیامت و لقای الهی را ادراک نمودند لهذا از فیض او بالمرّه محجوب ماندند. با اینکه مقصود از علم و زحمات آن وصول و معرفت این مقام است، مع ذلک همه مشغول به علوم ظاهره شده‌اند. چنانچه آنی منفک نیستند و از جوهر علم و معلوم چشم پوشیده‌اند. گویا نمی ازیم علم الهی ننوشتند و به قطره ای از سحاب فیض

۱۵۴ رحمانی فائز نگشتند. حال ملاحظه فرمائید اگر کسی در یوم ظهور حق ادراک فیض لقاء و معرفت مظاهر حق را ننماید آیا صدق عالم بر او می شود اگر چه هزار سنه تحصیل کرده باشد و جمیع علوم محدوده ظاهریه را اخذ نموده باشد؟ و این بالبدیهه معلوم است که تصدیق علم در حق او نمی شود. و لکن اگر نفسی حرفی از علم ندیده باشد و به این شرافت کبری فائز شود البتّه او از علمای ربّانی محسوب است زیرا به غایت

۱۵۵ قصوای علم و نهایت و منتهای آن فائز گشته. و این رتبه هم از علائم ظهور است چنانچه می فرماید: "يَجْعَلُ أَعْلَانَكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَأَسْفَلَكُمْ أَعْلَانَكُمْ". و همچنین در فرقان می فرماید: "وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ". ۱ و این مشاهده شد که الیوم چه

۱- سوره قصص، آیه ۵

مقدار از علماء نظر به اعراض در اسفل اراضی جهل ساکن شده‌اند و اسامیشان از دفتر عالین و علماء محو شده. و چه مقدار از جهال، نظر به اقبال، به اعلى افق علم ارتفاع جستند و اسمشان در الواح علم و به قلم قدرت ثبت گشته. کذلک "يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ" ۱ این است که گفته‌اند: "طَلَبُ الدَّلِيلِ عِنْدَ حُصُولِ الْمَدْلُولِ قَبِيحٌ وَ الْاِسْتِغَالُ بِالْعِلْمِ بَعْدَ الْوُصُولِ إِلَى الْمَعْلُومِ مَذْمُومٌ." "قُلْ يَا أَهْلَ الْأَرْضِ هَذَا فَتَنِي نَارِيٌّ يَرْكُضُ فِي بَرِّيَّةِ الرُّوحِ وَيُشْرِكُكُمْ بِسِرَاجِ اللَّهِ وَيَذَكِّرُكُمْ بِالْأَمْرِ الَّذِي كَانَ عَنْ أَفْقِ الْقُدْسِ فِي شَطْرِ الْعِرَاقِ تَحْتَ حُجَبَاتِ النُّورِ بِالسُّتْرِ مَشْهُودًا. ای دوست من، اگر قدری ۱۵۶

در سماوات معانی فرقان طیران فرمائی و در ارض معرفت الهی که در آن مبسوط گشته تفرّج نمائی بسیار از ابواب علوم بر وجه آن جناب مفتوح شود و خواهید یقین نمود بر اینکه جمیع این امور که ایوم این عباد را منع می نماید از ورود در شاطی بحر ازلی بعینها در ظهور نقطه فرقان هم مردم آن عصر را منع نموده از اقرار به آن شمس و اذعان به آن. و همچنین بر اسرار رجعت و بعثت مّطلع شوی و به اعلى عُرف یقین و اطمینان مقرّیابی. از جمله اینکه روزی جمعی از ۱۵۷

مجاحدان آن جمال بی مثال و محرومان از کعبه لایزال از روی ۱- سوره رعد، آیه ۳۹

استهزاء عرض نمودند: "إِنَّ اللَّهَ عَهْدَ إِلَيْنَا إِلَّا تُوْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِينَا بِقِرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ." ۱ مضمون آن این است که پروردگار عهد کرده است به ما که ایمان نیاوریم به رسولی مگر آنکه معجزه هابیل و قابیل را ظاهر فرماید، یعنی قربانی

کند و آتشی از آسمان بیاید و آن را بسوزاند، چنانچه در حکایت هایبیل شنیده‌اند و در کتب مذکور است. آن حضرت در جواب فرمودند: "قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ." ۲ ترجمه آن این است که آن حضرت فرمودند: آمد به سوی شما پیش از من رسول های پروردگار با بیّنات ظاهرات و به آنچه شما

می طلبید، پس چرا کشتید آن رسل پروردگار را اگر هستید راست گویان؟ حال انصاف دهید، بر حسب ظاهر آن عباد که در عصر و عهد آن حضرت بوده‌اند کجا در عهد آدم یا انبیای دیگر بودند که چند هزار سال فاصله بود از عهد آدم تا آن زمان؟ مع ذلک چرا آن جوهر صدق نسبت قتل هایبیل و یا انبیای دیگر را به عباد زمان خود فرمود؟ چاره نداری یا اینکه نعوذ بالله نسبت کذب و یا کلام لغوبه آن حضرت بدهی یا بگوئی آن اشقیاء همان اشقیاء بودند که در هر عصری با نبیین و مرسلین معارضه می نمودند تا آنکه بالاخره

۱ و ۲- سوره آل عمران، آیه ۱۸۳

۱۵۸ همه را شهید نمودند. درست در این بیان تفکر فرما تا نسیم
خوش عرفان از مصر رحمان بوزد و جان را از بیان خوش
جانان به حدیقه عرفان رساند. این بود که مردم غافل چون
معنی این بیانات بالغه کامله را ادراک نمی نمودند و جواب را
به گمان خود مطابق سؤال نمی یافتند لهذا نسبت عدم علم و
۱۵۹ جنون به آن جواهر علم و عقل می دادند. و همچنین در آیه
دیگر می فرماید تعرّضاً به اهل زمان: "وَكَاثِرًا مِّن قَبْلُ
يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا
بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ." ۱ می فرماید: بودند این گروه که با
کفار مجاهده و قتال می نمودند در راه خدا و طلب فتح
می نمودند برای نصرت امرالله، پس چون آمد ایشان را آن
کسی که شناخته بودند کافر شدند به او. پس لعنت خدا بر
کافران. حال ملاحظه فرمائید که از آیه چنین مستفاد می شود
که مردم زمان آن حضرت همان مردمی بودند که در عهد
انبیای قبل برای ترویج آن شریعت و ابلاغ امرالله مجادله و
محاربه می نمودند و حال آنکه مردم عهد عیسی و موسی غیر
مردم زمان آن حضرت بودند. و دیگر آنکه آن کسی را که از
قبل شناخته بودند موسی بود صاحب تورات و عیسی بود
صاحب انجیل. مع ذلک چرا آن حضرت می فرماید چون آمد

بسوی ایشان آن کسی که او را شناخته بودند که عیسی باشد یا موسی، به او کافر شدند؟ و حال آنکه آن حضرت نظر به ظاهر، موسوم به اسم دیگر بودند که محمد باشد و از مدینه دیگر ظاهر شدند و به لسان دیگر و شرع دیگر آمدند. مع ذلک چگونه حکم آیه ثابت می شود و ادراک ۱۶۰ می گردد؟ حال حکم رجوع را ادراک فرما که به چه صریحی در

خود فرقان نازل شده و احدی تا الیوم ادراک آن ننموده. حال چه می فرمائید؟ اگر می فرمائید که آن حضرت رجعت انبیای قبل بودند چنانچه از آیه مستفاد میشود، و همچنین اصحاب او هم رجعت اصحاب قبل خواهند بود، چنانچه از آیات مذکوره هم رجعت عباد قبل واضح و لائح است. و اگر انکار کنند بر خلاف حکم کتاب که حجّت اکبر است قائل شده اند. پس همین قسم حکم رجوع و بعث و حشر را در ایام ظهور مظاهر هویت ادراک نما تا رجوع ارواح مقدّسه را در اجساد صافیه منیره به عین رأس ملاحظه فرمائی و غبارهای جهل و نفس ظلمانی را به آب رحمت علم رحمانی پاک و منزّه نمائی که شاید به قوت یزدانی و هدایت سبحانی و سراج نورانی، سیل صبح هدایت را از شام ضلالت تمیز دهی و فرق گذاری.

۱۶۱ و دیگر معلوم آن جناب بوده که حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه به حکم جدید و امر بدیع ظاهر می شوند چون

این اطیّار عرش باقی از سماء مشیّت الهی نازل می گردند و جمیع بر امر مبرم ربّانی قیام می فرمایند لهذا حکم یک نفس و یک ذات را دارند، چه جمیع از کأس محبّت الهی شاربند و از اثمار شجره توحید مرزوق. و این مظاهر حقّ را دو مقام مقرر است. یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید. و در این مقام اگر کلّ را به یک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی باسی نیست، چنانچه می فرماید: "لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ." ۱ زیرا که جمیع مردم را به توحید الهی دعوت می فرمایند و به کوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت می دهند و کلّ به خلع نبوت فائزند و به رداء مکرمت مفتخر. این است که نقطه فرقان می فرماید: "أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَا." و همچنین می فرماید: منم آدم اوّل و نوح و موسی و عیسی. و همین مضمون را طلعت علوی هم فرموده اند. و امثال این بیانات که مشعر بر توحید آن مواقع تجرید است از مجاری بیانات ازلیّه و مخازن لئالی علمیّه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته. و این طلعات مواقع حکم و مطالع امرند، و امر مقدّس از حجابات کثرت و عوارضات تعدّد است. این است که می فرماید: "وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ." ۲ و چون امر واحد شد البتّه مظاهر امر هم واحدند. و همچنین ائمه دین و سراج های یقین فرمودند:

۱- سوره بقره، آیه ۲۸۵ ۲- سوره قمر، آیه ۵۰

۱۶۲ " أَوْلَانَا مُحَمَّدٌ وَآخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ. " باری،

معلوم و محقق آن جناب بوده که جمیع انبیاء هیاکل امرالله هستند که در قمائنص مختلفه ظاهر شدند. و اگر به نظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بریک بساط جالس و بریک کلام ناطق و بریک امر آمر. این است اتحاد آن جواهر وجود و شمس غیر محدود و معدود. پس اگر یکی از این مظاهر قدسیه بفرماید: من رجوع کلّ انبیاء هستم، صادق است. و همچنین ثابت است در هر ظهور بعد، صدق رجوع ظهور قبل. و چون رجوع انبیاء موافق و مطابق آیات و اخبار ثابت شد رجوع اولیاء هم ثابت و محقق است. و این رجوع اظهر از آن است که به دلیل و برهان محتاج شود. مثلاً ملاحظه فرمائید از جمله انبیاء نوح بود که چون مبعوث به نبوت شد و به قیام الهی بر امر قیام فرمود هر نفسی که به او مؤمن و به امر او مدعن شد او فی الحقیقه به حیات جدیده مشرف شد. و در حق او صادق می آمد حیات بدیع و روح جدید، زیرا که او قبل از ایمان به خدا و اذعان به مظهر نفس او کمال علائق را به اموال و اسباب متعلقه به دنیا از قبیل زن و فرزند و اطعمه و اشریه و امثال ذلک داشته به قسمی که اوقات لیل و نهار را مصروف بر اخذ زخارف و اسباب تعیش داشته و همت در تحصیل اشیای

فانیه گماشته. و از این مراتب گذشته، قبل از ورود در لجه ایمان به حدودات آباء و اجداد و اتباع آداب و شرائع ایشان چنان راسخ و محکم بود که اگر حکم به قتل او می شد شاید رضا می داد و راضی بر تغییر حرفی از امور تقلیدیّه که در میان قوم بود نمی شد. چنانچه همه قوم نداء "إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ." ۱ برآوردند. و ۱۶۳ همین گروه، با همه این حجبات محدوده و حدودات مذکوره به مجرد اینکه صهبای ایمان را از کأس ایقان از ایادی مظاهر سبحان می نوشیدند بالمرّه تقلیب می شدند به قسمی که از زن و فرزند و اموال و ائقال و جان و ایمان بلکه از کلّ ما سوی می گذشتند و به قسمی غلبات شوق الهی و جذبات ذوق صمدانی ایشان را اخذ می نمود که دنیا را و آنچه در آن هست به پرکاهی ندانسته. آیا حکم خلق جدید و رجوع در اینها نمی شود؟ و همچنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از فوز به عنایت بدیع جدید الهی جان خود را به صد هزار حيله و تدبیر از موارد هلاکت حفظ می نمودند به قسمی که از خاری احتراز می جستند و از رویاهی فی المثل فرار می نمودند. و بعد از شرف به فوز اکبر و عنایت عظمی صد هزار جان رایگان انفاق می فرمودند، بلکه نفوس مقدّسشان از قفس تن بیزار و

- یک نفر از این جنود در مقابل گروهی مقاتله می نمود. مع ذلک چگونه می شود که اگر این نفوس همان نفوس قبل باشند این گونه امورات که مخالف عادات بشریّه و منافی هوای جسمانیّه
- ۱۶۴ است از ایشان ظاهر شود؟ باری، این مطلب واضح است که بدون تغییر و تبدیل الهی محال است این قسم آثار و افعال که به هیچ وجه شباهت به آثار و افعال قبل ندارد از ایشان ظاهر شود و در عرصه کون بوجود آید. چنانچه اضطرابشان به اطمینان تبدیل می شد و ظنّ به یقین تغییر می یافت و خوف به جرئت مبادله می گشت. این است شأن اکسیر الهی که در یک
- ۱۶۵ حین عباد را تقلیب می فرماید. مثلاً در ماده نحاسی ملاحظه فرمائید که اگر در معدن خود از غلبه بیوست محفوظ بماند در مدّت هفتاد سنه به مقام ذهبی می رسد. اگر چه، بعضی خود نحاس را ذهب می دانند که به واسطه غلبه بیوست مریض
- ۱۶۶ شده و به مقام خود نرسیده. باری، در هر حال اکسیر کامل ماده نحاسی را در آنی به مقام ذهبی می رساند و منازل هفتاد ساله را به آنی طیّ نماید. آیا آن ذهب را بعد می توان گفت که نحاس است و یا به عالم ذهبی نرسیده و حال آنکه محک در میان است و صفات ذهبی را از نحاسی معین و واضح می نماید.
- ۱۶۷ همچنین این نفوس هم از اکسیر الهی در آنی عالم ترابی را طیّ نموده به عوالم قدسی قدم گذارند و به قدمی از مکان محدود

به لامکان الهی واصل شوند. جهدی باید تا به این آکسیر فائز شوی، که در یک آن مغرب جهل را به مشرق علم رساند و ظلمت لیل ظلمانی را به صبح نورانی فائزگرداند و بعید صحرای ظن را به چشمه قرب و یقین دلالت کند و هیاکل فانیه را به رضوان باقی مشرف فرماید. حال اگر در حق این ذهب حکم نحاسی صادق می آید در حق این عباد هم حکم عباد قبل از فوز به ایمان صادق و محقق است. ای برادر، از این بیانات شافیه کافیه و افیه اسرار خلق جدید و رجوع و بعث، بی حجاب و نقاب ظاهر و هویدا است. انشاءالله به تأییدات غیبیه جامه کهنه را از جسم و جان دور کنی و به خلع جدیده باقیه مفتخر گردی. این است که در هر ظهور بعد، انفسی که سبقت یافتند به ایمان از کل من علی الارض و شربت زلال معرفت را از جمال احدیت نوشیدند و به اعلی معارج ایمان و ایقان و انقطاع ارتفاع جستند حکم رجوع انفس قبل که در ظهور قبل به این مراتب فائز شده اند بر این اصحاب ظهور بعد می شود اسماً و رسماً و فعلاً و قولاً و امراً. زیرا آنچه از عباد قبل ظاهر شد از این عباد بعد بعینه ظاهر و هویدا گشت. مثلاً اگر شاخسار گلی در مشرق ارض باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر، آن گل ظاهر شود اطلاق گل بر او می شود. دیگر در این مقام نظر به حدودات شاخه و هیئت

۱۶۸

۱۶۹

آن نیست بلکه نظر به رائحه و عطری است که در هر دو
 ۱۷۰ ظاهر است. پس نظر را از حدودات ظاهره طاهره و منزّه کن
 تا همه را به یک اسم و یک رسم و یک ذات و یک حقیقت
 مشاهده نمائی و اسرار رجوع کلمات را هم در حروفات نازله
 ملاحظه فرمائی. قدری تفکّر در اصحاب عهد نقطه فرقان نما
 که چگونه از جمیع جهات بشریّه و مشتبهات نفسیّه به
 نفحات قدسیّه آن حضرت، پاک و مقدّس و منقطع گشتند و
 قبل از همه اهل ارض به شرف لقاء که عین لقاء الله بود فائز
 شدند و از کلّ اهل ارض منقطع گشتند چنانچه شنیده اید که
 در مقابل آن مظهر ذی الجلال چگونه جان نثار می فرمودند. و
 حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را بعینه ملاحظه فرما در
 اصحاب نقطه بیان راجع شده چنانچه ملاحظه فرموده اید که
 چگونه این اصحاب از بدایع جود ربّ الارباب عَلم انقطاع بر
 رفر امتناع برافراشتند. باری، این انوار از یک مصباح
 ظاهر شده اند و این اثمار از یک شجره روئیده اند. فی الحقیقه
 فرقی ملحوظ نه و تغییری مشهود نه. کُلُّ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ،
 يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ. انشاء الله از ارض نفی احتراز جوئیم
 و به بحر اثبات در آئیم تا عوالم جمع و فرق و توحید و تفریق
 و تحدید و تجرید الهی را به بصری که مقدّس از عناصر و
 اضداد است مشاهده کنیم و به اعلیٰ افق قرب و قدس حضرت

معانی پرواز نمائیم. پس، از این بیانات معلوم شد که اگر در آخر لا آخر طلعتی بیاید و قیام نماید بر امری که قیام نمود بر آن طلعت اول لا اول، هر آینه صدق طلعت اول بر طلعت آخر می شود زیرا که طلعت آخر لا آخر قیام نمود به همان امر که طلعت اول لا اول بر آن قیام نمود. این است که نقطه بیان، روح ما سواه فداه، شمس احدیه را به شمس مثال زده اند که اگر از اول لا اول الی آخر لا آخر طلوع نماید همان شمس است که طالع می شود. حال اگر گفته شود این شمس همان شمس اولیه است صحیح است و اگر گفته شود که رجوع آن شمس است ایضاً صحیح است. و همچنین از این بیان صادق می آید ذکر ختمیت بر طلعت بدء و بالعکس زیرا که آنچه طلعت ختم بر آن قیام می نماید بعینه همان است که جمال بدء

بر آن قیام فرموده. و این مطلب با اینکه چقدر واضح است نزد شاربان صهبای علم و ایقان، مع ذلک چه مقدار از نفوس که به سبب عدم بلوغ به این مطلب به ذکر خاتم النبیین محتجب شده از جمیع فیوضات محجوب و ممنوع شده اند با اینکه خود آن حضرت فرمود: "أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَا." و همچنین فرمودند: منم آدم و نوح و موسی و عیسی چنانچه ذکر شد. مع ذلک تفکر نمی نمایند بعد از آنکه بر آن جمال ازلی صادق می آید به اینکه فرمودند: منم آدم اول، همین قسم صادق

می آید که بفرمایند: منم آدم آخر. و همچنانکه بدء انبیاء را که آدم باشد به خود نسبت دادند همین قسم ختم انبیاء هم به آن جمال الهی نسبت داده می شود. و این بسی واضح است که بعد از آنکه بدء النَّبیین بر آن حضرت صادق است همان

۱۷۳ قسم ختم النَّبیین صادق آید. و به این مطلب جمیع اهل ارض در این ظهور ممتحن شده اند چنانچه اکثری به همین قول تمسک جسته از صاحب قول معرض شده اند. و نمی دانم این قوم از اولیّت و آخریّت حقّ جلّ ذکره چه ادراک نموده اند؟ اگر مقصود از اولیّت و آخریّت، اولیّت و آخریّت مُلکی باشد هنوز که اسباب مُلکی به آخر نرسیده، پس چگونه آخریّت بر آن ذات احدیّت صادق می آید؟ بلکه در این رتبه اولیّت نفسِ آخریّت و ۱۷۴ آخریّت نفسِ اولیّت باشد. باری، همان قسمی که در اوّل لا اوّل صدقِ آخریّت بر آن مرئی غیب و شهود می آید همان قسم هم بر مظاهر او صادق می آید. و در حینی که اسم اولیّت صادق است همان حین اسمِ آخریّت صادق. و در حینی که بر سریر بدئیّت جالس اند همان حین بر عرش ختمیّت ساکن. و اگر بصر حدید یافت شود مشاهده می نماید که مظهر اولیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت و بدئیّت و ختمیّت، این ذوات مقدّسه و ارواح مجرّده و انفس الهیه هستند. و اگر در هوای قدس "كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ" طائر شوی جمیع

این اسماء را در آن ساحت معدوم صرف و مفقود بحث بینی و دیگر هیچ به این حجبات و اشارات و کلمات محتجب نشوی. چه لطیف و بلند است این مقام که جبرئیل، بی دلیل سبیل نجوید و طیر قدسی بی اعانت غیبی طیران نتواند. حال قول حضرت امیر را ادراک نما که فرموده: "كَشْفُ سُبْحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ". و از جمله سبحات مجلله علمای

۱۷۵

عصر و فقهای زمان ظهورند که جمیع، نظر به عدم ادراک و اشتغال و حبّ به ریاست ظاهره، تسلیم امرالله نمی نمایند بلکه گوش نمی دهند تا نغمه الهی را بشنوند. بل "يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ". ۱ و عباد هم چون ایشان را من دون الله ولی خود اخذ نموده اند منتظر ردّ و قبول آن خشب های مسنده هستند زیرا از خود بصر و سمع و قلبی ندارند که تمیز و تفصیل دهند میانه حقّ و باطل. با اینکه همه انبیاء و

۱۷۶

اصفیاء و اولیاء من عندالله امر فرمودند که به چشم و گوش خود بشنوند و ملاحظه نمایند مع ذلک معتنی به نصیح انبیاء نگشته تابع علمای خود بوده و خواهند بود. و اگر مسکینی و یا فقیری که عاری از لباس اهل علم باشد بگوید: "يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ" ۲، جواب گویند که این همه علماء و فضلاء با این ریاست ظاهره و البسه مقطّعه لطیفه نفهمیده اند و

۱- سوره بقره، آیه ۱۹ ۲- سوره یس، آیه ۲۰

حقّ را از باطل ادراک ننموده‌اند و تو و امثال تو ادراک
نموده‌اید و نهایت تعجب می‌نمایند از چنین قولی. با اینکه امم
سلف اکثر و اعظم و اکبرند و اگر کثرت و لباس علم سبب و
علّت علم و صدق باشد البتّه امم سابقه اولی و اسبق اند. و با
۱۷۷ اینکه این فقره هم معلوم و واضح است که در جمیع احیان

ظهور مظاهر قدسیّه، علمای عهد مردم را از سبیل حقّ منع
می‌نمودند چنانچه در جمیع کتب و صحف سماوی مذکور و
مسطور است. و احدی از انبیاء مبعوث نشد مگر آنکه محلّ
بغض و انکار وردّ و سبّ علماء گشت. قَاتَلَهُمُ اللَّهُ بِمَا فَعَلُوا
مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ كَانُوا يَفْعَلُونَ. حال کدام سبحات جلال
اعظم از این هیاکل ضلال است؟ والله کشف آن اعظم امور
است و خرقش اکبر اعمال. وَقَفْنَا لِلَّهِ وَإِيَّاكُمْ يَا مَعْشَرَ

الرُّوحِ لَعَلَّكُمْ بِذَلِكَ فِي زَمَنِ الْمُسْتَعَاثِ تُوقِفُونَ وَمَنْ لِقَاءِ اللَّهِ
۱۷۸ فِي أَيَّامِهِ لَا تَحْتَجِبُونَ. و همچنین ذکر خاتم النبیین و امثال آن

از سبحات مجلّله است که کشف آن از اعظم امور است نزد این همج
رعاع. و جمیع به این حجبات محدوده و سبحات مجلّله
عظیمه محتجب مانده‌اند. آیا نغمه طیر هوّیه را نشنیده‌اند
که می‌فرماید: "الف فاطمه نکاح نمودم که همه بنت محمد بن
عبدالله خاتم النبیین بودند؟ حال ملاحظه فرما که چقدر از
اسرار در سراق علم الهی مستور است و چه مقدار جواهر

علم او در خزائن عصمت مکنون تا یقین نمائی که صنع او را بدایت و نهایتی نبوده و نخواهد بود و فضای قضای او اعظم از آن است که به بیان تحدید شود و یا طیرافنده آن را طی نماید و تقدیرات قدریه او اکبر از آن است که به ادراک نفسی منتهی شود. خلق او از اوّل لا اوّل بوده و آخری او را اخذ نکرده و مظاهر جمال او الی نهایت لا نهایی خواهند بود و ابتدائی او را ندیده. حال در همین بیان ملاحظه فرما که

۱۷۹

چگونه حکم آن بر جمیع این طلعات صدق می نماید. و همچنین نغمه جمال ازلی، حسین بن علی را ادراک نما که به سلمان می فرماید که مضمون آن این است: بودم با الف آدم که فاصله هر آدم به آدم بعد خمسین الف سنه بود و با هریک ولایت پدرم را عرض نمودم. و تفصیلی ذکر می فرماید تا آنکه می فرماید: الف مرّه جهاد نمودم در سبیل الهی که اصغر و کوچک ترا همه مثل غزوه خیبر بود که پدرم با کفار محاربه و مجادله نمود. حال اسرار ختم و رجوع و لا اوّلیت و لا آخریت صنع، همه را از این دو روایت ادراک فرما. باری ای حبیب من، مقدّس است نغمه لاهوت که به استماع و عقول ناسوت محدود شود. نماله وجود کجا تواند به عرصه معبود قدم گذارد؟ اگر چه نفوس ضعیفه از عدم ادراک، این بیانات معضله را انکار نمایند و امثال این احادیث را نفی کنند. بلی، لا

۱۸۰

يَعْرِفُ ذَلِكَ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. قُلْ هُوَ الْخَتَمُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ خَتَمٌ فِي
 الْإِبْدَاعِ وَلَا بَدْءٌ لَهُ فِي الْإِخْتِرَاعِ إِذَا يَا مَلَأَ الْأَرْضَ فِي ظُهُورَاتِ
 ۱۸۱ الْبَدْءِ تَجَلِّيَاتِ الْخَتَمِ تَشْهَدُونَ. بسیار تعجب است که این قوم

در بعضی از مراتب که مطابق میل و هوای ایشان است

متمسک به آیه منزله در فرقان و احادیث اولی الایقان

می شوند و از بعضی که مغایر هوای ایشان است بالمرّه اعراض

می نمایند. "اَفْتُوْمُنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ" ۱ ما

لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ مَا لَا تَشْعُرُونَ؟ مثل آنکه در کتاب مبین،

رَبِّ الْعَالَمِينَ بعد از ذکر ختمیت فی قوله تعالی: "وَلَكِنْ رَسُولَ

اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ"، ۲ جمیع ناس را به لقای خود وعده

فرموده. چنانچه آیات مدله بر لقای آن ملیک بقا در کتاب

مذکور است و بعضی از قبل ذکر شده. و خدای واحد شاهد

مقال است که هیچ امری اعظم از لقا و اصرح از آن در فرقان

ذکر نیافته. فَهَنِينًا لِمَنْ فَازَ بِهِ فِي يَوْمٍ أَعْرَضَ عَنْهُ أَكْثَرُ النَّاسِ

۱۸۲ کَمَا أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ. ومع ذلك به حکم اول از امر ثانی معرض

گشته اند، با اینکه حکم لقا در یوم قیام منصوص است در

کتاب. و قیامت هم به دلائل واضحه ثابت و محقق شد که

مقصود، قیام مظهر اوست بر امر او و همچنین از لقا، لقای

جمال اوست در هیکل ظهور او إذ إنه "لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ

۱- سوره بقره، آیه ۸۵ ۲- سوره احزاب، آیه ۴۰

هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ" ۱ و با جمیع این مطالب ثابت و بیانات

واضحه، من حیث لا یَشْعُرُ به ذکر ختم تمسک جسته اند و از

موجد ختم و بدء در یوم لقای او بالمرّه محتجب مانده اند. "وَ

لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ

دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى. ۲" و از همه این مراتب

چشم پوشیده، اگر این قوم به قطره ای از چشمه لطیف

"يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ" می آشامیدند هیچ این گونه

اعتراضات غیر مرضیه بر محلّ امر نمی نمودند. امر و قول و فعل

در قبضه قدرت اوست. كُلُّ شَيْءٍ فِي قَبْضَةِ قُدْرَتِهِ أَسِيرٌ وَإِنَّ

ذَلِكَ عَلَيْهِ سَهْلٌ يَسِيرٌ. فاعل است آنچه را اراده نماید و عامل

است آنچه میل فرماید. مَنْ قَالَ لِمَ وَبِمَ فَقَدْ كَفَرَ. و اگر این

عباد قدری به شعور بیایند از آنچه مرتکب شده اند هلاک

می شوند و به دست های خود خود را به نار که مقرو و مرجع

ایشان است راجع می نمایند. آیا نشنیده اند که می فرماید: "لا

يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ"؟ ۳ و با این بیانات چگونه می توان جسارت

۱۸۳

نمود و به زخارف قول مشغول شد؟ سبحان الله، جهل و نادانی

عباد به مقام و حدّی رسیده که به علم و اراده خود مقبل

۱۸۴

شده، از علم و اراده حقّ جلّ و عزّ معرض گشته اند. حال

انصاف دهید اگر این عباد موقن به این کلمات درّیه و

۱- سوره انعام، آیه ۱۰۳ ۲- سوره فاطر، آیه ۴۵

- ۳ سوره انبیاء، آیه ۲۳

اشارات قدسیه شوند و حق را یفعل ما یشاء بدانند، دیگر چگونه به این مزخرفات تشبث می نمایند و تمسک می جویند؟ بلکه آنچه بفرماید به جان اقرار نمایند و مدعن شوند. قسم به خدا که اگر تقدیرات مقدره و حکمت های قدریه سبقت نیافته بود ارض جمیع این عباد را معدوم می نمود و لکن یؤخر

۱۸۵ ذلک إلى میقاتِ یوم معلوم. باری هزار و دویست و هشتاد سنه از ظهور نقطه فرقان گذشت و جمیع این همج رعاع در هر صباح تلاوت فرقان نموده اند و هنوز به حرفی از مقصود فائز نشدند و خود قرائت می کنند بعضی آیات را که صریح بر مطالب قدسیه و مظاهر عز صمدیه است مع ذلک هیچ ادراک ننموده اند. و این مدت این قدر ادراک نشده که مقصود از تلاوت کتب و قرائت صحف در هر عصری، ادراک معانی آن و بلوغ به معارج اسرار آن بوده و إلا تلاوت بی معرفت را البتّه

۱۸۶ فائده کلی نباشد. چنانچه شخصی در یومی نزد این فقیر بحر معانی حاضر بود و ذکری از علائم قیامت و حشر و نشر و حساب به میان آمد و اصرار می نمود که حساب خلایق در ظهور بدیع چگونه شد که احدی اطلاع نیافته؟ بعد قدری از صور علمیه و شئونات حکمیه به قدر ادراک و فهم سامع القاء شد. و بعد ذکر شد که این مدت مگر تلاوت فرقان ننموده و آیه مبارکه را که می فرماید: "فَیَوْمَئِذٍ لَا

يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ ۱ را ندیده اید و به مقصود

ملفت نشده اید که معنی سؤال چنان نیست که ادراک

نموده اید بلکه سؤال به لسان و بیان نیست چنانچه همین آیه

مشعر و مدلل بر آن است؟ و بعد می فرماید: "يَعْرِفُ

الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ". ۲ این است ۱۸۷

که از وجهه، حساب خلائق کشیده می شود و کفر و ایمان و

عصیان، جمیع ظاهر می گردد. چنانچه الیوم مشهود است که

به سیما اهل ضلالت از اصحاب هدایت معلوم و واضح اند. و

اگر این عباد خالصاً لله و طلباً لرضائه در آیات کتاب

ملاحظه نمایند جمیع آنچه را که می طلبند البتّه ادراک می نمایند.

به قسمی که جمیع امور واقعه در این ظهور را از کلی و جزئی

در آیات او ظاهر و مکشوف ادراک می نمایند حتی خروج

مظاهر اسماء و صفات را از اوطان، و اعراض و اغماض ملت

و دولت را، و سکون و استقرار مظهر کلیّه در ارض معلوم

مخصوص. وَلَكِنْ لَا يَعْرِفُ ذَلِكَ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. أَخْتِمُ الْقَوْلَ ۱۸۸

بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ مِنْ قَبْلُ لِيَكُونَ خِتَامُهُ الْمِسْكَ الَّذِي

يَهْدِي النَّاسَ إِلَى رِضْوَانِ قُدْسٍ مُنِيرٍ. قَالَ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ: "وَاللَّهُ

يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ

مُسْتَقِيمٍ". ۳ "لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ

بِمَا كَانُوا

- ۱سوره رحمن، آیه ۳۹ ۲ - سوره رحمن، آیه ۴۱

- ۳سوره یونس، آیه ۲۵

يَعْمَلُونَ. ۱" لَيْسَتْ هَذَا الْفَضْلُ عَلَى الْعَالَمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

۱۸۹ العالمین. بیان را در هر مطلب مکرر نمودیم که شاید هر نفسی

از اعالی و ادانی از این بیانات به قدر و اندازه خود قسمت و

نصیب بردارد و اگر نفسی از ادراک بیانی عاجز باشد، از بیان

دیگر مقصود خود را ادراک نماید. لِيَعْلَمَ كُلُّ أَنْاسٍ مَشْرِبَهُمْ.

۱۹۰ قسم به خدا که این حمامه ترابی را غیر این نغمات

نغمه هاست و جز این بیانات رموزها که هر نکته ای از آن

مقدس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت. تا مشیت

الهی چه وقت قرار گیرد که عروس های معانی بی حجاب از

قصر روحانی قدم ظهور به عرصه قدم گذارند. وَمَا مِنْ أَمْرٍ

إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِ وَمَا مِنْ قُدْرَةٍ إِلَّا بِحَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ وَمَا مِنْ

إِلَهٍ إِلَّا هُوَ. لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ وَكُلُّ بِأَمْرِهِ يَنْطِقُونَ وَمِنْ

۱۹۱ أسرارِ الرُّوحِ يَتَكَلَّمُونَ. از قبل دو مقام از برای شمس مشرقه از

مشارق الهیه بیان نمودیم. یکی مقام توحید و رتبه تفرید، چنانچه از

قبل ذکر شد: "لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ." ۲ و مقام دیگر مقام

تفصیل و عالم خلق و رتبه حدودات بشریه است. در این مقام

هر کدام را هیكلی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر و

حدودی مخصوص است چنانچه هر کدام به اسمی موسوم و به

وصفی موصوف و به امری بدیع و شرعی جدید مأمورند.

۱- سوره انعام، آیه ۱۲۷ ۲- سوره بقره، آیه ۱۳۶

چنانچه می فرماید: "تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ". ۱ نظر به اختلاف این

۱۹۲

مراتب و مقامات است که بیانات و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر می شود و إلا فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل الهیّه، جمیع در حکم یک کلمه مذکور است. چون اکثر ناس اطلاع بر مقامات مذکوره نیافته اند این است که در کلمات مختلفه آن هیاکل متحده مضطرب و متزلزل می شوند.

۱۹۳

باری، معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات کلمات از اختلافات مقامات است. این است که در مقام توحید و علو تجرید، اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت صرفه و هویتّه بحته بر آن جواهر وجود شده و می شود زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله ساکن اند و بر کرسی بطون الله واقف. یعنی ظهور الله به ظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان باهر. چنانچه نعمات ربوبیه از این هیاکل احدیه

۱۹۴

ظاهر شد. و در مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات ملکیه است عبودیت صرفه و فقر بحت و فنای باتّ از ایشان ظاهر است. چنانچه می فرماید: "إِنِّي عَبْدُ

۱۹۵

اللّهِ وَمَا أَنَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ". و از این بیانات محققه مثبتّه

ادراک فرما مسائل خود را که سؤال نموده بودی، تا در دین الهی راسخ شوی و از اختلافات بیانات انبیاء و اصفیاء متزلزل ۱۹۶ نشوی. و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه: "إِنِّي أَنَا اللَّهُ"،

حق است و ربیبی در آن نیست. چنانچه به کرات مبرهن شد که به ظهور و صفات و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله و صفة الله در ارض ظاهر. این است که می فرماید: "وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ. " ۱ و همچنین " إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا

يُبَايِعُونَ اللَّهَ. " ۲ و اگر نغمه ای رسول الله برآرند، این نیز صحیح است و شککی در آن نه. چنانچه می فرماید: "مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ. " ۳ و

در این مقام همه مرسل اند از نزد آن سلطان حقیقی و کینونت ازلی. و اگر جمیع ندای انا خاتم النبیین برآرند آن هم حق است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدیّت و ختمیّت و اولیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت آن روح الارواح حقیقی و ساذج السّواذج ازلی اند. و همچنین اگر بفرمایند: "نَحْنُ عِبَادُ اللَّهِ"، این نیز ثابت و ظاهر است.

چنانچه به ظاهر در منتهی رتبه عبودیّت ظاهر شده اند، احدی را یارای آن نه که به آن نحو از عبودیّت در امکان ظاهر شود.

۱- سوره انفال، آیه ۱۷ ۲- سوره فتح، آیه ۱۰

۳- سوره احزاب، آیه ۴۰

این است که از آن جواهر وجود در مقام استغراق در بحار قدس صمدی و ارتقاء به معارج معانی سلطان حقیقی، اذکار ربوبیه و الوهیه ظاهر شد. اگر درست ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده نموده‌اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف، که گویا خود را معدوم صرف دانسته‌اند و ذکر خود را در آن ساحت شرک شمرده‌اند.

زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی و وجود است و این نزد واصلان بس خطا، چه جای آنکه ذکر غیر شود و قلب و لسان و دل و جان به غیر ذکر جانان مشغول گردد و یا چشم، غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش، غیر نغمه او شنود و یا رجل در غیر سبیل او مشی نماید. در این زمان

۱۹۷

نسمه الله وزیده و روح الله احاطه نموده، قلم از حرکت ممنوع

۱۹۸

و لسان از بیان مقطوع گشته. باری، نظر به این مقام، ذکر

ربوبیه و امثال ذلک از ایشان ظاهر شده و در مقام رسالت

اظهار رسالت فرمودند و همچنین در هر مقام به اقتضای آن

ذکری فرمودند و همه را نسبت به خود داده‌اند از عالم امر

الی عالم خلق و از عوالم ربوبیه الی عوالم ملکیه. این است که

آنچه بفرمایند و هرچه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و

نبوت و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت، همه حق است

و شبهه ای در آن نیست. پس باید تفکر در این بیانات که

- استدلال شده نمود تا دیگر از اختلافات اقوال مظاهر غیبیه و
 ۱۹۹ مطالع قدسیه احدی را اضطراب و تزلزل دست ندهد. باری،
 در کلمات شمس حقیقت باید تفکر نمود و اگر ادراک نشد
 باید از واقفین مخازن علم سؤال شود تا بیان فرمایند و رفع
 اشکال نمایند نه آنکه به عقل ناقص خود کلمات قدسیه را
 تفسیر نمایند و چون مطابق نفس و هوای خود نیابند بنای ردّ
 و اعتراض گذارند. چنانچه الیوم علماء و فقهای عصر که بر
 مسند علم و فضل نشسته اند و جهل را علم نام گذاشته اند و
 ظلم را عدل نامیده اند اگر مجعولات خاطر خود را از شمس
 حقیقی سؤال نمایند و جواب موافق آنچه فهمیده و یا از کتاب
 مثل خود ادراک نموده اند نشنوند البتّه نفی علم از آن معدن و
 ۲۰۰ منبع علم نمایند. چنانچه در هر زمانی این واقع شد. مثل اینکه
 مذکور شد در سؤال از اهله که از سید وجود نمودند و آن
 حضرت به امر الهی جواب فرمود که "هِيَ مَوَاقِیْتُ لِلنَّاسِ". ۱
 ۲۰۱ بعد از استماع، نفی علم از آن حضرت نمودند. و همچنین در
 آیه روح که می فرماید: "وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ
 مِنْ أَمْرِ رَبِّي". ۲ و چون این جواب مذکور شد کلّ فریاد
 واویلا بر آوردند که جاهلی که نمی داند روح چه چیز است
 خود را عالم علم لدنی می داند. و الیوم چون علمای عصر به
 ۱- سوره بقره، آیه ۱۸۹ ۲- سوره اسراء، آیه ۸۵

اسم آن حضرت مفتخرند و آبای خود را هم مدعن دیده‌اند لهذا تقلیداً حکمش را قبول دارند. چنانچه اگر انصاف باشد و الیوم در جواب امثال این مسائل چنین جواب بشنوند البتّه ردّ نمایند و اعتراض کنند و همان سخن های قبل را اعاده نمایند چنانچه نمودند. با اینکه آن جواهر وجود مقدّسند از کلّ این علم های مجعوله و منزّه‌اند از جمیع این کلمات محدوده و متعالی اند از ادراک هر مدرکی. کلّ این علوم نزد آن علم کذب صرف است و جمیع این ادراکات افک محض. بلکه هرچه از آن معادن حکمت الهی و مخازن علم صمدانی ظاهر می شود علم همان است. "وَ الْعِلْمُ نُقْطَةٌ كَثْرَهَا الْجَاهِلُونَ" دلیل بر آن، "وَ الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ" مثبت این بیان. باری، چون معنی علم را ادراک ننموده‌اند و افکار مجعوله خود را که ناشی از مظاهر جهل شده، اسم آن را علم گذاشته، بر مبدء علوم وارد آورده‌اند آنچه دیده‌اید و شنیده‌اید. مثلاً در کتاب یکی از عباد که مشهور به علم و فضل است و خود را از صناید قوم شمرد و جمیع علمای راشدین را ردّ و سبّ نموده چنانچه در همه جای از کتاب او تلویحاً و تصریحاً مشهود است. و این بنده چون ذکر او را بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم. هر چند این بنده اقبال به ملاحظه

۲۰۲

۲۰۳

کلمات غیر نداشته و ندارم و لیکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائیلین بعد از معرفت و بصیرت داده شود. باری، کتب عربیه او بدست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود کتابی از ایشان که مسمی به "ارشاد العوام" است در این بلد یافت می شود. اگرچه از این اسم رائحه کبر و غرور استشمام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شد که در سبیل نفس و هوی سالکند و در تیه جهل و عمی ساکن، گویا حدیث مشهور را فراموش نموده اند که می فرماید: "أَلْعِلْمُ تَمَامُ الْمَعْلُومِ وَالْقُدْرَةُ وَالْعِزَّةُ تَمَامُ الْخَلْقِ". با وجود این کتاب را طلب نموده، چند روز معدود نزد بنده بود و گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد. از قضا مرتبه ثانی جائی بدست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود. ملاحظه شد که قریب بیست علم او ازید، شرط معرفت معراج نوشته اند و همچو مستفاد شد که اگر نفسی این علوم را درست ادراک ننموده باشد به معرفت این امر عالی متعالی فائز نگردد. و از جمله علوم، علم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را مذکور نموده و ادراک این علوم فانیه ۲۰۴ مردوده را شرط ادراک علوم باقیه قدسیه شمرده. سبحان الله،

با این ادراک چه اعتراضات و تهمت ها که به هیاکل علم
نا متناهی الهی وارد آورده. فنعم ما قال:
متهم داری کسانی را که حق

کرد امین مخزن هفتم طبق

و یک نفر از اهل بصیرت و دانش و صاحبان علوم و عقول
ملتفت این مزخرفات نشده. با اینکه بر هر صاحب بصیرتی
واضح و هویدا است که این گونه علم ها لم یزل مردود حق
بوده و هست. و چگونه علومی که مردود است نزد علمای
حقیقی، ادراک آن شرط ادراک معراج معراج می شود با اینکه
صاحب معراج حرفی از این علوم محدوده محجوبه حمل
نفرموده و قلب منیر آن سید لولاک از جمیع این اشارات
مقدّس و منزّه بوده؟ چه خوب می گوید:

جمله ادراکات بر خرهای لنگ

حق سوار باد پرّان چون خدنگ

والله هر کس بنخواهد سرّ معراج را ادراک نماید و یا قطره ای

از عرفان این بحر بنوشد اگر هم این علوم نزد او باشد یعنی

مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار گرفته باشد البتّه باید

پاک و منزّه نماید تا سرّ این امر در مرآت قلب او تجلّی نماید. و

۲۰۵

الیوم متغمّسان بحر علوم صمدانی و ساکنان فُلك حکمت

ربّانی مردم را از تحصیل این علوم نهی می فرمایند و صدور

منیرشان بحمدالله منزّه از این اشارات است و مقدّس از این حجبات. حجاب اکبر را که می فرماید: "أَلْعِلْمُ حِجَابُ الْأَكْبَرِ"

به نار محبّت یار سوختیم و خیمه دیگر برافراختیم و به این افتخار می نمائیم که الحمدلله سبحات جلال را به نار جمال محبوب سوختیم و جز مقصود در قلب و دل جا ندادیم نه به علمی جز علم به او متمسّکیم و نه به معلومی جز تجلّی انوار او

۲۰۶ متشبّث. باری، بسیار متعجّب شدم، از این بیانات ندیدم

مگر اینکه می خواهد بر مردم برساند که جمیع این علوم نزد ایشان است با وجود اینکه قسم به خدا نسیمی از ریاض علم الهی نشنیده و بر حرفی از اسرار حکمت ربّانی اطلاع نیافته. بلکه اگر معنی علم گفته شود البتّه مضطرب شود و جبل وجود او مندک گردد. با وجود این اقوال سخیفه بی معنی چه

۲۰۷ دعوی های زیاده از حدّ نموده. سبحان الله، چقدر متعجّبیم از

مردمی که به او گرویده اند و تابع چنین شخصی گشته اند. به تراب قناعت نموده و اقبال جسته اند و از ربّ الارباب معرض گشته اند و از نغمه بلبل و جمال گل به نعیب زاغ و جمال کلاغ قناعت نموده اند. و دیگر چه چیزها ملاحظه شد از کلمات مجعوله این کتاب. فی الحقیقه حیف است که قلم به تحریر ذکر آن مطالب مشغول شود و یا اوقات مصروف به آن گردد و لیکن اگر محکی یافت می شد حقّ از باطل و نور از

۲۰۸

ظلمت و شمس از ظلّ معلوم می آمد. از جمله علومى که این مرد مدّعى به آن شده صنعت کیمیاست. بسیار طالبم که سلطانی و یا نفسی که مقتدر باشد ظهور این علم را از عالم لفظ به عالم شهود و از قول به فعل از ایشان طلب نماید و این بی علم فانی هم که دعوی این گونه علوم ننموده و بلکه کون این علوم و فقدان آن را علت علم و جهل نمی دانم با این مرد در همین فقره قیام نمائیم تا صدق و کذب معلوم شود. ولیکن چه فائده، از ناس این زمان جز زخم سنان ندیده ام و غیرسمّ قاتل چیزی نچشیده ام. هنوز اثر حدید برگردن باقی است و

۲۰۹

هنوز علائم جفا از تمام بدن ظاهر. و در مراتب علم و جهل و عرفان و ایقان او در کتابی که ترک نشد از آن امری ذکر شده، این است که می فرماید: "إِنَّ شَجَرَةَ الرَّقُومِ طَعَامُ الْأَيْمِ". ۱ و بعد بیانات دیگر می فرماید تا اینکه منتهی می شود به این ذکر: "ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمِ". ۲ ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف او در کتاب محکم مذکور شده. و این شخص هم خود را در کتاب خود از بابت خفض جناح عبد ائیم ذکر نموده: ائیمُ فِی الْكِتَابِ وَعَزِيزُ بَيْنَ الْأَنْعَامِ وَ كَرِيمٌ فِی الْإِسْمِ. تفکر در آیه مبارکه نموده تا معنی "وَلَا

۲۱۰

رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِی كِتَابٍ مُّبِينٍ" ۳ درست در لوح قلب ثبت
 ۱- سوره دخان، آیه ۴۳-۴۴ ۲ - سوره دخان، آیه ۴۹

- ۳سوره انعام، آیه ۵۹

شود. با وجود این جمعی معتقد او شده و از موسی علم و عدل اعراض نموده به سامریّ جهل تمسک جسته‌اند و از شمس معانی که در سماء لایزالی الهی مُشرق است معرض گشته‌اند

۲۱۱ و کَأَنْ لَمْ يَكُنْ انْكَاشَتْهٗ اَنْد. باری ای برادر من، لثالی علم ربّانی جز از معدن الهی بدست نیاید و رائحه ریحان معنوی جز از گلزار حقیقی استشمام نشود و گل های علوم احدیه جز از مدینه قلوب صافیه نروید. "وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ

۲۱۲ بِاِذْنِ رَبِّهٖ وَ الَّذِي خَبَتْ لَا يَخْرُجُ اِلَّا نَكِدًا. "۱ و چون مفهوم گشت که تغنیات و رقاء هویّه را احدی ادراک ننماید الا اهلش لهذا بر هر نفسی لازم و واجب است که مشکلات مسائل الهیه و معضلات اشارات مطالع قدسیّه را بر صاحبان افئده منیره و حاملان اسرار احدیه عرضه دارد تا به تأییدات ربّانی و افاضات الهی حلّ مسائل شود نه به تأییدات علوم اکتسابی.

۲۱۳ "فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. "۲ و لیکن ای برادر من، شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محلّ ظهور و بروز تجلّی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبّت محبوب

۱- سوره اعراف، آیه ۵۸ ۲- سوره نحل، آیه ۴۳

ازلی است لطیف و نظیف نماید. و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوش شبحیه و صور ظلیّه مقدّس گرداند به قسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ او را به جهتی بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید. چنانچه الیوم اکثری به این دو وجه، از وجه باقی و حضرت معانی باز مانده اند و بی شبان در صحراهای ضلالت و نسیان می چرند. و باید در کلّ حین توکلّ به حقّ نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و به ربّ الارباب در بندد. و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و به صبر و اصطبار دل بندد و صمت را شعار خود نماید و از تکلمّ بی فائده احتراز کند. چه زبان ناری است افسرده و کثرت بیان سمّی است هلاک کننده. نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افئده را بگدازد. اثر آن نار به ساعتی فانی شود و اثر این نار به قرنی باقی ماند. و غیبت را ضلالت شمرد و به آن عرصه هرگز قدم نگذارد، زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند. به قلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ. مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین و متکبرین را نعمت شمرد. در اسحار به ادکار مشغول شود و به تمام همّت و اقتدار در طلب آن نگار

کوشد. غفلت را به نارحبّ و ذکر بسوزاند و از ما سوی الله چون برق درگذرد. و بر بی نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد. رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد به انسان و اهل بیان. و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حقّ احتراز نجوید. و آنچه برای خود نمی پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند. و از خاطیان در کمال استیلاء درگذرد و طلب مغفرت نماید. و بر عاصیان قلم عفو درکشد و به حقارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهول است. ای بسا عاصی که در حین موت به جوهر ایمان موقّق شود و خمر بقا چشد و به ملأ اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و به اسفل درکات نیران مقرّیابد. باری، مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات محکمه آن است که سالک و طالب باید جز

۲۱۵ خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد. و این شرایط از صفات عالین و سجیه روحانیین است که در شرایط مجاهدین و مشی سالکین در مناهج علم الیقین ذکر یافت. و بعد از تحقّق این مقامات برای سالک فارغ و طالب صادق، لفظ مجاهد درباره او صادق می آید. و چون به عمل "والذین جَاهِدُوا فِينَا" ۱ مؤید شد البتّه به بشارت "لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا" ۲

۱ و ۲- سوره عنكبوت، آیه ۶۹

مستبشر خواهد شد. و چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حبّ در قلب روشن شد و نسیم محبّت از شطر احدیّه وزید ظلمت ضلالت شکّ و ریب زائل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید. در آن حین بشیر معنوی به بشارت روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را به صور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید. و عنایات و تأییدات روح القدس صمدانی حیات تازه جدید مبذول دارد به قسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه می بیند و رجوع به آیات واضحہ آفاقیه و خفیّات مستوره انفسیّه می نماید و به عین الله بدیعه در هر ذره بابی مفتوح مشاهده نماید برای وصول به مراتب عین الیقین و حقّ الیقین و نور الیقین، و در جمیع اشیاء اسرار تجلّی وحدانیّه و آثار ظهور صمدانیّه ملاحظه کند. قسم به خدا که اگر سالک سبیل هدی و طالب معارج تقی به این مقام بلند اعلی واصل گردد رائقه حقّ را از فرسنگ های بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرق کلّ شیء ادراک کند و هر ذره و هر شیء او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان ممیز شود که حقّ را از باطل، چون شمس از ظلّ، فرق گذارد. مثلاً اگر نسیم حقّ از مشرق ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد

البته استشمام کند. و همچنین جمیع آثار حق را از کلمات
 بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه، از افعال و اعمال و آثار
 ما سوی امتیاز دهد چنانچه اهل لؤلؤ، لؤلؤ را از حجو
 انسان، ربیع را از خریف و حرارت را از برودت. و دماغ جان
 چون از زکام کون و امکان پاک شد البته رائحه جانان را از
 منازل بعیده بیابد و از اثر آن رائحه به مصرایقان حضرت منان
 وارد شود و بدایع حکمت حضرت سبحانی را در آن شهر
 روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار ورقه
 شجره آن مدینه استماع نماید و از تراب آن مدینه تسبیح و
 تقدیس ربّ الارباب به گوش ظاهر و باطن شنود و اسرار
 رجوع و ایاب را به چشم سرّ ملاحظه فرماید. چه ذکر نمایم از
 آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که به امر سلطان اسماء و
 صفات در آن مدینه مقدّر شده. بی آب رفع عطش نماید و بی
 نار حرارت محبّه الله بیفزاید. در هر گیاهی حکمت بالغه
 معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه در
 جذب و شور. از لاله های بدیعی سرّ نار موسوی ظاهر و از
 نفحات قدسیّه اش نفخه روح القدس عیسوی باهر. بی ذهب
 غنا بخشد و بی فنا بقا عطا فرماید. در هر ورقش نعیمی
 مکنون و در هر غرفه اش صد هزار حکمت مخزون. و
 مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ما سوی چنان به آن مدینه

انس گیرند که آنی از آن منفک نشوند. دلایل قطعیه را از سنبل آن محفل شنوند و براهین واضحه را از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند. و این مدینه در رأس هزار سنه او آزید او اقل تجدید شود و تزیین یابد. پس ای حبیب من، باید جهدی نمود تا به آن مدینه واصل شویم و به عنایت الهیه و تفقدات ربانیه کشف سُبُحات جلال نمائیم تا به استقامت تمام جان پُژمرده را در ره محبوب تازه نثار نمائیم و صد هزار عجز و نیاز آریم تا به آن فوز فائز شویم. و آن مدینه کتب الهیه است در هر عهدی. مثلاً در عهد موسی تورات بود و در زمن عیسی انجیل و در عهد محمد رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد مَنْ یَبْعَثُهُ اللهُ کتاب او که رجوع کل کتب به آن است و مهیمن است بر جمیع کتب. و در این مدائن، ارزاق مقدر است و نعم باقیه مقرر. غذای روحانی بخشد و نعمت قدمانی چشانند. بر اهل تجرید نعمت توحید عطا فرماید، بی نصیبان را نصیب کرم نماید و آوارگان صحرای جهل را کأس علم عنایت کند. و هدایت و عنایت و علم و معرفت و ایمان و ایقان کل من فی السَّموات و الارض در این مدائن مکنون و مخزون گشته. مثلاً فرقان از برای امت رسول حصن محکم بوده که در زمان او هر نفسی داخل او شد از رمی شیاطین و ریح مخالفین و ظنونات مجتثه و اشارات شرکیه محفوظ ماند. و

همچنین مرزوق شد به فواکه طیبه احدیه و اثمار علم شجره الهیه و از انهار ماء غیر آسن معرفت نوشید و خمر اسرار

۲۲۱ توحید و تفرید چشید. چنانچه جمیع ما یحتاج آن امت از احکام دین و شریعت سید المرسلین در آن رضوان مبین موجود و معین گشته. و آن است حجّت باقیه برای اهلش بعد از نقطه فرقان زیرا مسلم است حکم آن و محقق الوقوع است امر آن. و جمیع مأمور به اتباع آن بوده اند تا ظهور بدیع در سنه ستین. و آن است که طالبان را به رضوان وصال می رساند و مجاهدان و مهاجران را به سرادق قرب فائز فرماید. دلیلی است محکم و حجّتی است اعظم. و غیر آن را از روایات و کتب و احادیث این فخر نه زیرا حدیث و صاحبان حدیث، وجود و قولشان به حکم کتاب ثابت و محقق شده. و دیگر آنکه در احادیث اختلاف بسیار است و شبهه

۲۲۲ بی شمار. چنانچه نقطه فرقان در آخر امر فرمودند که "إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي." با اینکه احادیث بسیار از منبع رسالت و معدن هدایت نازل شده بود با وجود این جز ذکر کتاب چیزی نفرمودند و آن را سبب اعظم و دلیل اقوم برای طالبان مقرر فرمودند که هادی عباد باشد تا

۲۲۳ یوم معاد. حال به چشم انصاف و قلب طاهر و نفس زکیّه ملاحظه فرمائید که در کتاب خدا که مسلم بین طرفین است از

عامّه و خاصّه، چه را حجّت برای معرفت عباد قرار فرموده. باید بنده و شما و کلّ من علی الارض به نور آن تمسک جست، حقّ را از باطل و ضلالت را از هدایت تمیز دهیم و فرق گذاریم. زیرا که حجّت منحصر شد به دو، یکی کتاب و دیگر عترت.

۲۲۴

عترت که از میان رفته، پس منحصر شد به کتاب. و اوّل کتاب می فرماید: "الم ذلک الکتاب لا ریب فیهِ هدیّ لِّلْمُتَّقِینَ." ۱ در حروف مقطعه فرقان اسرار هوّیه مستور گشته و ثانی احدیّه در صدف این حروف مخزون شده که این مقام مجال ذکر آن نه ولیکن بر حسب ظاهر مقصود خود آن حضرت است که به او خطاب می فرماید: یا محمّد، این کتاب مُنزل از سماء احدیّه، نیست ریبی و شکّی در آن، هدایتی است برای پرهیزکاران. ملاحظه فرمائید که همین فرقان را مقرر و مقدر فرموده برای هدایت کلّ من فی السموات و الارض و بنفسه آن ذات احدیّه و غیب هوّیه شهادت داده بر آنکه شکّ و شبهه در آن نیست که هادی عباد است الی یوم معاد. آیا انصاف هست ثقل اعظم را که خدا شهادت بر حقیّت آن داده و حکم بر حقیّت آن فرموده، این عباد در آن شکّ نمایند و یا شبهه کنند و یا امری را که او سبب هدایت و وصول به معارج معرفت قرار فرموده، از آن

اعراض نمایند و امر دیگر طلب نمایند و یا به حرف مزخرف ناس تشکیک نمایند که فلان چنین گفته و فلان امر ظاهر نشده و حال آنکه اگر امری یا احدائی غیر کتاب الهی علّت و

۲۲۵ دلیل برای هدایت خلق بود البتّه در آیه مذکور می شد. باری، باید از امر مبهم الهی و از تقدیر مقدر صمدانی که در آیه ذکر یافت تجاوز ننمائیم و کتب بدیعه را مصدّق شویم چه اگر تصدیق این کتب را ننمائیم تصدیق این آیه مبارکه نشده. چنانچه این واضح است که هرکس تصدیق فرقان ننمود فی الحقیقه مصدّق کتب قبل از فرقان هم نبوده. و این معانی از ظاهر آیه مستفاد می شود. و اگر معانی مستوره آن ذکر شود و اسرار مکنونه آن بیان گردد البتّه زمان به آخر نرساند و

۲۲۶ کون حمل ننماید. و كَانَ اللهُ عَلَى مَا أَقُولُ شَهِيدًا. و همچنین در جای دیگر می فرماید: "وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ." ۱ که ترجمه ظاهر آن این است: اگر بودید شما در شکّ و شبهه در آنچه ما نازل فرمودیم بر عبد خود محمّد، پس بیارید سوره ای به مثل این سُور مُنَزَله و بخوانید شهدای خود را یعنی علمای خود را تا اعانت نمایند شما را در انزال سوره اگر هستید راست گویان. حال ملاحظه فرمائید چه

۱- سوره بقره، آیه ۲۳

مقدار عظیم است شأن آیات و بزرگ است قدر آن که حجّت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیّت نافذه را به آن ختم فرموده. و هیچ شیئی را آن سلطان احدیه در اظهار حجّت خود به آن شریک نفرموده چه میانه حجج و دلائل، آیات به منزله شمس است و سوای آن به منزله نجوم. و آن است حجّت باقیه و برهان ثابت و نور مضمیء از جانب سلطان حقیقی در میان عباد. هیچ فضلی به آن نرسد و هیچ امری بر آن سبقت نگیرد. کنز لئالی الهیه است و مخزن اسرار احدیه. و آن است خیط محکم و جبل مستحکم و عروه وثقی و نور لایطفی. شریعه معارف الهیه از آن در جریان است و نار حکمت بالغه صمدانیّه از آن در فوران. این ناری است که در یک حین دو اثر از آن ظاهر است، در مقبلین حرارت حبّ احداث نماید و در مبغضین برودت غفلت آورد. ای رفیق، باید ۲۲۷

از امر الهی نگذریم و به آنچه حجّت خود قرار فرموده راضی شویم و سر بنهیم. خلاصه، حجّت و برهان این آیه مُنزله اعظم از آن است که این علیل تواند اقامه دلیل نماید واللّهُ يَقُولُ الْحَقُّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْجَمِيلُ. و همچنین می فرماید: "تلك آياتُ الله تتلوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعَدَ اللَّهُ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ." ۱

۱- سوره جاثیه، آیه ۶

می فرماید: این است آیات مُنزله از سماء هویّه، می خوانیم بر شما. پس به کدام سخن بعد از ظهور حقّ و نزول آیات او ایمان می آورند؟ اگر تلویح این آیه را ملتفت شوی می فهمی که هرگز مظهري اکبر از انبیاء نبوده و حجّتی هم اکبر و اعظم از آیات منزله در ارض ظاهر نشده. بلکه اعظم از این حجّت،

۲۲۹ حجّتی ممکن نه إلا ما شاء ربّک. و در جای دیگر می فرماید:

"وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ
ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشْرَهُ

بِعَذَابِ أَلِيمٍ." ۱ یعنی وای بر افک کننده گنهکار که می شنود آیات نازل از سماء مشیّت الهیّه را که خوانده می شود بر او، پس استکبار می نماید که گویا نشنیده آن را، پس بشارت ده او را به عذابی دردناک. اشارات همین آیه کلّ من فی السّموات و الارض را کفایت می کند لَوْ كَانَ النَّاسُ فِي آيَاتِ رَبِّهِمْ يَتَفَرِّسُونَ. چنانچه الیوم می شنوید که اگر از آیات الهیّه قرائت شود احدی اعتنا ندارد که گویا پست ترین امرها نزدشان آیات الهیّه است و حال آنکه اعظم از آیات امری نبوده و نخواهد بود. بگو به ایشان: ای بی خبران، می گوئید آنچه را قبل، پدران شما گفتند. اگر ایشان ثمری از شجره اعراض خود دیدند شما هم خواهید دید. و عنقریب با آبای خود در نار مقرّ خواهید یافت. فالنّار

مَثْوَاهُمْ فَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ. و در جای دیگر می فرماید: "وَ إِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ".^۱ یعنی در وقتی که عالم شود از آیات ما شیئی را، اخذ می نماید آن را از روی استهزاء از برای ایشان است عذابی خوارکننده. از جمله استهزاء این بود که می گفتند معجزه دیگر ظاهر نما و برهان دیگر بیاور. آن یکی "فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ"^۲ می گفت و دیگر "إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقِّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ."^۳ مذکور می داشت. به مثل یهودان عهد موسی که تبدیل نمودند مائده سمائیّه را به اشیای خبیثه سیر و پیاز، آن قوم هم طلب تبدیل می نمودند آیات مُنزله را به ظنونات نجسه کثیفه. چنانچه الیوم مشاهده می شود که مائده معنویّه از سماء رحمت الهیّه و غمام مکرمت سبحانیّه نازل است و بحور حیوان در رضوان جنان به امر خالق کن فکان در موج و جریان و جمیع چون کلاب بر اجساد میته مجتمع آمده اند و به برکه شور که ملح اجاج است قانع گشته اند. سبحان الله، کمال تحیّر حاصل است از عبادی که بعد از ارتفاع اعلام مدلول، طلب دلیل می نمایند و بعد از ظهور شمس معلوم، به اشارات علم تمسک جسته اند. مثل آن است که از آفتاب در اثبات نور او حجّت

۱- سوره جاثیه، آیه ۹ ۲- سوره شعراء، آیه ۱۸۷

- ۳ سوره انفال، آیه ۳۲

طلبند و یا از باران نیشان در اثبات فیضش برهان جویند.
حجّت آفتاب نور اوست که اشراق نموده و عالم را فرا گرفته و
برهان نیشان جود اوست که عالم را به ردای جدید تازه
فرموده. بلی، کور از آفتاب جز گرمی حاصلی نداند و ارض
جز از رحمت نیسانی فضلی احصاء ننماید.

عجب نبود که از قرآن نصیبی نیست جز نقشی

که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا

۲۳۱ و در جای دیگری فرماید: "وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ

مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّبِّئُوا بِآيَاتِنَا إِنْ كُنْتُمْ

صَادِقِينَ. ۱" یعنی در وقتی که تلاوت کرده می شود بر ایشان آیات ما، نیست

حجّت ایشان مگر آنکه بگویند بیاورید پدرهای ما را اگر

هستید راست گویان. مشاهده نما که چه حجّت ها بر آن

رحمت های کامله واسعه می گرفتند. به آیاتی که حرفی از آن

اعظم است از خلق سماوات و ارض و مردگان وادی نفس و

هوی را به روح ایمان زنده می فرماید استهزاء می نمودند و

می گفتند: پدرهای ما را از قبر بیرون آر. این بود اعراض و

استکبار قوم. و هر کدام از این آیات برای کلّ من علی الارض

حجّتی است محکم و برهانی است معظّم که جمیع ارض را

کفایت می کند لَوْ أَنْتُمْ فِي آيَاتِ اللَّهِ تَتَفَكَّرُونَ. و در همین آیه

۱- سوره جاثیه، آیه ۲۵

۲۳۲

مذکوره لثالی اسرار مکنون است. اگر فی الجملة دردی یافت شود دوا می رسد. گوش به حرف های مزخرف عباد مدهید که می گویند کتاب و آیات از برای عوام حجت نمی شود زیرا که نمی فهمند و احصاء نمی کنند، با اینکه این قرآن حجت است بر مشرق و مغرب عالم. اگر قوه ادراک آن در مردم نبود چگونه حجت بر کل واقع می شد؟ از این قرار، بر معرفت الهیه هم نفسی مکلف نیست و لازم نه زیرا که عرفان او اعظم از

۲۳۳

عرفان کتاب اوست و عوام استعداد ادراک آن ندارند. باری، این سخن به غایت لغو و غیر مقبول است. همه از روی کبر و غرور گفته می شود که مردم را از ریاض رضای الهی دور کنند و زمام آنها را محکم حفظ نمایند. با اینکه نزد حقّ این عوام از علمای ایشان که از حقّ اعراض نموده اند به غایت مقبول تر و پسندیده ترند. و فهم کلمات الهیه و درک بیانات حمّامات معنویه هیچ دخلی به علم ظاهری ندارد. این منوط به صفای قلب و تزکیه نفوس و فراغت روح است. چنانچه حال عبادی چند موجودند که حرفی از رسوم علم ندیده اند و بر رفرق علم جالسند و از سحاب فیض الهی ریاض قلوبشان به گل های حکمت و لاله های معرفت تزین یافته. فَطُوبَى لِلْمُخْلِصِينَ مِنْ أَنْوَارِ يَوْمٍ عَظِيمٍ. و همچنین می فرماید: "وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَسُؤُونَ مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ

اَلَيْمٌ. ۱" و همچنین می فرماید: "وَيَقُولُونَ اٰنَّا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا
 لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ." ۲ مضمون این آیه واضح است. مشاهده
 فرمائید که بعد از تنزیل آیات چه می گفتند: آیا ما ترک
 کننده ایم خدایان خود را برای شاعری مجنون؟ که آن حضرت را
 شاعر می نامیدند و به آیات الهیه سخریه می نمودند و
 می گفتند: این کلمات اساطیر اولین است، یعنی کلماتی است
 که قبل گفته شده و محمد آن کلمات را ترکیب نموده می گوید
 ۲۳۵ از خداست. چنانچه الیوم به مثل همان را شنیده اید که نسبت
 به این امر می دهند و می گویند که این کلمات را با کلمات
 قبل ترکیب نموده و یا کلماتی است مغلوط. قَدْ كَبُرَ قَوْلُهُمْ وَ
 ۲۳۶ صَعُرَ شَأْنُهُمْ وَحَدُّهُمْ. این است که بعد از این انکارها و
 اعتراضات که مذکور شد گفتند: بعد از موسی و عیسی،
 موافق کتب نباید نبی مستقل که ناسخ شریعت باشد
 مبعوث شود. باید شخصی بیاید که مکمل شریعت قبل باشد.
 این آیه مبارکه که مشعر بر جمیع مطالب الهیه و مدلل بر
 عدم انقطاع فیوضات رحمانیه است نازل شد: "وَلَقَدْ جَاءَكُمْ
 يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ
 بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنَ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا
 كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ." ۳ و به تحقیق آمد شما را یوسف از
 - سوره عنکبوت، آیه ۲۳ - ۲ - سوره صافات، آیه ۳۶
 - سوره غافر (مؤمن)، آیه ۳۴ -

پیش با بینه‌ها، پس پیوسته بودید در شکّ از آنچه آمد شما را به آن، تا چون هلاک شد گفتید مبعوث نمی‌گرداند خدا بعد از او رسولی را، و همچنین اضلال می‌کند خدا کسی را که اوست اسراف‌کننده و شکّ آورنده به پروردگار خود. پس، از این آیه ادراک فرمائید و یقین کنید که در هر عصر امم آن عهد به آیه ای از کتاب تمسّک بسته از این گونه حرف‌های مزخرف می‌گفتند که دیگر نبیّ نباید در ابداع بیاید. مثل آنکه آیه انجیل را که مذکور شده، علمای آن استدلال به آن نمودند که هرگز حکم انجیل مرتفع نمی‌شود و پیغمبری مستقلّ مبعوث نگردد الاّ برای اثبات شریعت انجیل. و اکثری از ملل

۲۳۷

مبتلا به این مرض روحی شده‌اند. چنانچه اهل فرقان را می‌بینی که چگونه به مثل امم قبل به ذکر خاتم النبیین محتجب گشته‌اند، با اینکه خود مقرّند بر اینکه "ما یعلمُ تأویلهُ الاّ اللهُ والرّاسخونَ فی العلم." ۱ بعد که راسخ در علوم و امّها و نفسها و ذاتها و جوهرها بیان می‌فرماید که قدری مخالف هوای ایشان واقع می‌شود این است که می‌شنوی که چه می‌گویند و چه می‌کنند. و نیست اینها مگر از رؤسای ناس در دین یعنی آنهایی که الهی بجز هوی اخذ نکرده‌اند و بغیر ذهب مذهبی نیافته‌اند و به حجیات علم محتجب گشته‌اند و به

۱- سوره آل عمران، آیه ۷

ضلالت آن گمراه شده‌اند. چنانچه به تصریح تمام ربّ الانام می‌فرماید :

"أَفْرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ." ۱ یعنی آیا دیدی آن

غافل را که گرفت خدای خود خواهش های نفس خود را و اضلال کرد

خدا او را بر علمی، و مهر نهاد بر گوش و دلش و گردانید

بر چشمش پرده، پس که هدایت می‌کند او را از بعد خدا؟

۲۳۸ آیا پند نمی‌گیرید؟ در معنی "وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ"، ۲ اگر چه

در ظاهر آن است که ذکر شده و لیکن نزد این فانی، مقصود

از آیه علمای عصراند که اعراض از جمال حق نمودند و به

علوم خود که از نفس و هوی ناشی گشته متمسک شده بر

نبأ الهی و امر او احتجاج می‌نمودند. "قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ

عَنْهُ مُعْرِضُونَ." ۳ و همچنین می‌فرماید: "وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ

آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ

عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُونَ آبَاؤَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا افْكٌ مُفْتَرٍ." ۴

والحقّ يقول : و چون خوانده شود بر ایشان، یعنی بر آن کفره فجره، آیات

قدسیّه احدیّه، گویند آن مشرکان از حقّ بی‌خبران، نیست

این رسول پروردگار مگر مردی که می‌خواهد منع کند شما را

از آنچه که می‌پرستیدند آن را پدرهای شما و دیگر گفتند

۱ و ۲ - سوره جاثیه، آیه ۲۳ ۲ - سوره ص، آیه ۶۷-۶۸

۴ - سوره سبأ، آیه ۴۳

نیست این مگر کذبی افترا کرده شده. بشنوید ندای قدس الهی و نوای خوش صمدانی را که چگونه در تلویح، انذار فرموده مکذبین آیات را و بیزاری جسته منکرین کلمات قدسیه را. و بعد ناس را ملاحظه فرمائید از کوثر قرب و اعراض و استکبار آن محرومان را بر آن جمال قدس. با اینکه آن جوهر لطف و کرم، هیاکل عدم را به عرصه قدم هدایت می فرمود و آن فقیران حقیقی را به شریعه قدسیه غنا دلالت می نمود مع ذلک بعضی می گفتند این مردی است افترا کننده بر پروردگار عالمیان و بعضی می گفتند این منع کننده است ناس را از شریعه دین و ایمان و برخی نسبت جنون می دادند و امثال

ذلک. چنانچه الیوم مشاهده می کنید چه سخن های لغو که به آن جوهر بقا گفته اند و چه نسبت ها و خطاها که به آن منبع و معدن عصمت داده اند. با اینکه در کتاب الهی و لوح قدس صمدانی در جمیع اوراق و کلمات، انذار فرموده مکذبین و معرضین آیات منزله را و بشارت فرموده مقبلین آن را، با وجود این چقدر اعتراضات که بر آیات منزله از سماوات قدسیه بدعیه نموده اند. و حال آنکه چشم امکان چنین فضلی ندیده و قوه سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات به مثابه غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی جاری و نازل شود. چه که انبیای اولوالعزم که عظمت قدر و رفعت

مقامشان چون شمس واضح و لائح است مفتخر شدند هر کدام به کتابی که در دست هست و مشاهده شده آیات آن احصا گشته و از این غمام رحمت رحمانی این قدر نازل شده که هنوز احدی احصا ننموده. چنانچه بیست مجلد الآن به دست می آید و چه مقدار که هنوز به دست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شده و به دست مشرکین افتاده و معلوم نیست

۲۴۱ چه کرده اند. ای برادر، باید چشم گشود و تفکر نمود و ملتجی به مظاهر الهیه شد که شاید از مواعظ واضح کتاب پند گیریم و از نصائح مذکوره در الواح متنبه شویم، اعتراض بر منزل آیات نکنیم، امرش را به جان تسلیم کنیم و حکمش را به تمام جان و روان قبول نمائیم و مدعن شویم که شاید در فضای رحمت وارد شویم و در شاطی فضل مسکن یابیم. وَإِنَّهُ

۲۴۲ بَعَادِهِ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ .

و همچنین می فرماید:

"قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ." ۱

چقدر واضح است مقصود در این آیه و چه مبرهن است حجیت آیات منزله. و این آیه در وقتی نازل شد که کفار به اسلام اذیت می نمودند و نسبت کفر می دادند چنانچه نسبت می دادند به اصحاب آن حضرت که به خدا کافر شده اید و به ساحری کذاب مؤمن و موقن

گشته اید. و در صدر اسلام که هنوز امر بر حسب ظاهر قوت نداشت در هر مقام و مکان که دوستان آن حضرت را ملاقات می نمودند نهایت اذیت و زجر و رجم و سب بر آن مقبلین الی الله معمول می داشتند. در این وقت این آیه مبارکه از سماء احدیه نازل شد به برهانی واضح و دلیلی لائح. و تعلیم فرمود اصحاب آن حضرت را که بگوئید به کافران و مشرکان که آیا اذیت می کنید ما را و ستم می نمائید و عملی از ما صادر نشد مگر آنکه ایمان آوردیم به خدا و به آیاتی که نازل شد بر ما از لسان محمد، و همچنین آیاتی که نازل شد بر انبیای او از قبل که مقصود این است تقصیری نداریم مگر آنکه آیات جدیده بدیعه الهیه را که بر محمد نازل شد و آیات قدیمه که بر انبیای قبل نازل شد جمیع را من عند الله دانستیم و تصدیق و اذعان نمودیم. و این دلیلی است که سلطان احدیه تعلیم فرموده عباد خود را. مع ذلک آیا جائز است این آیات بدیعه ۲۴۳ که احاطه فرمود شرق و غرب را، از آن معرض شوند و خود را از اهل ایمان دانند؟ و یا آنکه مؤمن شوند منزل آیات را؟ به این استدلال که خود فرموده مقرین را از اهل ایمان محسوب نفرماید؟ حاشا ثم حاشا که مقبلین و مقرین آیات احدیه را از ابواب رحمت خود براند و متمسکین به حجت مشبته را تهدید فرماید.

إِذِ انَّهُ مُشِبَّتُ الْحَقِّ بِآيَاتِهِ وَ مُحَقَّقُ الْأَمْرِ بِكَلِمَاتِهِ وَ

۲۴۴ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْمُهِيمُنُ الْقَدِيرُ. و همچنین می فرماید:

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ

لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ. " ۱ و اکثری آیات

فرقانیّه مدلّ و مشعر بر این مطلب است و این بنده اختصار نمودم به این

آیات مذکوره. و حال ملاحظه فرمائید که در جمیع کتاب جز

آیات را که حجّت قرار فرموده برای معرفت مظاهر جمال

خود، دیگر امری ذکر شده تا به آن متمسک شوند و اعتراض

نمایند؟ بلکه در همه موارد بر منکرین آیات و استهزاء کننده

آن وعده نار فرموده اند چنانچه معلوم شد. حال اگر کسی

۲۴۵ بیاید به کرورها از آیات و خطب و صحائف و مناجات بی

آنکه به تعلیم اخذ نموده باشد، آیا به چه دلیل می توان اعتراض

نمود و از این فیض اکبر محروم شد؟ و جواب چه خواهند

گفت بعد از عروج روح از جسد ظلمانی؟ آیا متمسک

می شوند که به فلان حدیث تمسک جستیم و چون معنی آن را

به ظاهر نیافتیم لهذا بر مظهر امر اعتراض نمودیم و از شرائع

حقّ دور گشتیم؟ آیا نشنیده اید که از جمله علّت اینکه بعضی

از انبیاء اولو العزم بودند نزول کتاب بود بر آنها؟ و این

مسلم است، با وجود این چگونه جائز است که بر صاحب

کتب که چندین مجلّدات از او ظاهر شده به حرف های فلان

از روی جهل بعضی کلمات برای القای شبهه در قلوب جمع نموده و شیطان عصر شده برای اغفال عباد و اضلال من فی البلاد، پیروی نمایند و از خورشید فیض الهی بی بهره گردند؟ و از همه این مراتب گذشته، آیا از این نَفْسِ قَدْسِی وَ نَفْسِ رَحْمَانِی احترام جویند و ادبار نمایند نمی دانم به که تمسک جویند و به کدام وجه اقبال کنند؟ بلی، "وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّیْهَا." ۱ فَقَدْ هَدَيْنَاكَ السَّبِيلَ فِي هَدْيِ الْمُنْهَجِينَ، ثُمَّ امْسِكْ عَلٰی مَا تَخْتَارُ لِنَفْسِكَ. وَهَذَا قَوْلُ الْحَقِّ وَ مَا بَعْدَ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلَالُ. و از جمله ادله بر اثبات این امر آنکه در هر عهد و ۲۴۶

عصر که غیب هویّه در هیکل بشریّه ظاهر می شد بعضی از مردمی که معروف نبودند و علاقه به دنیا و جهتی نداشته اند به ضیاء شمس نبوت مستضیء و به انوار قمر هدایت مهتدی می شدند و به لقاء الله فائز می گشتند. لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء می نمودند. چنانچه از لسان آن گمراهان می فرماید: "فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ اِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا نَرَاكَ اَتَّبِعَكَ اِلَّا الَّذِينَ هُمْ اَرَادُوا بَادِيَ الرَّأْيِ وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ." ۲ اعتراض می نمودند و به آن مظاهر قدسیّه می گفتند که متابعت شما نکرده مگر اراذل ما که اعتنائی به شأن آنها نیست و

مقصودشان این بوده که علماء و اغنیاء و معارف قوم به شما ایمان نیاوردند و به این دلیل و امثال آن، استدلال بر بطلان ۲۴۷ من له الحق می نمودند. و اما در این ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین و فضیله کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال مرزوق شدند و به عنایت عظمی فائزگشتند و از کون و امکان در سیل جانان گذشتند. بعضی از اسامی آنها ذکر می شود که شاید سبب استقامت

۲۴۸ انفس مضطربه و نفوس غیر مطمئنه شود. از آن جمله جناب ملا حسین است که محل اشراق شمس ظهور شدند. *لَوْلَاهُ مَا اسْتَوَى اللَّهُ عَلَى عَرْشِ رَحْمَانِيَّةٍ وَ مَا اسْتَقَرَّ عَلَى كُرْسِيِّ صَمْدَانِيَّةٍ*. و جناب آقا سید یحیی که وحید عصر و فرید زمان خود بودند و ملا محمد علی زنجانی و ملا علی بسطامی و ملا سعید بارفروشی و ملا نعمة الله مازندرانی و ملا یوسف اردبیلی و ملا مهدی خوئی و آقا سید حسین ترشیزی و ملا مهدی کندی و برادر او ملا باقر و ملا عبد الخالق یزدی و ملا علی برقانی و امثال آنها که قریب چهارصد نفر بودند که ۲۴۹ اسامی جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده. همه اینها مهتدی و مقرر و مدعن گشتند برای آن شمس ظهور به قسمی که اکثری از مال و عیال گذشتند و به رضای ذی الجلال پیوستند. و از سر جان برای جانان برخاستند و انفاق نمودند

به جمیع آنچه مرزوق گشته بودند. به قسمی که سینه هاشان محلّ تیرهای مخالفین گشت و سرهاشان زینت سنان مشرکین. چنانچه ارضی نماند مگر آنکه از دم این ارواح مجرّده آشامید و سیفی نماند مگر آنکه به گردن هاشان ممسوح گشت. و دلیل بر صدق قولشان فعلشان بس. آیا شهادت این نفوس قدسیّه که به این طریق جان در راه دوست دادند که همه عالم از ایثار دل و جانشان متحیر گشتند کفایت نمی کند برای این عبادی که هستند، و انکار بعضی عباد که دین را به درهمی دادند و بقا را به فنا تبدیل نمودند و کوثر قرب را به

چشمه های شور معاوضه کردند و بجز اخذ اموال ناس مرادی نجویند؟ چنانچه مشاهده می شود که کلّ به زخارف دنیا

مشغول شده اند و از ربّ اعلیٰ دور مانده. حال انصاف دهید ۲۵۰
که شهادت اینها مقبول و مسموع است که قولشان و فعلشان

موافق و ظاهرشان و باطنشان مطابق به نحوی که تَاهَتْ

الْعُقُولُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَ تَحَيَّرَتِ النَّفُوسُ فِي أَصْطِبَارِهِمْ وَ بِمَا

حَمَلَتْ أَجْسَادُهُمْ وَ يَا شَهَادَاتِ اَيْنَ مَعْرُضِينَ كَمَا بَجَزِ هَوَايَ نَفْسِ نَفْسِي بَرِئَارِنْدَ وَ اَزْ قَفْسِ ظَنُونَاتِ بَاطِلَه نَجَاتِي نِيَا فْتَهْ اِنْدَ؟ وَ دَر

یوم سراز فراش برن دارند مگر چون خفّاش ظلمانی در طلب

دنیای فانیه کوشند و در لیل راحت نشوند مگر در تدبیرات

امورات دانیه کوشند. به تدبیر نفسانی مشغول گشته و از

تقدیر الهی غافل شده‌اند. روز به جان در تلاش معاشند و شب در تزیین اسباب فراش. آیا در هیچ شرع و ملتّی جایز است که به اعراض این نفوس محدوده متمسک شوند و از اقبال و تصدیق نفوسی که از جان و مال و اسم و رسم و ننگ ۲۵۱ و نام در رضای حقّ گذشته‌اند اغفال نمایند؟ آیا نبود که از قبل امر سیّد الشهداء را اعظم امور و اکبر دلیل بر حقیّت آن حضرت می شمردند و می گفتند در عالم چنین امری اتّفاق نیفتاد و حقّی به این استقامت و ظهور ظاهر نشد؟ با اینکه امر آن حضرت از صبح تا ظهر بیشتر امتداد نیافت و لیکن این انوار مقدّسه هیچ‌ده سنه می گذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید. و به چه عشق و حبّ و محبّت و ذوق که جان رایگان در سیل سبّحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است. با وجود این چگونه این امر را سهل شمردند؟ آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شده و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی الله نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود؟ و آیا اینها طالب عزّت و مکنت و ثروت بودند؟ و آیا مقصودی جز رضای حقّ داشتند؟ و اگر این همه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است که دعوی حقّ نماید؟ قسم به خدا که همین فعلشان برای جمیع من علی الارض حجّت کافی و دلیل وافی است لو کان

النَّاسُ فِي أَسْرَارٍ الْأَمْرُ يَتَفَكَّرُونَ. " وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا

أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ. " ۱ و از همه گذشته، علامت صدق و کذب در ۲۵۲

کتاب معلوم و مقرر شده. باید ادعا و دعاوی کلّ عباد به این

محک الهی زده شود تا صادق را از کاذب تمیز دهد. این است

که می فرماید: "فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. " ۲ حال

ملاحظه فرمائید با این شهادی صادق که نصّ کتاب شاهد بر

صدق قول ایشان است، چنانچه دیده اید که همه جان و مال و

زن و فرزند و کلّ ما یملک را انفاق نموده اند و به اعلیٰ غرف

رضوان عروج فرمودند، شهادت این طلعات عالیّه و انفس

منقطعه بر تصدیق این امر عالی متعالی مقبول نیست و

شهادت این گروه که برای ذهب از مذهب گذشته اند و برای

جلوس بر صدر از اوّل ما صدر احتراز جسته اند بر بطلان این

نور لائح جائز و مقبول است؟ با اینکه جمیع مردم ایشان را

شناخته اند و این قدر ادراک نموده اند که از ذره ای از اعتبار

ظاهری ملکی در سیل دین الهی نمی گذرند تا چه رسد به جان

۲۵۳

و مال و غیره. حال ملاحظه فرمائید که چگونه محک الهی به

نصّ کتاب تفصیل نمود و خالص را از غشّ تمیز داده و مع ذلک

هنوز شاعر نشده اند و در نوم غفلت به کسب دنیای فانیه و

ریاست ظاهریّه مشغول شده اند. يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ، قَدْ مَضَىٰ ۲۵۴

۱- سوره شعراء، آیه ۲۲۷ ۲- سوره بقره، آیه ۹۴

عَلَيْكَ أَيَّامٌ وَاشْتَغَلْتَ فِيهَا بِمَا تَهْوَىٰ بِهِ نَفْسُكَ مِنَ الظُّنُونِ
 وَالأَوْهَامِ. إِلَى مَتَى تَكُونُ رَاقِدًا عَلَىٰ بَسَاطِكَ؟ فَارْفَعْ رَأْسَكَ عَنِ
 النَّوْمِ. فَإِنَّ الشَّمْسَ قَدْ ارْتَفَعَتْ فِي وَسْطِ الزَّوَالِ، لَعَلَّ
 ۲۵۵ تُشْرِقَ عَلَيْكَ بِأَنْوَارِ الْجَمَالِ وَالسَّلَامِ. ولكن معلوم باشد که این

علما و فقها که مذکور شد هیچ یک ریاست ظاهره نداشته‌اند
 چه که محال است علمای مقتدر معروف عصر که بر صدر

حکم جالسند و بر سریر امر ساکن، تابع حق شوند إِلَّا مَنْ
 شَاءَ رَبُّكَ. چنین امری در عالم ظهور نمود مگر قلیلی "وَقَلِيلٌ
 مِنْ عِبَادِي الشَّاكِرُونَ" ۱ چنانچه در این عهد احدی از علمای

مشهور که زمام ناس در قبضه حکم ایشان بود اقبال

نجستند. بلکه به تمام بغض و انکار در دفع کوشیدند به قسمی

۲۵۶ که هیچ گوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده. و رَبِّ اَعْلَى،

روح ما سواه فداه، بخصوص به جمیع علمای هر بلدی توقیعی

صادر فرموده‌اند و مراتب اعراض و اغماض هر کدام را در

توقیع او به تفصیل ذکر فرموده‌اند "فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي

الْأَبْصَارِ" ۲ و مقصود از آن ذکر، آن بود که مبدا اهل بیان

در ظهور مستغاث فی القيامة الأخری اعتراض نمایند که در

ظهور بیان جمعی از علماء موقن گشته‌اند و چرا در این ظهور

نشد و نعوذ بالله متمسک به این گونه مزخرفات شوند و از

۱- سوره سبأ، آیه ۱۳ ۲- سوره حشر، آیه ۲

جمال الهی محروم گردند. بلی، این علماء که مذکور شد
 اکثری معروف نبودند و به فضل الله از ریاست ظاهره و
 زخارف فانیه جمیع مقدّس و منزّه بوده‌اند. ذلک من فضل الله،
 ۲۵۷ یُؤتیهِ مَنْ یَشَاءُ. و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین
 دلایل مُشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی
 که با اینکه در سنّ شباب بودند و امری که مخالف کلّ اهل
 ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان
 و رعیت بود با وجود این قیام بر آن امر فرمود چنانچه کلّ
 استماع نمودند و از هیچ کس و هیچ نفس خوف نمودند و
 اعتنا نفرمودند. آیا می شود این، به غیر امر الهی و مشیت
 مثبتة ربّانی؟ قسم به خدا که اگر کسی فکر و خیال چنین
 امری نماید فی الفور هلاک شود. و اگر قلب های عالم را در
 قلبش جا دهی باز جسارت بر چنین امر مهمّ ننماید مگر به
 اذن الهی باشد و قلبش متّصل به فیوضات رحمانی و نفسش
 مطمئنّ به عنایات ربّانی. آیا این را به چه حمل می کنند؟ آیا
 به جنون نسبت می دهند چنانچه به انبیای قبل دادند و یا
 می گویند برای ریاست ظاهره و جمع زخارف دنیای فانیه این
 ۲۵۸ امور را متعرّض شده‌اند؟ سبحان الله، در اوّل از کتب خود که
 آن را قیوم اسماء نامیده و اوّل و اعظم و اکبر جمیع کتب
 است اخبار از شهادت خود می دهند و در مقامی این آیه را

ذکر فرموده اند: "يا بَقِيَّةَ اللهِ، قَدْ فَدَيْتُ بِكُلِّي لَكَ وَرَضَيْتُ
السَّبَّ فِي سَبِيلِكَ وَمَا تَمَنَيْتُ إِلَّا الْقَتْلَ فِي مَحَبَّتِكَ وَكَفَى
بِاللهِ الْعَلِيِّ مُعْتَصِماً قَدِيماً." و همچنین در تفسیر هاء تمنای شهادت
خود را نموده اند: "كَأَنِّي سَمِعْتُ مُنَادِيًا يُنَادِي فِي سِرِّي إِفْدِ
أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ فِي سَبِيلِ اللهِ كَمَا فَدَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ
السَّلَامُ فِي سَبِيلِي وَ لَوْلَا كُنْتُ نَازِرًا بِذَلِكَ السَّرِّ الْوَاقِعِ فَوَ
الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوِ اجْتَمَعُوا مُلُوكُ الْأَرْضِ لَنْ يَقْدِرُوا أَنْ
يَأْخُذُوا مِنِّي حَرْفًا فَكَيْفَ الْعَبِيدُ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ شَأْنٌ بِذَلِكَ وَ
إِنَّهُمْ مَطْرُودُونَ"، إلى ان قال "لِيَعْلَمَ الْكُلُّ مَقَامَ صَبْرِي وَرِضَائِي وَ
۲۶۰ فِدَائِي فِي سَبِيلِ اللهِ." آیا صاحب این بیان را می توان نسبت داد که در
غیر صراط الهی مشی می نماید و یا به غیر رضای او امری طلب
نموده ؟ در همین آیه نسیم انقطاعی مکنون شده که اگر بوزد
جمیع هیاکل وجود جان را انفاق نمایند و از روان درگذرند.
حال ملاحظه نمائید که چقدر ناس نسناس اند و به غایت
حق ناسپاس که چشم از جمیع اینها پوشیده اند و به عقب
مرداری چند که از بطنشان افغان مال مسلمانان می آید
می دهند. و با وجود این چه نسبت های غیر لائقه که به مطالع
قدسیه می دهند. کَذَلِكَ نَذُكِّرُ لَكَ مَا اكْتَسَبَتْ أَيْدِي الَّذِينَ هُمْ
كَفَرُوا وَ أَعْرَضُوا عَنِ لِقَاءِ اللهِ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ عَذَّبَهُمُ اللهُ
بِنَارِ شَرِكِهِمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابًا تَحْتَرِقُ بِهِ أَجْسَادُهُمْ وَ

أَرَوَاهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ لَمَّ يَكُنْ قَادِرًا عَلَىٰ

شَيْءٍ ۚ وَكَانَتْ يَدُهُ عَنِ الْفَضْلِ مَغْلُولَةً. واستقامت بر امر حجّتی است ۲۶۱

بزرگ و برهانی است عظیم. چنانچه خاتم انبیاء فرمودند:

"شَيْبَتِي الْآيَتِينَ" یعنی پیر نمود مرا دو آیه که هر دو مشعر

بر استقامت بر امر الهی است. چنانچه می فرماید: "فَأَسْتَقِمُّ

۲۶۲ كما أُمِرْتُ". ۱ حال ملاحظه فرمائید که این سدره رضوان

سبحانی در اوّل جوانی چگونه تبلیغ امرالله فرمود و چقدر

استقامت از آن جمال احدیت ظاهر شد که جمیع من علی

الارض بر منعش اقدام نمودند حاصلی نبخشید. آنچه ایذاء بر

آن سدره طوبی وارد می آوردند شوقش بیشتر و نار حبّش

مشتعل ترمی شد. چنانچه این فقرات واضح است و احدی

انکار ندارد. تا آنکه بالاخره جان را در باخت و به رفیق اعلی

۲۶۳ شتافت. و از جمله دلائل ظهور، غلبه و قدرت و احاطه که

بنفسه از آن مظهر وجود و مظهر معبود در اکناف واقطار

عالم ظاهر شد. چنانچه آن جمال ازلی در شیراز در سنه

ستین ظاهر شدند و کشف غطا فرمودند. مع ذلک به اندک

زمانی آثار غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار از آن جوهر

الجواهر و بحر البحور در جمیع بلاد ظاهر شد. به قسمی که

از هر بلدی آثار و اشارات و دلالات و علامات آن شمس

لاهوتی هویدا گشت. و چه مقدار قلوب صافیه رقیقه که از آن
 شمس ازلیه حکایت نمودند و چقدر رشحات علمی از آن بحر
 علم لدنی که احاطه نمود جمیع ممکنات را، با اینکه در هر بلد
 و مدینه جمیع علما و اعزّه بر منع و ردّ ایشان برخاستند و
 کمر غلّ و حسد و ظلم بر دفعشان بستند. و چه نفوس
 قدسیّه را که جواهر عدل بودند به نسبت ظلم کشتند و چه
 هیاکل روح را که صرف علم و عمل از ایشان ظاهر بود به
 بدترین عذاب هلاک نمودند. مع کلّ ذلک هر یک از آن
 وجودات تا دم مرگ به ذکر الله مشغول بودند و در هوای
 تسلیم و رضا طائر. و به قسمی این وجودات را تقلیب نمودند
 و تصرف فرمودند که بجز اراده اش مرادی نجستند و بجز
 امرش امری نگزیدند، رضا به رضایش دادند و دل به خیالش
 ۲۶۴ بستند. حال قدری تفکر نمائید، آیا چنین تصرف و احاطه از
 احدی در امکان ظاهر شده؟ و جمیع این قلوب منزّه و نفوس
 مقدّسه به کمال رضا در موارد قضا شتافتند و در مواقع
 شکایت، جز شکر از ایشان ظاهر نه و در موطن بلا، جز
 رضا از ایشان مشهود نه. و این رتبه هم معلوم است که کلّ
 اهل ارض چه مقدار غلّ و بغض و عداوت به این اصحاب
 داشتند. چنانچه اذیت و ایدای آن طلعات قدسی معنوی را
 علت فوز و رستگاری و سبب فلاح و نجات ابدی می دانستند.

آیا هرگز در هیچ تاریخی از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد واقع شد و آیا چنین ضوضائی در میان عباد ظاهر گشت؟

و با این همه ایداء و اذیت، محلّ لعن جمیع ناس شدند و

محلّ ملامت جمیع عباد. و گویا صبر در عالم کون از

اصطبارشان ظاهر شد و وفا در ارکان عالم از فعلشان موجود

گشت. باری، در جمیع این وقایع حادثه و حکایات وارده

تفکر فرمائید تا بر عظمت امر و بزرگی آن مطلع گردید تا به

عنایت رحمان، روح اطمینان در وجود دمیده شود و بر

سریر ایقان مستریح و جالس شوید. خدای واحد شاهد است

که اگر فی الجمله تفکر نمائید علاوه بر همه این مطالب مقررّه

و دلائل مذکوره، همین ردّ و سبّ و لعن اهل ارض بر این

فوارس میدان تسلیم و انقطاع اعظم دلیل و اکبر حجّت بر

حقیّت ایشان است. و در هر آن که تفکر در اعتراضات

جمیع مردم از علماء و فضلاء و جهّال فرمائی در این امر

محکم تر و راسخ تر و ثابت تر می شوی. زیرا که جمیع آنچه

واقع شده، از قبل معادن علم لدنی و مواقع احکام ازلی خبر

داده اند. اگر چه این بنده اراده ذکر احادیث قبل را نداشتم

و لیکن نظر به محبّت آن جناب چند روایتی که مناسب این

مقام است ذکر می نمایم. با اینکه فی الحقیقه احتیاج نیست زیرا

که آنچه ذکر شده جمیع ارض و من علیها را کافی است. و فی

الحقیقه جمیع کتب و اسرار آن در این مختصر ذکر شده به قسمی که اگر کسی قدری تأمل نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهره از آن سلطان حقیقی را از آنچه ذکر شده ادراک می نماید. ولیکن چون همه ناس بر یک شأن و یک مقام نیستند لهذا چند حدیثی ذکر می نمایم تا سبب استقامت انفس متزلزله شود و اطمینان عقول مضطربه گردد و همچنین حجت

۲۶۷ الهی بر اعالی و ادانی عباد تام و کامل گردد. از جمله احادیث این است که می فرماید: "إِذَا ظَهَرَتْ رَأْيُهُ الْحَقُّ لَعَنَهَا أَهْلُ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ". حال باید قدری از صهبای انقطاع نوشید و بر روف امتناع مقرر کنید و "تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً". را منظور داشت که آخر سبب این امر شنیع چه می شود که جمیع مردم با اظهار حب و طلب حق، بعد از ظهور، اهل حق را لعن نمایند، چنانچه استفاد از حدیث می شود. و این واضح است که سبب، نسخ قواعد و رسوم و عادات و آداب است که همه ناس به آن محدود گشته اند. و إلا اگر جمال رحمان بر همان رسوم و آداب حرکت نماید و تصدیق کند مردم را در آنچه به آن مشغولند، دیگر چرا این همه اختلاف و فساد در ملک ظاهر می شود. و مصدق و مثبت این حدیث شریف، قوله تعالی: "يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ ۲۶۸ نُكْرٍ". ۱ باری، چون منادی احدیه از ورای حجابات قدسیه مردم ۱- سوره قمر، آیه ۶

را به انقطاع تمام می خواند از آنچه که در دست دارند، و این ندای الهی چون مخالف هوی است لهذا این همه افتتان و امتحان رومی دهد. و حال مردم را ملاحظه نما که هیچ ذکر این احادیث محکمه را که جمیع ظاهر شده نمی نمایند و لکن آن احادیثی که صحّت و سقم آن معلوم نیست تمسک به آنها جسته اند که چرا ظاهر نشد. و حال آنکه آنچه را هم که تعقل نموده اند ظاهر شد و باهرگشت. و آثار و علامات حقّ به مثل شمس در وسط سماء لائح، مع ذلک عباد در تیه جهل و نادانی سرگردان مانده اند. با اینکه چقدر از آیات فرقانیّه و روایات محققه که جمیع دالّ است بر شرع و حکم جدید و امر بدیع، باز منتظرند که طلعت موعود بر شریعت فرقان حکم فرماید چنانچه یهود و نصاری همین حرف را می گویند.

و از جمله کلمات مدله بر شرع جدید و امر بدیع فقرات

دعای ندبه است که می فرماید: "أَيْنَ الْمُدَّخِرِ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَ السُّنَنِ وَ أَيْنَ الْمُتَخَيِّرِ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَ الشَّرِيعَةِ." و در زیارت می فرماید: "السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ". "سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَنِ سِيرَةِ الْمَهْدِيِّ كَيْفَ سِيرَتُهُ قَالَ يَصْنَعُ مَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ وَيَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ كَمَا هَدَمَ رَسُولُ اللَّهِ أَمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ." " حال ۲۷۰

ملاحظه فرمائید که با وجود امثال این روایات چه استدلال ها بر عدم تغییر احکام می نمایند با اینکه مقصود از هر ظهور،

ظهور تغییر و تبدیل است در ارکان عالم سرّاً و جهراً، ظاهراً و باطناً، چه اگر به هیچ وجه امورات ارض تغییر نیابد ظهور مظاهر کلیّه لغو خواهد بود و با اینکه در "عوامل" که از کتب مشهوره معتبره است می فرماید: "يُظْهِرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيٌّ دُو كِتَابٍ وَ أَحْكَامٍ جَدِيدٍ" اِلَى ان قَالَ "وَ أَكْثَرُ أَعْدَائِهِ الْعُلَمَاءُ." و در مقامی دیگر از صادق بن محمد ذکر می نماید که فرمودند: "وَلَقَدْ يَظْهِرُ صَبِيٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَيَأْمُرُ النَّاسَ بِبَيْعَتِهِ وَ هُوَ دُو كِتَابٍ جَدِيدٍ، يُبَايِعُ النَّاسَ بِكِتَابٍ جَدِيدٍ، عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ. فَإِنْ سَمِعْتُمْ مِنْهُ شَيْئاً فَاسْرِعُوا إِلَيْهِ." خوب وصیّت ائمه دین و سُرُج یقین را عمل نمودند. با اینکه می فرماید: اگر شنیدید که جوانی از بنی هاشم ظاهر شد و می خواند مردم را به کتاب جدید الهی و احکام بدیع ربّانی بشتابید بسوی او، مع ذلک جمیع حکم کفر و خروج از ایمان به آن سیّد امکان دادند و نرفتند بسوی آن نور هاشمی و ظهور سبحانی مگر با شمشیرهای کشیده و قلب های پر کینه. و دیگر ملاحظه عداوت علما نمائید که به چه صریحی در کتب مذکور است. با وجود همه این احادیث ظاهره مدّله و اشارات واضحه محقّقه، جمیع ناس از جوهر صافی معرفت و بیان معرض شده اند و به مظاهر ضلالت و طغیان اقبال نموده اند و با این روایات وارده و کلمات نازله می گویند آنچه

نفسشان به آن مایل است. و اگر جوهر حقّ بیانی بفرماید که مخالف نفس و هوای این گروه واقع شود فی الفور تکفیر نمایند و می گویند: این مخالف قول ائمه دین و انوار مبین است و در شرع متین چنین امری و حکمی صادر نشده. چنانچه الیوم امثال این سخن های بی فائده از این هیاکل فانیه ظاهر شده و می شود. حال این روایت را ملاحظه نمائید که چگونه از قبل جمیع امورات را اخبار فرموده اند. در "اربعین" ذکر فرموده:

۲۷۱

"يُظْهِرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيٌّ ذُو أَحْكَامٍ جَدِيدٍ فَيَدْعُو النَّاسَ وَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ وَكَثُرَ أَعْدَائِهِ الْعُلَمَاءُ فَإِذَا حَكَّمَ بِشَيْءٍ لَمْ يُطِيعُوهُ فَيَقُولُونَ هَذَا خِلَافٌ مَا عِنْدَنَا مِنْ أُمَّةِ الدِّينِ" إِلَى آخِرِ

الحدیث. چنانچه الیوم جمیع همین کلمات را اعاده می نمایند و شاعر بر این نشده که آن حضرت بر عرش یَفْعَلُ مَا يَشَاءُ

۲۷۲

جالسند و بر کرسی یَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ساکن. و هیچ ادراکی

سبقت نیابد بر کیفیت ظهور او و هیچ عرفانی احاطه ننماید بر کمیت امر او. و جمیع قول ها به تصدیق او منوط است و تمام امور به امر او محتاج. و ما سوای او به امر او مخلوق اند و به حکم او موجود. و اوست مُظْهِرُ اسرار الهی و مبین

حکمت های غیب صمدانی. چنانچه در "بحار الانوار" و

"عوالم" و در "ینبوع" از صادق بن محمد وارد شده که

فرمود: "الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ حَرْفًا. فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ

الرُّسُلُ حَرَفَانِ وَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرَفَيْنِ.
 فإذا قامَ قائمنا أخرجَ الخمسةَ والعشرينَ حرفاً. " حال ملاحظه
 فرمائید که علم را بیست و هفت حرف معین فرموده و جمیع
 انبیاء از آدم الی خاتم دو حرف آن را بیان فرموده‌اند و بر این
 دو حرف مبعوث شده‌اند و می فرماید: قائم ظاهر می فرماید
 جمیع این بیست و پنج حرف را. از این بیان قدر و رتبه آن
 حضرت را ملاحظه فرما که قدرش اعظم از کلّ انبیاء و امرش
 اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کلّ اولیاست. و امری را که
 انبیاء و اولیاء و اصفیاء به آن اطلاع نیافته و یا به امر مبرم
 الهی اظهار نداشته، این همج رعاع به عقول و علوم و ادراک
 ناقص خود میزان می کنند، اگر مطابق نیاید ردّ می نمایند. " اَمْ
 تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ؟ إِنْ هُمْ إِلَّا
 ۲۷۳ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا. " ۱ آیا این حدیث مذکور را بر چه
 حمل می نمایند که صریح بر ظهور مطالب غیبیه و امورات بدیعه
 جدیده است در ایام آن حضرت؟ و این امورات بدیعه سبب
 اختلاف ناس می شود به قسمی که جمیع علماء و فقهاء حکم
 بر قتل آن حضرت و اصحاب او کنند و همه اهل ارض بر
 مخالفت قیام نمایند. چنانچه در "کافی" در حدیث جابر در
 "لوح فاطمه" در وصف قائم می فرماید: "عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ
 ۱- سوره فرقان، آیه ۴۴

بِهَاءِ عِيسَى وَ صَبْرِ أَيُّوبَ فَيَدُلُّ أَوْلِيَاؤُهُ فِي زَمَانِهِ وَ تُتَّهَدَى
 رُؤُوسُهُمْ كَمَا تُتَّهَدَى رُؤُوسُ التُّرْكِ وَ الدَّيْلَمِ فَيُقْتَلُونَ وَ
 يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَ جِلِينَ تُصْبَعُ الْأَرْضُ
 بِدِمَائِهِمْ وَ يَفْشُو الْوَيْلُ وَ الرَّثَّةُ فِي نِسَائِهِمْ أَوْلِيَاؤِ

حَقًّا." حال ملاحظه فرمائید که حرفی از این حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهر شد. چنانچه در اکثر اماکن دم شریفشان ریخته شد و در هر بلدی ایشان را اسیر نموده و به ولایات و شهرها گردانیدند، بعضی را سوختند. و مع ذلک هیچ نفسی فکر ننمود که اگر قائم موعود به شریعت و احکام قبل مبعوث و ظاهر شود دیگر ذکر این احادیث برای چه شده و چرا این همه اختلاف ظاهر می شود تا آنکه قتل این اصحاب را واجب دانند و اذیت این ارواح مقدسه را سبب وصول به معارج قرب شمرند؟ و دیگر ملاحظه فرمائید چگونه جمیع این امور وارده و افعال نازل در احادیث قبل ذکر شده. چنانچه در "روضه کافی" در بیان زوراء می فرماید: "وَفِي رَوْضَةِ الْكَافِي عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَتَعْرِفُ الزَّورَاءَ؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، يَقُولُونَ إِنَّهَا بَغْدَادُ. قَالَ لَا، ثُمَّ قَالَ: دَخَلَتِ الرَّيِّ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ أَتَيْتَ سُوقَ الدَّوَابِّ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ رَأَيْتَ جَبَلَ الْأَسْوَدَ عَنِ يَمِينِ الطَّرِيقِ؟ تِلْكَ الزَّورَاءُ. يُقْتَلُ فِيهَا ثَمَانُونَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِ فُلَانٍ كُلُّهُمْ يَصْلَحُ الْخِلَافَةَ. قُلْتُ: مَنْ يَقْتُلُهُمْ؟ قَالَ:

۲۷۵ یَقْتُلُهُمْ أَوْلَادُ الْعَجَمِ. " این است حکم و امر اصحاب آن حضرت که از قبل بیان فرموده‌اند. و حال ملاحظه فرمائید که زوراء موافق این روایت ارض ری است. و این اصحاب را در آن مکان به بدترین عذاب بقتل رساندند و جمیع این وجودات قدسی را عجم شهید نموده چنانچه در حدیث مذکور است و شنیده‌اند و بر همه عالم واضح و مبرهن است. حال چرا این خراطین ارض در این احادیث که جمیع آن به مثل شمس در وسط سماء ظاهر شد تفکر نمی نمایند و اقبال به حقّ نمی جویند و به بعضی احادیث که معنی آن را ادراک ننموده‌اند از ظهور حقّ و جمال الله اعراض جسته‌اند و به سقر مقررّ گزیده‌اند؟ نیست این امور مگر از اعراض فقهای عصر و علمای عهد. این است که صادق بن محمد می فرماید: "فُقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شُرُفُفُقَهَاءٍ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتْ ۲۷۶ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ." و از فقهاء و علمای بیان استدعا می

نمایم که چنین مشی نمایند و بر جوهر الهی و نور ربّانی و صرف ازلی و مبدأ و منتهای مظاهر غیبی در زمن مستغاث وارد نیاورند آنچه در این کور وارد شد و به عقول و ادراک و علم متمسک نشوند و به آن مظهر علوم نامتناهی ربّانی مخاصمه نمایند. اگر چه با جمیع این وصایا، دیده می شود که شخصی اعور که از رؤسای قوم است در نهایت معارضه بر خیزد. و همچنین در

هر بلدی بر نفی آن جمال قدسی برخیزند و اصحاب آن
سلطان وجود و جوهر مقصود در کوه ها و صحراها فرار نمایند
و از دست ظالمین مستور شوند و برخی توکل نمایند و با
کمال انقطاع جان در بازند. و گویا مشاهده می شود نفسی که
به کمال زهد و تقوی موصوف و معروف است، به قسمی که
جمع ناس اطاعت او را فرض شمرند و تسلیم امرش را لازم
دانند، به محاربه با آن اصل شجره الهیه قیام نماید و به
منتهای جهد و اجتهاد به معارضه برخیزد. این است شأن
ناس. باری، امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای
روح طیران نمایند و در فضای روح ساکن شوند، حق را از غیر
تمیز دهند و تلبیس باطل را به دیده بصیرت بشناسند.

۲۷۷

اگر چه در این ایام رائج حسدی وزیده که قسم به مرئی
وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم، با اینکه آن
را اولی نه، تا حال چنین غلّ و حسد و بغضائی ظاهر نشده و
نخواهد شد. چنانچه جمعی که رائج انصاف را نشنیده اند
رایات نفاق برافراخته اند و بر مخالفت این عبد اتفاق نموده اند
و از هر جهت رمحی آشکار و از هر سمت تیری طیار. با
اینکه با احدی در امری افتخار ننمودم و به نفسی برتری
نجستم. مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی
به غایت بردبار و رایگان. با فقراء مثل فقراء بودم و با علماء

و عظماء در کمال تسلیم و رضا. مع ذلك فوالله الذی لا إله إلا
هو با آن همه ابتلاء و بأساء و ضرّاء که از اعداء و اولی
الکتاب وارد شد نزد آنچه از احبّاء وارد شد معدوم صرف
۲۷۸ است و مفقود بحت. باری، چه اظهار نمایم که امکان را اگر
انصاف باشد طاقت این بیان نه. و این عبد در اوّل ورود این
ارض چون فی الجملة بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم، از
قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابان های فراق نهادم و
دو سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون
جاری بود و از قلبم بحوردم ظاهر. چه لیالی که قوت دست
نداد و چه ایّام که جسد راحت نیافت. و با این بلایای نازله و
رزایای متواتره فوالذی نفسی بیده کمال سرور موجود بود و
نهایت فرح مشهود. زیرا که از ضرر و نفع و صحّت و سقم
نفسی اطلاع نبود. به خود مشغول بودم و از ما سوی غافل. و
غافل از اینکه کمند قضای الهی اوسع از خیال است و تیر
تقدیر او مقدّس از تدبیر. سر را از کمندش نجات نه و
اراده اش را جز رضا چاره ای نه. قسم به خدا که این مهاجرتم
را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه. و
مقصود جز این نبود که محلّ اختلاف احباب نشوم و مصدر
انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرّ احدی نشوم و علّت حزن
قلبی نگردم. غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور

نه. اگرچه هر نفسی محملی بست و به هوای خود خیالی نمود.

باری، تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابداً

۲۷۹

تسلیم نمودم و راجع شدم. دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه

بعد از رجوع ملاحظه شد. حال دوسنه می گذرد که اعداء در

اهلاک این عبد فانی به نهایت سعی و اهتمام دارند چنانچه

جمیع مطلع شده اند. مع ذلک نفسی از احباب نصرت ننموده و

به هیچ وجه اعانتی منظور نداشته. بلکه از عوض نصر، حزن ها

که متوالی و متواتر قولاً و فعلاً مثل غیث هاطل وارد می شود.

و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضر م که شاید از

عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور، در

سبیل نقطه و کلمه علیا فدا شود و جان در بازد. و اگر این

خیال نبود فَوَالَّذِي نَطَقَ الرُّوحُ بِأَمْرِهِ، آنی در این بلد توقّف

نمی نمودم وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا. أَخْتِمُ الْقَوْلَ بِلا حَوْلَ وَ لا

قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. صاحبان ۲۸۰

هوش که از صهبای حبّ نوشیده اند و گامی به کام نفس برنداشته اند دلائل و

برهان و حجّت را که جمیع مشعر بر این امر بدیع و ظهور

منیع الهی است اظهر از شمس در فلک چهارم مشاهده نمایند.

حال اعراض خلق را از جمال الهی و اقبالشان را به هوای

نفسانی ملاحظه فرمائید. با همه این آیات متقنه و اشارات

محکمه که در ثقل اکبر که ودیعه ربّانیّه است در بین عباد و

این احادیث واضحه که اصرح از بیان و تبیان است، از همه غافل و معرض شده‌اند و چند حدیث که به ادراک خود مطابق نیافته‌اند و معنی آن را ادراک ننموده‌اند متمسک به ظاهر آنها شده و از سلسال خمر ذی الجلال و زلال بی زوال جمال لایزال ۲۸۱ محروم و مأیوس مانده‌اند. ملاحظه فرمائید که در اخبار،

سنه ظهور آن هویّه نور را هم ذکر فرموده‌اند مع ذلک شاعر

نشده‌اند و در نفسی از هوای نفس منقطع نگشته‌اند. فی

حَدِيثِ الْمُفَضَّل "سَأَلَ عَنِ الصَّادِقِ فَكَيْفَ يَا مَوْلَايَ فِي ظُهُورِهِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي سَنَةِ السَّيِّئِ يَظْهَرُ أَمْرُهُ وَيَعْلُو ذِكْرُهُ."

۲۸۲ باری، تحیّر است از این عباد که چگونه با این اشارات

واضحه لائحہ از حقّ احتراز نموده‌اند. مثلاً ذکر حزن و سجن

و ابتلاء که بر آن خلاصه فطرت الهی وارد شد در اخبار قبل

ذکر شده. فِي الْبِحَارِ: "إِنَّ فِي قَائِمِنَا أَرْبَعَ عِلَامَاتٍ مِنْ أَرْبَعَةِ نَبِيِّ

مُوسَى وَعِيسَى وَيُوسُفَ وَمُحَمَّدٍ. أَمَّا الْعَلَامَةُ مِنْ مُوسَى الْخَوْفُ

وَالِانتِظَارُ. وَأَمَّا الْعَلَامَةُ مِنْ عِيسَى مَا قَالُوا فِي حَقِّهِ. وَ

الْعَلَامَةُ مِنْ يُوسُفَ السَّجْنُ وَالتَّقِيَّةُ. وَالْعَلَامَةُ مِنْ

مُحَمَّدٍ يَظْهَرُ بِآثَارٍ مِثْلِ الْقُرْآنِ. " با این حدیث به این محکمی که

جمیع امورات را مطابق آنچه واقع شده ذکر فرموده‌اند مع ذلک احدی متنبّه نشده و

گمان ندارم که بعد هم متنبّه شوند إِلَّا مَنْ شَاءَ رَبُّكَ. إِنَّ اللَّهَ مُسْمِعٌ

مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنَا بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ.

۲۸۳ و بر آن جناب معلوم بوده که اطیبار هوّیه و حمامات ازلیّه را
 دو بیان است. بیانی بر حسب ظاهر، بی رمز و نقاب و
 حجاب فرموده و می فرمایند تا سراجی باشد هدایت کننده و
 نوری راه نماینده، تا سالکین را به معارج قدس رساند و طالبین
 را به بساط انس کشاند چنانچه مذکور شد از روایات
 مکشوفه و آیات واضحه. و بیاناتی با حجاب و ستر فرموده و
 می فرمایند تا مُغَلِّین آنچه در قلب پنهان نموده اند ظاهر شود و
 حقایقشان باهر گردد. این است که صادق بن محمّد
 می فرماید: "وَاللّٰهُ لِيُمَحِّصَنَّ وَاللّٰهُ لِيُغَيِّرُنَّ". این است میزان
 الهی و محک صمدانی که عباد خود را به آن امتحان می فرماید.
 و احدی پی به معانی این بیانات نبرد مگر قلوب مطمئنّه و
 نفوس مرضیه و افئده مجرّده. و مقصود در امثال این گونه
 بیانات، معانی ظاهریّه که مردم ادراک می نمایند نبوده و
 نیست. این است که می فرماید: "لِكُلِّ عِلْمٍ سَبْعُونَ وَجْهًا وَ
 لَيْسَ بَيْنَ النَّاسِ اِلَّا وَاحِدٌ وَاِذَا قَامَ الْقَائِمُ يَبِثُّ بَاقِيَ الْوُجُوهِ
 بَيْنَ النَّاسِ". و اَيْضًا قَالَ: "نَحْنُ نَتَكَلَّمُ بِكَلِمَةٍ وَ تُرِيدُ مِنْهَا
 ۲۸۴ اِحْدَى وَسَبْعِينَ وَجْهًا وَاِنَّا لِكُلِّ مِنْهَا الْمَخْرُجُ". باری، ذکر
 این مراتب برای آن است که از بعضی روایات و بیانات که در
 عالم ملک آثار آن ظاهر نشده مضطرب نشوند و حمل بر عدم
 ادراک خود نمایند نه بر عدم ظهور معانی حدیث زیرا که نزد

آن عباد معلوم نیست که مقصود ائمه دین چه بود چنانچه از
 حدیث مستفاد می شود. پس باید عباد به این گونه عبارات،
 خود را از فیوضات ممنوع نسازند و از اهلش سؤال نمایند تا
 ۲۸۵ اسرار مستوره، بلا حجاب ظاهر و واضح شود. ولیکن احدی از

اهل ارض مشاهده نمی شود که طالب حق باشد تا آنکه در
 مسائل غامضه رجوع به مظاهر احدیه نماید. کلّ در ارض
 نسیان ساکن و به اهل بغی و طغیان متّبع. وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ
 بِهِمْ كَمَا هُمْ يَعْمَلُونَ وَيُنَاسِهِمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَهُ فِي أَيَّامِهِ وَ
 كَذَلِكَ قُضِيَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا وَيُقَضَّى عَلَى الَّذِينَ هُمْ كَانُوا
 بِآيَاتِهِ يَجْحَدُونَ. وَأَخْتِمُ الْقَوْلَ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: "وَمَنْ يَعِشْ عَنْ
 ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ." ۱ " وَمَنْ
 أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا." ۲ وکذلك نزل من قبل لو أنتم تَعْقِلُونَ.
 ۲۸۸-۲۸۹ المنزول من الباء والهاء والسلام على من سمع نعمة
 ۲۹۰ الوراقاء في سدرة المنتهى. فسبحان ربنا الأعلى. ۱۵۲
 ۱- سوره زخرف، آیه ۳۶ ۲- سوره طه، آیه ۱۲۴

فهرست اسامی، اماکن، موضوعات

۱- در این فهرست، اهمّ موضوع های مشروحه در کتاب مبارک ایقان و نیز اسامی علم و همچنین اصطلاحات دینی و عرفانی، به ترتیب سه حرف اول هر کلمه تنظیم شده است.

۲- از اسامی علم، آنچه مشهورتر است و یا در متن کتاب از قلم مبارک نازل شده، ملاک طبقه بندی قرار گرفته، اما در ذیل اسم دیگری یا القاب دیگر به نام اصلی با حروف نک، (که مخفف "نگاه کنید" می باشد) ارجاع داده شده است. همین روش برای اصطلاحات و مطالب نیز به کار آمده است.

۳- در مورد بعضی اشخاص فقط کنیه آنها از قلم حقّ جاری شده، لهذا همان کنیه ملاک طبقه بندی قرار گرفته، مثل "ابو جهل" که در ذیل حرف "الف" آمده است.

۴- ذیل هر کلمه مطالب مربوط به آن نیز بصورت الفبائی آورده شده است. مثلاً در زیر کلمه "آیات" سایر مطالب مربوطه اینطور طبقه بندی شده است: آیات آفاقیّه، اشاره.....، استهزاء انکار.....، ایمان.....، بمنزله.....، در جمیع.....، کنزئالی.....، ذیل هر کلمه مطالب

گونگون با این نشانی (؛) از هم جدا شده‌اند.

- ۵- گاه در متن کتاب از شخص یا از مطلبی تلویحاً یاد شده است. حتی المقدور این تلویحات در ردیف نام یا موضوع مربوطه درج شده یا به نام شخص ارجاع داده شده تا دستیابی به کلیه مطالب ممکن شود.
- ۶- عناوین ادای احترام مانند حضرت و غیره در پی اسامی اشخاص آمده است.
- ۷- سوره های قرآن در ذیل نام هر سوره طبقه بندی شده، نه در ذیل کلمه سوره. اگر سوره ای به دو نام مشهور است، آنکه مشهورتر است ملاک قرار گرفته و در ذیل نام دیگر به نام مشهورتر سوره ارجاع داده شده است.
- ۸- در نقل کلمات و عبارات عربی، حرف تعریف "ال" جزء کلمه منظور نشده است.
- ۹- احادیث مشهور و بعضی عبارات مشهور که از قلم حقّ صادر شده و نیز مصرع اول ابیات منقول در کتاب، در فهرست وارد شده تا ممدّ حافظه بوده، رجوع به آنها سهل تر گردد.

آ

- آدم (حضرت)، عهد آدم: ۹۸، ۱۱۱، ۱۵۷، ۱۶۲
آسمان: نک. سماء.
- آل عمران (سوره): ۱۰، ۱۱، ۴۲، ۵۱، ۶۳، ۹۸، ۱۴۱
آیات: آیات آفاقیه ۱۲۹، آیات فرقانیّه.. دال بر شرع و حکم جدید است: ۱۵۹، اشاره صریح آیات فراوان به امر حضرت باب: ۹۱، استهزاء و اعتراض به آیات: ۱۳۷-۱۴۰، ۱۴۵، انکار آیات از سوی مردم: ۹۲، ایمان به آیات: ۱۴۵، بمنزله شمس است: ۱۳۵، در جمیع کتب الهیه جز آیات چیزی حجّت قرار نگرفته: ۱۴۶، کنز لئالی الهیه است: ۱۳۵، هم چنین نک. حجّیت آیات.

ابر: معنی، ۱۷، ۴۴، ۴۷-۵۱

ابراهیم (خلیل) (حضرت): ۶، ۴۱

ابراهیم، سورہ، ۱۵، ۳۱

ابن الانسان: نک. عیسیٰ (حضرت).

ابن صوریاء: ۵۶

ابو جهل: ۷۹

ابو عامر راءب: ۷۰

ابو عبدالله (ابی عبدالله): ۱۶۶، ۱۷۰

أَتَعْرِفُ الزُّورَاءَ: ۱۶۳

اتَّقُوا اللَّهَ يَعْلَمُكُمْ: ۴۵

ایتم (لقب): ۱۲۵

احزاب، سوره: ۱۱۲، ۱۱۸

احمد (شیخ احمد احسائی): ۴۳

احمد، جمال احمدیّه: نک. محمّد رسول الله (حضرت).

اخت هارون: نک. مریم (حضرت)

اذا ظهرت راية الحقّ.....: ۱۵۸

اذا قام القائم قامت القيامة: ۹۵

اربعین (مجموعه حدیث): ۱۶۱

اردبیلی، ملا یوسف: ۱۴۸

ارشاد العوام (کتاب): ۱۲۲

ارض، معنی: تبدیل اراضی قلوب به ارض معرفت و حکمت: ۳۰، مقصود ارض

معرفت و علم است: ۳۱، معنی تبدیل ارض: ۳۰-۳۲، منظور اراضی قلوب است: ۳۰

ارض ری: نک. ری، نک. زوراء.

ارض طفّ (کربلا): ۸۳

استهزاء مظاهر الهی: نک. مظاهر الهی.

استغناى حق از معرفت و عبادت خلق: ۳۴

استقامت بر امر الهی (دلیل استقامت): ۱۵۳-۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۷

اسراء (سوره): ۷۶، ۹۳، ۱۲۰

اسرافیل، صور: نک. صور، معنی.

اسلام (شریعت فرقان): ۱۷، ۱۸، ۲۵، (آزار کفّار) ۱۴۴

اشیاء حاکی از اسماء و صفات الهیّه هستند: ۶۵

اصحاب بیان: به عشق و ذوق جان انفاق نمودند: ۱۵۰-۱۵۱، به سیما معلوم و

واضح اند: ۱۱۵، فعلشان برای جمیع من علی الارض حجّت کافی است: ۱۵۰،

تا دم مرگ به ذکر الله مشغول بودند: ۱۵۶، در سبیل الهی جان فدا کردند:

۱۰۶-۱۰۷، محلّ لعن جميع ناس شدند: ۱۵۷، وصایای الهی را فراموش

نمایند: ۶۱، ۱۵۲، ۱۶۵، هم چنین نک. علمای بیان.

اصول کافی (کتاب): ۱۶۱

اعراف (سوره): ۶۷، ۷۳، ۷۸، ۱۲۶

اعور، شخصی اعور (لقب): ۱۶۴

اقسمک بالله الذی فلق لکم البحر...: ۵۶

اکسیر، اکسیر الهی: ۱۰۴، ۱۰۵

الاسلام سماء و الصّوم شمسها...: ۲۶

الف آدم...: ۱۱۱

الف فاطمه نکاح نمودم (بیان حضرت علی): ۱۱۰

أما النبیون فانا: ۱۰۱، ۱۰۷

امتحانات الهی: ۵، مقصود از آن ۳۲-۳۷، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۱۵۹، ۱۶۹

امّت انجیل: نک. نصاری

امم عیسی: نک. نصاری.

امیر (حضرت): نک. علی، امیر المؤمنین.

انا هو و هو انا: ۶۴ و نیز نک. مظاهر الهی، مقام.

انّ امرنا صعب مستصعب: ۵۵

انبیاء: نک. مظاهر الهی.

انبیاء (سوره): ۱۱۳

انجیل: ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۵۳، ۵۹، ۷۸، ۸۸، ۹۹، ۱۳۱، ۱۴۱، اناجیل اربعه: ۱۴،

لوقا: ۱۸، ۷۸، ۸۸، متى: ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۴۴، ۷۸، ۸۸، مرقس: ۱۷، یوحنا ۱۳، ۷۷

انسان (مقام او): ۶۴ - ۶۶

انسان (سوره): ۱۵، ۲۷

الانسان سرّی و انا سرّه: ۶۵

انسان کامل (مظهر ظهور الهی است): ۴۳، ۶۸-۶۶

انعام (سوره): ۲۸، ۶۳، ۷۱، ۷۹، ۸۹، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۴۶

انفال (سوره): ۱۱۸، ۱۳۷

- انفطار سماء : نک. سماء، معنی.
- انّ فی قائمنا اربع علامات...: ۱۶۸
- انّه مثبت الحقّ بآياته...: ۱۴۵
- انّی تارک فیکم الثقلین...: ۱۳۲
- انّی عبدالله وما انا الا بشر مثلکم...: ۱۱۷
- اولنا محمّد و آخرنا محمّد...: ۱۰۲
- اهل انجیل: ۱۸، ۲۷
- اهل بیان: نک. اصحاب بیان.
- اهل فرقان: ۱۰۶، به ذکر خاتم النبیین محتجب شدند: ۱۴۱
- ایام ظهور (اهمیت و علامات): ۱۴-۲۰، ۳۵-۳۹، ۵۵-۵۸، ۸۵-۹۶
- ایکون لغيرک من الظهور...: ۶۵
- ایمان: ایمان جمعی از علماء به امر جدید: نک. باب (حضرت)، ایمان موجب حیات تازه است: ۷۶، ایمان مانند سیف حادّ و برنده است: ۷۲، علامت صدق و کذب در ایمان: ۱۵۷، ۱۵۸
- این الشّمس الطّالعة...: ۲۳
- این المدخّر لتجدید الفرائض...: ۱۵۹
- ایوب، صبر او: ۱۶۳

ب

- الباء و الهاء (حضرت بهاء الله): ۱۷۰، سجن طهران نک. حدید، دو سال هجرت ۱۶۶-۱۶۷
- باب (حضرت): اخبار به شهادت خود: ۱۵۳، ارسال توقیع به علماء: ۱۵۲، استقامت بر امر الهی: ۱۵۳، اعتراضات به حضرتشان و شباهت آن به اعتراضات به جمال محمدی: ۱۴۳-۱۴۵، تهمت ها که نسبت دادند: ۱۴۳، تمنای شهادت: ۱۵۴، شمس احدیّه را به شمس مثال زده اند: ۱۰۷، کثرت آیات: ۱۴۴، کشف غطاء فرمود: ۱۵۵، علمائی که به ایشان مؤمن شدند: ۱۴۸، عظمت امر او: ۱۶۱، ۱۶۲

باب علم (معنی): ۲۰، ۲۱

بارفروشی، ملاً سعید: ۱۴۸

باقر، ملاً: ۱۴۸

بحار الانوار (کتاب): ۱۶۱، ۱۶۸

بخت النّصر: ۵۷

بدا (سبب بدا در وعده های الهی): ۴، ۵

بدء النّبیین: ۱۰۸

برقانی، ملاً علی: ۱۴۸

بسطامی، ملاً علی: ۱۴۸

بشارات به ظهور بعد: نک. مظاهر الهی.

بطحا: ۳۲

بعث، معنی: ۷۷، ۷۸، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۵

بغداد: ۱۵، ۱۱۵، ۱۶۳

بقره (سوره): ۸، ۳۳، ۳۴، ۴۷، ۵۰، ۵۸، ۶۱، ۶۶، ۹۲، ۹۵، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۹،

۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۷

بنت محمّد بن عبدالله: نک. فاطمه (حضرت).

بنی هاشم: ۱۶۰، ۱۶۱

بنی اسرائیل: نک. یهود.

بهاء الله (حضرت): نک. الباء والهاء.

بیان (کتاب): ۱، ۶۲، ۱۳۱، موعود بیان: نک. من یبعثه الله، نقطه بیان: نک.

باب (حضرت).

بیت اللحم: ۴۲

بیت المقدّس: ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۵۷

پ

پسرانسان: نک. عیسی (حضرت).

پیامبران: نک. مظاهر الہی.

ت

- تأویل کلمات الهی: نک. کلمات الهی.
 تجدید شریعت: ۲۲، ۱۴۰، ۱۵۹، ۱۶۳
 تجدید عالم: ۲۲
 تجلی، مقصود از آن: ۹۲
 تجلی الله: ۹۲، تجلی ثانی: ۹۴، تجلی خاص: ۹۳، تجلی عام: ۹۲
 تحریف کتب و آیات (قولی بی معنی است): ۶۱-۵۵
 ترشیزی، آقا سید حسین: ۱۴۸
 تفسیر هاء: نک. هاء.
 تفرط سماء: نک. سماء، معنی.
 تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة: ۱۵۸
 تمسک باذیال الهوی...: ۴۶
 توبه (سوره): ۶۰، ۸۲، ۸۳
 تورات: ۱۲، ۵۶-۵۸، ۹۰، ۹۹، ۱۳۱
 تولد و موت روحانی: ۷۷-۷۸

ث

- ثقلین: نک. انی تارک فیکم الثقلین
 ثمود: ۶

ج

- جاثیه (سوره): ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸
 جبرئیل: ۳۳، ۵۷، ۷۰، ۷۶، ۱۰۹
 جبل الاسود (در ارض ری): ۱۶۳
 جمال خلیل: نک. ابراهیم (حضرت).

جمال محمدی: نک. محمد رسول الله (حضرت).

جنت: ۷۷، مقصود از جنت، ۷۸

ح

حجاب اکبر: نک. علم (حجاب اکبر است).

حجاز: ۴۳

حجر (سوره): ۹۸

حجیت آیات: آیات حجّت بالغه است: ۱۳۵، حجّت منحصر به دو است کتاب و

عترت: ۱۳۳، حجّتی اکبر و اعظم از آیات... ظاهر نشده: ۱۳۶، حجج الهیه

در هر عصر کامل است: ۸، حجّیت آیات منزله میرهن است: ۱۳۸، ۱۴۴

حدیث: احادیث درباره قائم: ۱۶۲، در لعن اصحاب قائم: ۱۵۸، در کتاب اربعین،

بحار الانوار، عوالم...: ۱۶۱، در احادیث اختلاف بسیار است: ۱۳۲، صاحبان

حدیث: ۱۳۸، مردم ذکر احادیث محکمه را نمی کنند: ۱۵۹، معنی حدیث آب

خوردن گرگ و میش باهم: ۷۳

حدیث جابر: ۱۶۲

حدیث مفضل: ۱۶۸

حدیثنا صعب مستصعب: ۵۴

حدید (سوره): ۹۸

حدید، اثر حدید برگردن...: ۱۲۵

حُسن خاتمه مجهول است: ۱۲۸

حسین بن علی (امام حسین) (حضرت): ۱۷۷، به نهایت ذلّت شهید شد: ۸۴، بر

روی ارض مثلی و شبهی نداشت: ۸۳، تأثیرات و غلبه خون او: ۸۴، مظلومیّت

او: ۸۳

حسین، ملاً: ۱۴۸

حشر (سوره): ۶۵، ۱۵۲

حشر و نشر: نک. قیامت.

حقّ اليقين (مرتبه): ۱۲۹

حکمای بیان: ۶۳

حمزه سیّد الشّهداء: ۷۹، ۸۰

حیات، معنی: ۷۹

خ

خاتم، خاتم انبیاء: نک. محمّد رسول الله (حضرت).

خاتم النّبیّین: ۱۱۰

خسوف قمر: ۴۰، هم چنین نک. قمر، معنی.

خلق انسان، مقصود از...: ۱۹

خلق جدید، خلق روحانی: ۱۰۳-۱۰۵

خلیل، خلیل الرّحمن: نک. ابراهیم (حضرت).

خوئی، ملاً مهدی: ۱۴۸

خیبر، اهل خیبر: ۵۶، غزوه خیبر: ۱۱۱

د

دارالسّلام: نک. بغداد.

داود (حضرت): ۳۳

دخان، معنی: ۵۰

دخان (سوره): ۵۰، ۱۲۵

دهر (سوره): نک. انسان (سوره)

ذ

ذات احدیّه، ذات غیب: عرفان آن محال است: ۶۳، ۸۱، ۹۳، ۱۱۳، معرفت

مظاهر الهی عین معرفت ذات غیب است: ۶۳-۶۵

ذاریات (سوره): ۴۶، ۶۸

ر

راسخون فی العلم: نک. کلمات الہی

ربّ اعلیٰ: نک. باب (حضرت).

ربّنا سمعنا واطعنا...: ۷۲

ربوبیّت و الوہیّت مظاهر الہی: نک. مظاهر الہی.

رجعت: رجعت انبیاء و اولیاء ظہورات قبل: ۱۰۲-۱۰۵، ۱۰۸

رجم: حکم آن، ۵۶

رحمن (سورہ): ۲۴، ۴۴، ۴۶، ۱۱۵

رعد (سورہ): ۷۴، ۹۲، ۹۷

روح الامین: نک. جبرئیل

روح القدس: ۳۷-۳۹، ۷۷، ۸۶، ۱۲۹، ۱۳۰

روزبہ: نک. سلمان

روضہ کافی (کتاب): ۱۶۳

ری: ۱۶۴

ز

زخرف (سورہ): ۱۰۳، ۱۷۰

زمر (سورہ): ۳۱

زنا، حکم آن در تورات: ۵۶

زنجانی، ملا محمد علی: ۱۴۸

زوراء (ارض ری): ۱۶۳، ۱۶۴

زیارت (دعا): ۱۵۹

س

سافور عظیم: ۱۶

السّالک فی التّہج البیضاء...: ۴۶

سبأ، سوره: ۱۴۲، ۱۵۲

سبت، یوم: ۱۱، ۸۷

سبحات جلال (سبحات مجلله): ۱، ۱۰، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۳۱

سبقت رحمته کل شیء...: ۶۴

السبیل مسدود و الطلب مردود: ۹۳

ستاره: نک. نجم.

سحاب: نک. ابر.

سدره رضوان: نک. باب (حضرت).

سدره طوبی: نک. باب (حضرت).

سدره المنتهای قرب: ۷۰

سفر اول: نک. انجیل متی.

سقوط نجوم: نک. نجم، معنی.

السّلام علی الحقّ الجدید: ۱۵۹

سلطان بقا: نک. علی امیر المؤمنین (حضرت).

سلطان حقیقی: نک. باب (حضرت).

سلطان وجود (خداوند): ۹، هم چنین نک. ذات احدیه.

سلطنت قائم: نک. قائم.

سلطنت حقیقی: معنی سلطنت ۸۱-۸۲، مقصود از سلطنت: ۶۹، ۷۲، سلطنت

حقیقی مظاهر الهی: نک. مظاهر الهی.

سلمان: ۴۳، ۱۱۱

سلوک، شرایط: ۱، ۲، ۲۸، ۳۳، ۴۱، ۴۵، ۴۶

سما، معنی آن: ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۹، ۴۱-۴۸، آثار ظهور محمدی

در سما: ۴۳، انفطار سما: ۳۰-۲۹، سما ادیان: ۳۱-۳۲، سما بیان به

امر الله مرتفع گشت: ۳۲، منظور از سماوات سماوات ادیان است: ۲۹، ۳۱،

سماوات ادیان قبل پیچیده شد: ۳۲، ظهور نجم عیسی در سما: ۴۲، ظهور

نجم در سما ظاهر: ۴۳، لفظ سما معانی کثیره دارد: ۴۴-۴۵

سنه ستين: ۱۳۲، ۱۵۵، ۱۶۸

سنه ظهور: نك. سنه ستين.

سوق الدّواب (در ارض ری): ۱۶۳

سیّد اصفیاء: نک. محمّد رسول الله (حضرت).

سیّد الشّهداء (حضرت): نک. حسین بن علی.

سیّد امکان: نک. باب (حضرت).

سیّد لولاک: نک. محمّد رسول الله (حضرت).

سیّد المرسلین: نک. محمّد رسول الله (حضرت).

سیّد وجود: نک. محمّد رسول الله (حضرت).

سیره المهدی: ۱۵۹

سیمیا (علم): ۱۲۲

سینا (بریه): ۳۵

سینای نور: ۶

سینای حبّ: ۴۰

ش

شجره لا شرقیه ولا غربیه: ۳۶

شرع و حکم جدید: نک. تجدید شریعت.

شریعت فرقان: نک. اسلام.

شعراء (سوره): ۳۶، ۱۳۷، ۱۵۱

شعیب: ۳۵

شمس، شمس و قمر: معانی بسیار دارد: ۲۲-۲۹، احکام مرتفعه در هر شریعت

است: ۲۵، اولیاء و انبیاء و اصحاب ایشانند: ۲۳، شمس و قمر احکام و

معارف قبل تاریک شد: ۲۸، شمس حقیقت و آفتاب معنوی: نک. مظاهر الهی،

صلوة و صوم است: ۲۶، علماء ظهور قبلند: ۲۴، مظاهر کلیّه الهیه اند: ۱۴،

۲۲، معنی تاریکی شمس و قمر: ۲۷، شمس عالیّه: ۲۴

شهود: نک. غیب و شهود.

شیبّتی الآیتین: ۱۵۵

ص

ص (سوره): ۱۴۲

صادق: صادق بن محمد (حضرت): ۵۲، ۹۰، ۱۶۰، ۱۶۱

صافات (سوره): ۸۲، ۱۴۰

صالح (نبی): ۵

صلوات و صوم: ۲۵، ۲۶، ۳۳

صور: ۱۷، ۷۵-۷۶، صور حیات علوی: ۷۸، صور معرفت: ۱۲۹

صور اسرافیل: ۷۶

صوفیه: ۹۳

الصّوم ضیاء و الصّلوة نور: ۲۶

ض

ضیق ایام، معنی: ۲۱

ط

طفّ: نک. ارض طفّ.

طلب الدلیل عند حصول المدلول قبیح...: ۹۷، ۱۳۷

طلعت علوی: نک. علی امیر المومنین (حضرت).

طه (سوره): ۱۷۰

طیر هوئیّه: نک. علی امیر المومنین (حضرت).

ظ

ظهور بدیع در سنه ستین: ۱۳۲

ع

عالم امر، عالم خلق: ۱۱۹

عبد الخالق یزدی، ملاً: ۱۴۸

عبدالله اُبی: ۷۰

عترت رسول الله: ۱۳۲، ۱۳۳

عجم: ۱۶۴

علم: ۴۵، بر دو قسم است: ۴۵، علم الهی: ۴۵، العلم تمام المعلوم...: ۱۲۲، العلم

حجاب الاکبر: ۱۲۴، علم ربّانی: ۱۲۶، العلم سبعة وعشرون حرفاً...: ۱۶۱،

علم شیطانی: ۴۵، العلم نقطة کثرها الجاهلون: ۱۲۱، العلم نور یقذفه الله

فی قلب من یشاء: ۳۰، ۱۲۱، علم های مجعوله: ۱۲۱، علم الیقین: ۱۲۸، ۱۴۳،

علوم باقیه قدسیه: ۱۲۲، علوم فانیه مردوده: ۱۲۲، ۱۲۳

علماء بیان: ۶۱، اکثری معروف نبودند: ۱۵۳، به مانند علمای قبل مشی نمایند:

۱۶۳؛ سینه هاشان محلّ تیرهای مخالفین گشت: ۱۴۹، صفات آنان: ۱۴۹؛

علمائی که به حضرت باب مؤمن شدند: ۱۴۸، علمای راشدین و فضلالی

کاملین... از کأس وصال مرزوق شدند: ۱۴۸

علماء دین: از امتحانات الهیه سالم نماندند: ۵۵، از مقصود قیامت واقف نشدند:

۹۶-۵۱؛ اعراض از جمال حقّ نمودند: ۱۴۲؛ انبیاء را به اجازه آنها شهید

کردند: ۱۰؛ باب علم را مسدود دانسته اند: ۲۰، به جواهر علم... جهل ها و

عیوب ها نسبت می دهند: ۲۹، به غیر ذهب مذهبی نیافته اند: ۱۴۱، تاهت

العقول فی افعالهم...: ۱۴۵ جزهوی الهی نجویند: ۲۰، ۱۴۱، جمیع به این

حجیات محتجب مانده اند: ۱۰۰، جهل را علم نام گذاشته اند: ۱۲۰، دو نفس

بریک کلمه مشاهده نمی شوند: ۲۰، رموز کتب الهی را درک نکردند: ۱۸،

۲۷-۳۰، ۵۳، ۵۵، ۸۲-۸۳، صراحت کتب در عداوت آنان با مظهر ظهور:

۱۶۰؛ ضلالت آنان ۲۸، ۱۷۱؛ ظلم را عدل نامیده‌اند: ۱۲۰؛ علماء انجیل از

شریعه فیض محمدیّه محروم گشتند: ۱۷، علماء ربّانی: ۹۶، علماء یهود و
اعتراض آنان به حضرت مسیح: ۹۱-۹۰، علم را از منبع او اخذ نمودند:
۲۷؛ علوم مردوده را شرط ادراک...شمرده‌اند: ۱۲۳، عوامل احتجاب خلقتند:
۹-۱۱، ۲۰-۲۱، ۵۵، ۱۱۲-۱۱۵؛ مردم را از سبیل حقّ منع می نمودند: ۱۰،
۱۱۰؛ معانی کلمات الهیّه را ادراک نمودند: ۷۵، معنی علم را ادراک نکردند:
۱۲۱؛ میزان ادراک آنان: ۹۱، نظریه اعراض در اسفل اراضی جهل ساکن
شده‌اند: ۹۷، نفوس قدسیّه را به نسبت ظلم کشتند: ۱۵۶
علی، امیر المؤمنین (حضرت): ۷۸، ۱۰۹-۱۱۰
علیه کمال موسی و بهاء عیسی و...: ۱۶۲
عمالقه: ۵۷
عنکبوت (سوره): ۵، ۶۱، ۹۲، ۱۲۸، ۱۴۰
عوالم (کتاب): ۱۶۰، ۱۶۱
عیسی بن مریم (حضرت): ۱۱-۱۶، ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۵۳، ۵۹، ۷۷، ۷۸، ۸۷،
۹۹، ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۶۳، ۱۶۸
عین الیقین (مرتبه): ۱۲۹

غ

غافر (سوره): ۳، ۷، ۱۴۰
غمام: نک. ابر.
غنا، مقصود از آن: ۸۷
غیب و شهود: ۶۸

ف

فاران محبّت: ۷
فاطر (سوره): ۵، ۸۷، ۱۱۳
فاطمه (حضرت): ۱۱۰، ۱۶۲

فالنار مشواهم ٠٠٠٠ : ١٣٦

فتح (سوره): ١١٨،٩٠

فرعون: ۷، ۳۶، ۴۳، ۵۸، فرعون کفر: ۱۱
فرقان: نک. قرآن.

فرقان(سوره): ۴۹، ۵۶، ۱۶۹

فصلت(سوره): ۲۹، ۶۸

فقد هديناك السبيلين...: ۱۴۷

فقر، مقصود از آن: ۸۷

فقهاء ذلك الزمان...: ۱۶۴

فلسفه(علم): ۱۲۲

فلک چهارم: ۸۸

فمن شاء فليقبل ومن شاء فليعرض...: ۱۶

في سنة السنين يظهر امره...: ۱۶۸

فيض اقدس: ۹۳

فيض الهی، عدم انقطاع آن: ۹، ۶۲

فيض مقدس: ۹۴

فيلاطس: ۸۷

ق

ق(سوره): ۷۵

قائم: ۵۵، ۶۸، أكثر اعدائه العلماء: ۱۶۰، اوست مظهر اسرار الهی: ۱۶۱، بر

عرش يفعل ما يشاء جالس است: ۱۶۱، بیست و پنج حرف را ظاهر

می فرماید: ۱۶۲، حدیث در وصف او: ۱۶۲، ۱۶۳، حزن و سجن و مظلومیّت

او: ۱۶۸، روایت مشهور درباره او: ۹۵، سلطنت او: ۶۸، عداوت علماء با

او: ۱۶۰، علایم ظهور او جمعاً ظاهر شده: ۵۵، نسخ قواعد و رسوم فرمود: ۱۵۸

قابیل: نک. هابیل و قابیل.

قبر، معنی: ۷۶، ۷۸

قبله، تغییر آن: ۳۲، ۳۳

قد اشتری میّت عن میّت...: ۷۸

قرآن: ۵۶، ۱۶۸، آیات آن دالّ است بر شرع و حکم جدید: ۱۵۹، برای امت

رسول حصن محکم بود: ۱۳۱، تکذیب قرآن تکذیب کتب قبل است: ۱۴۰،

حروف مقطعه آن: ۱۳۹، حجّت است بر مشرق و مغرب عالم: ۱۳۹، عجب

نبود که از قرآن نصیبی نیست جز نقشی: ۱۴۴، هادی عباد است الی یوم معاد: ۱۳۳

قصص (سوره): ۳۵، ۹۶

قمر، معنی: ۲۲-۲۹، ۳۲، ۷۸، قمر حکمت: ۴۳، قمر علم: ۴۰، هم چنین نک. شمس.

قمر (سوره): ۱۰۱، ۱۵۸

قیافا: ۸۷

قیامت، معنی: ۲۹، ۳۱، ۵۰، ۵۱، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۱۴،

اکثر علماء... از مقصود قیامت واقف نشدند: ۵۱، قیامتی اکبر از این متصوّر

نیست: ۹۵، قیام نفس الله است به مظهر کلیّه خود: ۹۴، قیام مظهر ظهور

اوست بر امر او: ۱۱۲

قیامة الاخری: نک. مستغاث.

قیوم اسماء، اعظم کتاب دور بیان: ۱۵۳

ک

کاظم رشتی، سید: ۴۳

کافی (کتاب): نک. اصول کافی.

کان الله ولم یکن معه من شیء: ۶۰، ۱۰۸

کاتی سمعت منادياً ینادی فی سرّی...: ۱۵۴

کبریت احمر، معنی: ۵۲

کتب الهیّه: حجّت اکبر است: ۱۰۰، سبب اعظم برای طالبان است: ۱۳۲، مدینه

الله است: ۱۳۱، منظور از تلاوت آن: ۱۱۴

کتاب محکم: نک. قرآن.

کذلک اخذهم الله بذنبهم...: ۱۲

- کذلك نعلّمک من تأویل الاحادیث: ۲۱
- کذلك نورنا افق سماء البیان...: ۴۰
- کریلا: نک. ارض طفّ.
- کسوف شمس: ۴۰، هم چنین نک. شمس، معنی.
- کشف سبحات الجلال من غیر اشاره: ۱۰۹
- کعب بن اشرف: ۷۰
- کعبه: نک. مکّه.
- کلمات الهی: تأویل اسرار مستورها آن فقط با هیاکل ازلیّه و "راسخون فی العلم"
- است: ۱۱، ۱۹، ۲۷، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۷۰
- کلمه: نک. عیسی (حضرت).
- کلمه علیا: نک. باب (حضرت).
- کلیم الله: نک. موسی (حضرت).
- کمیل، (روایت): ۶۶
- کندی، ملاً باقر: ۱۴۸، ملاً مهدی: ۱۴۸
- کوفه: ۷۸
- کهف (سوره): ۹۲
- کیمیا، علم: ۱۲۲

گی

گرگ و میش از یک محل می خورند و می آشامند...: ۷۳

ل

- لحد، مقصود از لحد: ۷۷-۷۹
- لا فرق بینک و بینهم الا...: ۶۴
- لا يعرف ذلك الا اولوالالباب...: ۱۱۲
- لقاء الله، معنی: ۲، ۱۲، ۹۱-۹۴، مقصود از لقاء الله: ۹۱-۹۴، ۹۶، ۱۰۶، ۱۴۷

لكلّ علم سبعون وجهاً...: ١٦٩

لوح فاطمه: ۱۶۲

لولاک لما خلقت الافلاک...: ۶۶، ۴۸

لولاہ ما استوی اللہ علی عرش رحمانیۃ: نک. حسین، ملا.

م

مائده (سوره): ۱۵، ۵۷، ۹۰، ۱۴۴

ما اودی نبیّ بمثل ما اودیت: ۷۰

ما رأیت شیئاً الا وقد رایت اللہ...: ۶۶

مازندرانی، ملا نعمۃ اللہ: ۱۴۸

مجاهد (مجاهدین، مجاهدان)، شرایط آنان: ۱۲۶-۱۲۸

مجوس: ۴۲

محمد رسول اللہ (حضرت) (شمس احدیہ، شمس محمدیہ، شمس نبوت

محمدی، سراج محمدی، فیض محمدیہ...): ۱۷، ۲۵، ۳۲، ۴۳، ۵۴، ۵۵،

۷۶، ۵۷، ۵۹، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۹۰، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۳۱، ۱۱۴، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۰،

۱۴۵؛ اعتراض و افترا به ایشان: ۸۹، ۹۹، ۱۴۳، سؤال از اهلہ: ۱۲۰، طلب

معجزه از ایشان: ۹۸، ۱۳۷-۱۳۸، مصائب ایشان: ۷۰، ۷۱، منم عیسی: ۱۴، ۱۰۱

محکّ ایمان: نک. ایمان.

مدثر (سوره): ۳۴

مدین (سرزمین): ۳۷

مدینہ (شهر): ۵۷

مدینہ ایقان: نک. کتب الہیہ.

مدینہ الہی، معنی: ۱۲۹-۱۳۱

مردہ، معنی: ۱۵، ۷۸

مریم (حضرت): ۳۷

مریم (سوره): ۳۷

مستغاث: ۱۵۲، ۱۶۴

مسجد الحرام: نک. مکه.

مسیح: نک. عیسی (حضرت).

مشرق ابداع: ۱۲۹، مشرق علم: ۱۰۵

مصرایقان: نک. کتب الهیه.

مظاهر الهی: آگاهی از ابتلاء ایشان سبب محکم شدن در امر الله است: ۳، ابتلاء

ایشان به بلایا: ۳-۷، استهزاء آنان: ۷۷، ۸۰، ۱۰۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۹،

۱۵۲، ۱۵۴؛ اطلاق ربوبیت و الوهیت به آنان: ۱۲۲-۱۲۴، اعتراض و آزار

خلق به ایشان: ۳، ۵، ۸، ۳۱، ۵۰، ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۱۰۳، ۱۷۵، اعظم و

اکبر از آنان وجود نداشته: ۹۴، اعمال و اقوال عباد میزان معرفت آنان

نیست: ۲، بشارت آنان به ظهور بعد: ۸، ۱۱، ۱۲، ۵۷، ۷۱، بر همه

آنان حکم جمیع صفات الله جاری است: ۶۷، بیانات آنان بعضی بی رمز و

بعضی مرموز است: ۱۷۶، حکم یک ذات و یک نفس دارند: ۱۰۱، ۱۸۸،

رتبه حدودات بشریه: ۱۱۶، سلطنت حقیقی ایشان: ۶۵، ۷۱-۷۵،

۸۴-۹۳؛ صفات آنان: ۶۴، ۶۶؛ علل ظهور آنان: ۶۲، غلبه و قدرت

معنوی ایشان: ۸۷-۸۸، ۱۶۲-۱۶۴، لقاء آنان عین لقاء الله است: ۲،

محلّ بغض و انکار و ردّ و سبّ علماء گشتند: ۱۱، معرفت خداوند

وابسته به معرفت ایشان است: ۹۴، معرفت مظاهر الهی عین معرفت ذات

غیب است: ۶۷-۶۹، مقامات آنان: ۱۱۶-۱۱۸، مقامات وحدت و تفصیل:

۱۴، ۲۴، ۱۲۱، ۱۲۳، مقام رسالت: ۱۲۳، ۱۲۴، مقام صرف تجرید:

۱۰۱، مقام عبودیت: ۱۲۴؛ مقام وحدت: ۱۳، ۱۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۱،

۱۱۳، ۱۲۱، ۱۵۱، ۱۲۳، نزول کتاب بر آنان: ۱۴۶، هرچه ذکر نمایند...

همه حق است: ۱۱۹، همه در یک رضوان ساکنند: ۱۰۲

مظلومیّت قائم: نک. قائم.

معارج (سوره): ۲۸

معاویة بن وهب: ۱۶۳

معراج: ۱۲۲، ۱۲۳

معجزه، طلب آن ازیغمبر: ۹۸، ۱۳۷-۱۳۸

معرضین و رفتار آنان: ۱۴۲-۱۴۳

مغرب، مغارب: ۲۹، ۳۰، مغرب اختراع: ۱۲۹، مغرب جهل: ۱۰۵

مقامات مظاهر الهی: نک. مظاهر الهی.

مکّه: ۳۳، ۵۷

مَلک، ملائکّه، معنی: ۵۱-۵۴

ملک (سوره): ۲۶

من بعد ضیق تلك الايام...: ۱۶

من عرف نفسه فقد عرف ربه: ۶۵

منها ظهرت الاشياء و الی خزائن امرها رجعت: ۲۴

من يبعثه الله (موعود بیان): ۱۳۱

موت، معنی: ۷۴، ۷۷-۷۹

موسی (حضرت): ۶، ۱۱، ۲۳، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۹۰، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۳۱، ۱۰۷، ۱۳۷،

۱۴۰

مولود من الجسد: ۷۷

مولود من الروح: ۷۷

مؤمن (سوره): نک. غافر (سوره).

مؤمن آل فرعون: ۷، ۸

المؤمن حيّ في الدارين: ۷۹

مؤمنون (سوره): ۶۰

ن

نار: ۶، ۴۶، ۷۶، ۷۸، ۱۱۳، ۱۳۵، ۱۳۶، نار اشتیاق: ۱۳، نار انقطاع: ۴۵، نار

حبّ: ۱۱۵، نار حسابان: ۲۵، نار حسد: ۶، نار حکمت الهیّه (صمدانیّه): ۷،

۱۳۵، نار سدره ربّانیّه: ۷، نار حکمت سدره رحمانی: ۲۶، نار سدره: ۹۱،

نار سدره عرفان: ۳۵، نار کفر: ۷۷، نار زبان: ۱۲۷، نار محبّت: ۵۲، نار

محبّت عیسوی: ۱۳، نار معنوی: ۲۲، نار موسوی: ۱۳۰، نار موقده رحمانی:

۳۶، نار نفس: ۵۱، سمندر ناری: ۴۹، شجره نار: ۳۸، طیر نار: ۸۶

ناصری: نک. عیسی (حضرت).

نبأ (سوره): ۹۳

نجم، انجم: معنی: ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۲، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۱۳۵، هم چنین نک. سماء

نحل (سوره): ۱۲۶

نحن نتكلم بكلمة ونريد منها احدى وسبعين وجها...: ۱۶۹

ندبه (دعا): ۱۵۹، ۲۳

نصاری: ۱۵۹، ۸۹، ۵۹، ۵۵، ۵۳، ۲۷

نضربن حارث: ۷۰

نغمات حجازی: ۱۲

نقره، نقره الهی: نک. صور، معنی.

نقطه بیان: نک. باب (حضرت).

نقطه فرقان: نک. محمد رسول الله (حضرت).

نمرود: ۴۱

نوح: ۴، ۵، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۷

نوح (سوره): ۴

نور (سوره): ۶۰

نور اشراق من صبح الازل...: ۶۶

نور اليقين (مرتبه): ۱۲۹

نورین نیرین: نک. احمد (شيخ احمد احسائي) و كاظم (سيد كاظم رشتي).

و

والله ليمحصنّ والله ليغربلنّ: ۱۶۹

وحدت مظاهر الهی: نک. مظاهر الهی.

وحید عصر: نک. یحیی (سید یحیی دارابی).

ولقد يظهر صبي من بني هاشم: نک. يظهر من بني هاشم...

ه

هاء، تفسير: ۱۵۴

هابيل وقابيل، معجزه: ۹۸

هارون: ۳۷

هود: ٥

هود (سوره): ۴، ۶، ۷۴، ۱۴۷، ۱۵۵

ہیاکل ضلال: نک. علماء دین.

ہیروڈس: ۴۲

ی

یا بقیۃ اللہ قد فدیت بکلی لک...: ۱۵۴

یا ابن الانسان قد مضی علیک ایام...: ۱۵۱

یثرب (شہر): ۳۲

یجعل اعلاکم اسفلکم واسفلکم اعلاکم...: ۹۶

یحیی بن زکریّا: ۴۲

یحیی (سیّد یحیی دارابی): ۱۴۸

یس (سوره): ۳، ۱۰۹

یظہر من بنی ہاشم صبیّ...: ۱۶۰، ۱۶۱

یوحنا: نک. یحیی بن زکریّا

یوسف (حضرت): ۱۴۰

یوم آخر، یوم تغابن، یوم تناد، یوم حساب، یوم عظیم، یوم معاد، یوم وعید:

نک. قیامت.

یوم سبت: نک. سبت.

ینبوع (کتاب): ۱۶۱

یونس (سوره): ۱۱۵

یہود: ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۳۲، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۳۷، ۱۹۵

یہودا (بریّہ): ۴۲

